

ومعکم معکم لامع غیرکم

متدولوژی معیت امام در نظام ولایت از منظر روایات
علی صادقی

هدیه به پیشگاه ملکوتی مادر حسین علیها السلام ...

فهرست اجمالی

مقدمه... / ۷

معیت... / ۱۵

معیت و مودت... / ۶۹

معیت و ابتلاء... / ۹۵

معیت و رشد... / ۱۳۹

معیت و معرفت... / ۱۴۵

معیت و استقامت... / ۱۷۹

معیت و اعانت... / ۱۹۷

فهرست‌ها... / ۲۱۱

مقدمه

گاهی اوقات انسان به قدری مورد لطف و مرحمت کسی قرار می‌گیرد که به راستی تا ابد نمی‌تواند حق شکر او را به جا آورد. زمان شکر، زبان قاصر می‌شود و به لکنت می‌افتد و خود را در مقام جبران لطف لطیف عاجز و ناتوان میابد. خداوند برای هدایت بشر تمام عرصه‌ی خلقت را مهیا نمود، تا بشر بتواند در آن به رشد اُکمل دست پیدا کند و خود را به سمت هدایت بکشانند. خلقت را بر احسن تقویم خلق نمود، بهترین بندگانش را در مسیر نبوت به کار گرفت و از طریق آنان بشر را به سوی سعادت فرا خواند و هزاران نعمت دیگر که زبان و توان

قاصر از بیان آن هاست، تماما در اختیار او قرار داد. اما سرآمد تمام این نعمات یک نعمت است؛ نعمتی که اگر تمام ذرات خلقت، صبح و شام در قبال آن حمد و شکر خداوند را به جای آورند، باز نتوانسته‌اند ذره‌ای از شکر این عنایت بزرگ را به جای آورند. این نعمت، نعمت ولایت است. ولایتی که تمام خلقت از ازل تا ابد وجود خود را از آن اخذ نموده و برای آن خلق شده‌اند. نظام ولایت امام نه آنکه مختص شیعه باشد، نه! تمام خلقت از ازل تا ابد مشمول این نعمتند، چه خدا را عبادت کنند، چه شیطان را معبود خود بدانند، جمله در نظام ولایت امام‌اند. تمام ذرات عالم، هستی خود را از یک مبداء هستی بخش اخذ می‌کنند و از او رزق و روزی و موجودیت خود را دریافت می‌کنند. اگر راه اتصال موجود، به مبداء هستی بخش خود، که همان خدای متعال است از بین برود، در آنی وجود تبدیل به عدم خواهد شد. با توجه به مادیت مخلوق، ماده نمی‌تواند مستقیم متصل به عالم مجرد بشود، باید به شکلی این ارتباط

جایگاه نعمت ولایت
امام در مسئله شکر

امام مجرای فیوضات
عالم

﴿بِئْمَنِهِ رُزِقَ
الْوَرَى﴾؛ نظام ولایت
امام سبب اتصال
تمام کائنات به آن
مبداء هستی بخش
است و به میمنت

وجود این ولایت
 خداوند بشر را
 موجود قرار می‌دهد.

صورت بگیرد و موجود به وسیله‌ی یک سببی، متصل به
 مبداء هستی بخش خود باشد، تا بتواند هستی خویش
 را حفظ نماید و از خداوند علی حکیم ارتزاق نموده و
 وجود و حیات کسب نماید. ﴿يُؤْتِيهِمُ الرِّزْقَ الوَرَىٰ﴾؛^۱ پلی
 که به وسیله‌ی آن، هستی و روزی تمام ذرات عالم
 به آنها إعطا می‌شود امام است و نظام ولایت امام
 سبب اتصال تمام کائنات به آن مبداء هستی بخش
 است و به میمنت وجود این ولایت خداوند بشر را
 موجود قرار می‌دهد؛ ﴿لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ﴾.^۲
 نظام ولایت امام در تمام ذرات عالم جریان دارد و
 تمام امور عالم زیل إحاطه‌ی امام اداره می‌شود. با این
 اوصاف، تمام ذرات عالم با تمام قدرت‌ها و تمام علوم،
 نزد امام معصوم حاضرند و در اختیار او و در محور او
 در حال حرکتند. آنان ﴿مُسْتَقَرِّينَ فِي اَمْرِالله﴾^۳ هستند؛
 لذا تمام امور عالم به دست ایشان استقرار می‌یابد.
 نظام ولایت امام ابعاد بسیار زیادی دارد و تمام

گستره‌ی نظام ولایت

۱. فرازی از دعای عدیله کبیر، مفاتیح الجنان.

۲. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة (علیه السلام)، ص: ۴۳۰.

مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ج ۱، ص: ۲۱۷.

۳. زیارت جامعه کبیره.

ابعاد آن دارای بواطن و لایه‌های فراوانی‌اند. بشر باید خود را به اعماق آن بواطن عظیم رها کند و خود را غرق در علوم و أحوالات آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ کند تا بتواند از اعماق این بحر عظیم، گوهری نایاب و نجات بخش به نام معرفت امام را بدست آورد.

﴿مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً﴾^۱
تنها معرفت امام است که انسان را از جاهلیت و کفر نجات می‌بخشد و اگر این معرفت حاصل نشود مرگ انسان به مرگ کفر و جاهلیت خواهد بود. ﴿بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ﴾^۲: یاری و امداد خدای متعال و تمام فیوضات او، در تمام عالم، تنها یک مجرا دارد و او امام است. حقیقت ذرات عالم، حلّ در حقیقت وجود امام است و فقط معرفت به امام می‌تواند دستگیر تمام کائنات، در دنیا و آخرت باشد؛ چرا که تمام امور عالم، حتی

معرفت امام علت
پالایش جهل و کفر

۱. مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ۱، ص: ۵۴۲. و با عبارت لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ در: الکافی، ج ۲، ص: ۱۹ و ج ۳، ص: ۵۸. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ۷، ص: ۱۰۹ و ۱۱۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص: ۵۰۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۱۱۳. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص: ۸۹ و ج ۶۵، ص: ۳۳۷.

۲. زیارت جامعه کبیره.

هدایت بشر در پرتو عنایت او شروع و به دست او است که به پایان می‌رسد؛ ﴿يَكْمُ فَتَحَ اللَّهُ وَ يَكْمُ يَخْتِمُ﴾^۱. معیت ایشان تنها راهی است که شیطان قسم یاد کرده که برای گمراه شدن انسان‌ها و غفلت از آن راه تمام تلاش خود را به کار خواهد گرفت؛^۲ آری شیطان با تمام قوا در این راه به مقابله خواهد ایستاد، چرا که معیت اهل بیت علیهم‌السلام تنها راه سعادت انسان است؛ ﴿مَنْ أْتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ﴾^۳. معیت اهل بیت علیهم‌السلام و قرار گرفتن در طریقی که آنها اراده کرده‌اند ساده نیست و این گزاف و اشتباه است که بگوئیم همراهی ایشان کار هر کسی است که در کنار ایشان باشد! این معیت، به معنای صرف در کنار امام بودن نیست! معیت امام میدان جهاد اکبر است! میدان نبرد تن به تن در برابر تمام لشکر شیطان! با اندکی تورق در صفحات تاریخ در میابیم که چه بزرگ مردانی در میدان معیت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متزلزل شده‌اند!

معیت، صرف کنار
امام بودن نیست

۱. همان.

۲. ﴿قَالَ فَيَعِزُّنَكَ لِأَعُوذُ بِكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ سوره ص، آیه: ۸۲.

۳. زیارت جامعه کبیره.

محتوا و منش این کتاب

اسرار آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لا یتنهاهی است و در توان احدی جز خدای منان نباشد که از آن اسرار پرده بردارد. ما در این کتاب، در باب جلوه‌ای از جلوات اسرار نظام ولایت سخن می‌گوئیم و مطالبی را که از مکتب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام آموخته‌ایم، در باب معیت ایشان تبیین خواهیم کرد. این کتاب، رفتار و سیره شناسی شیعه در معیت امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام با نگاه نظام ولایت ایشان بوده و در راستای ایجاد یا اصلاح تصویر معیت امام در ذهن خواننده تألیف شده است. آموزه‌هایی که این کتاب در صدد ارائه‌ی آنها گام نهاده است عبارتند از معیت و جایگاه آن، هدف معیت و آثار آن، ملازمات معیت، نقش هر یک از مفاهیم مودت، امتحان، رشد، معرفت، استقامت و إعانت در عرصه‌ی معیت و... . مطالب این کتاب، بوسیله‌ی استخراج مفاهیم از آیات و روایات، و با استفاده از دید نظام ولایت تکوینی ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام به رشته‌ی تحریر در آورده شده است و برای فهم برخی مطالب، نیاز به اندکی سواد دینی می‌باشد و برای افراد خالی الذهن ممکن است، به سهولت قابل فهم نباشد.

مخاطب این کتاب

از خواننده گرامی تقاضا می‌شود، برای فهم احادیث
مستفاد در این کتاب زمان گذاشته و به پانویس‌ها توجه
کافی را داشته باشد.

﴿وَأَخِرُّ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

علی صادقی، نهم صفر ۱۴۴۳ ه.ق



مفهوم شناسی معیت

معیت از ماده «مع» و در لغت از دو حرف میم و عین تشکیل شده است. به دلیل دو حرفی بودن این کلمه، برخی آن را در زمره حروف دانسته^۱ و آن را از اقسام حروف جاژه می‌دانند. برخی دیگر آن را اسم دانسته^۲ و به دلیل شباهت ظاهری به حروف، احکام حروف را بر آن جاری می‌کنند.

این ماده برای انضمام شیئی به شیء دیگر به کار رفته و به معنای همراهی و ملازمت است.

ابن منظور می‌نویسد: کلمه‌ای است که چیزی را بر چیز دیگری ضمیمه می‌کند و اسمی است که معنای

۱. کتاب العین، ج ۱، ص: ۹۵، مع.

۲. لسان العرب، ج ۸، ص: ۳۴۰، مع.

آن مصاحبت و همراهی است.^۱

ابن فارس می‌نویسد: کلمه‌ای است که دلالت بر
اختلاط و درآمیختگی و چیزی که شبیه این مفاهیم
باشد می‌کند.^۲ در جای دیگری می‌نویسد: کلمه‌ای برای
مصاحبت و همراهی می‌باشد.^۳

مقائیس اللغة

راغب اصفهانی می‌نویسد: مع دلالت بر اجتماع در
مکان، یا زمان، یا معنا می‌کند.^۴

مفردات الفاظ القرآن

ممکن است معیت بر هر گونه مصاحبتی اطلاق
شود؛ گاهی معیت، در همراهی با افراد ظهور پیدا
می‌کند ﴿الْحَبِيبُ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾. گاهی ممکن است
در مصاحبت افراد با صفت و ملکه‌ای همچون حق، نمود
پیدا کند ﴿عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُورُ
حَيْثُمَا دَارَ﴾^۵ گاهی نیز معیت به معنای متابعت از تفکرات
اجتماع، یا تفکرات افراد به کار می‌رود. می‌گویند افرادی
در میان عرب وجود دارند که نام قوم خود را به نشان
تأسی از آباء خود که در واقعه عاشورا سال ۶۱ ه. ق نیزه

بنی‌الرماح!

۱. لسان العرب، ج ۸، ص: ۳۴۰، مع.

۲. معجم المقائیس اللغة، ج ۵، ص: ۲۷۳.

۳. معجم المقائیس اللغة، ج ۵، ص: ۲۷۴.

۴. مفردات الفاظ القرآن، ص: ۷۷۱.

۵. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۱۰۹. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات.

دار بودند، بنی الرماح گذارده‌اند و بر فعل أجداد خویش
 إعلام رضایت می‌نمایند! ﴿الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ فِيهِ
 مَعَهُمْ﴾^۱ در این حدیث نورانی، به معیتی که حاصل از
 مصاحبت در تفکر افراد است اشاره شده است؛ هر چند
 که همراهی کننده با صاحبان طرز فکر اتحاد زمانی
 یا مکانی نداشته باشند؛ و مراد از عبارت ﴿الرَّاضِي بِفِعْلِ
 قَوْمٍ﴾ کسی است که بر طرز فکر آنان مهر تأیید می‌نهد
 و نتیجه‌ی این تأیید عمل، یا این رضایت، معیت در
 عمل آن قوم خواهد بود.

با این تفاسیر، گستره شمول معیت بر مصاحبت‌ها،
 با توجه به تمام ابعاد جسمانی، فکری و روحانی
 مصاحبت، بسیار زیاد است.

مفهوم‌شناسی امام

لفظ امام برگرفته از ریشه «أمم» می‌باشد. در لغت،
 معاجم از این ماده به معنای قصد کردن^۲ تعبیر نموده‌اند؛

۱. خصائص الصلاة، ص: ۱۰۷. عیون الحکم و المواعظ، ج ۱، ص: ۶۴.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، ص: ۲۱۴.

۲. معجم المقائیس اللغه، ج ۱، ص: ۲۱. لسان العرب، ج ۱۲، ص: ۲۲. مجمع

کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم می‌نویسد: معنای این ماده قصد و اراده کردنی است که توجه خاصی را به همراه دارد. از این رو بر امام، این لفظ إطلاق می‌شود؛ چرا که او مقصد و منظر تمام امت است.^۱

ابن منظور در دلالت ریشه أمم می‌نویسد: قصد یا نشانه‌ای که لشکریان، در جنگ از آن پیروی می‌کنند.^۲ البته این به آن معنا نیست که به غیر از جنگ از او پیروی نکنند.

لسان العرب

راغب اصفهانی می‌نویسد: إِمَام: کسی است که به پیشوایی او در عقیده و فعل اقتدا می‌شود؛ امام می‌تواند کتاب، یا چیز دیگری باشد. چه بر حق باشد و چه بر باطل، لفظ امام بر آن اطلاق می‌شود.^۳

مفردات الفاظ القرآن

البحرین، ج ۶، ص: ۱۰. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۲، ص: ۲۳. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۶، ص ۲۶.
 ۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص: ۱۳۵.
 ۲. وَالْإِمَامُ: الْعَلَمُ الَّذِي يَتَّبِعُهُ الْجَيْشُ؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص: ۲۴. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۶، ص: ۳۴.
 ۳. الْإِمَامُ: الْمُؤْتَمَّ بِهِ، إِنْسَانًا كَأَنْ يَقْتَدِيَ بِقَوْلِهِ أَوْ فِعْلِهِ، أَوْ كِتَابًا، أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ مُحَقَّقًا كَانْ أَوْ مَبْطَلًا، وَجَمْعُهُ: أُمَّةٌ. وَقَوْلُهُ تَعَالَى: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ [الإسراء/ ۷۱] أَي: بِالَّذِي يَقْتَدُونَ بِهِ، وَ قِيلَ: بَكْتَابِهِمْ؛ مفردات الفاظ القرآن الکریم، ص: ۸۷.

ابن فارس می‌نویسد: امام کسی است که به او اقتدا شود و در حکومت پیشوا قرار داده شود.^۱

امام در اصطلاح متکلمین امامیه چنین تعریف شده است:
اصطلاح

محقق حلی رحمته الله علیه این گونه آورده است: امامت ریاست عام و فراگیر دینی است، که اصالتاً و ابتداءً برای شخص ثابت است، نه اینکه از سوی دیگری و به نمایندگی از اشخاصی که در این دنیا زندگی می‌کنند ثابت شود.^۲

بنابراین در این نوشته، هر گاه لفظ امام، بدون قید بیان شد، منظور ولایت الهیه است که شامل ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت صدیقه شهیده علیها السلام و ائمه دوازده گانه علیهم السلام خواهد بود؛ لذا تعبیر لفظ امام به امامان دوازده گانه تعبیری ناقص بوده و جامع افراد نمی‌باشد!

امامت، ریاست عام و فراگیر دینی است، که اصالتاً و ابتداءً برای شخص ثابت است، نه اینکه از سوی دیگری و به نمایندگی از اشخاصی که در این دنیا زندگی می‌کنند ثابت شود.

۱. الإمام: كل من اقتدى به و قُدّم في الأمور؛ معجم المقائيس، ج ۱، ص: ۲۸.

۲. الإمامة رئاسة عامة لشخص من الأشخاص بحق الأصل لا نيابة عن غير هو في دار التكليف؛ المسلك في أصول الدين و الرسالة، ص: ۳۰۶.

مفهوم‌شناسی معیت امام

لفظ معیت، بر صرف همراهی و مصاحبت دلالت دارد و امام نیز دلالت بر حاکمیت الهی در ابعاد دین و دنیا دارد. اما وقتی این دو واژه ارتباط مضاف و مضاف الیه را بین خود برقرار کنند، دو معنا متصور است؛ اول معنایی که بدون در نظرگیری عقیده^۱ امامیه از لفظ صادر می‌شود؛ دوم معنایی که براینده این تضایف، همراه با در نظرگیری عقیده امامیه خواهد بود. در صورت اول به هر نوع همراهی امام، حتی صرف قدم زدن با امام، معیت امام صدق خواهد کرد. اما در صورت دوم با توجه به قرائن بلاشکی که در عقائد امامیه وجود دارد، معنای واژگان متضایف معیت امام عبارت است از همراهی از روی معرفت و همه جانبه در تمام ابعاد شخصیتی امام؛ لذا وقتی می‌گوئیم معیت امام، همان معیت محض مراد است و اگر غیر از این معیت محض أخذ شود، معیت امام تحقق نیافته است!

۱. امامیه معتقد است که امامت همان ولایت الهی است و در تمام شئون زندگی باید إطاعت شود و باید مأموم از امام خویش تبعیتی همه جانبه و بی قید و شرط را أخذ نماید.

معیت در قرآن

قرآن کریم بسیار در باب همراهی ها و ملازمت های بشر با او سخن گفته و معیار و الگوی همراهی را برای او تعریف نموده است. آن صحیفه‌ی نور گاهی با عباراتی همچون ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱ معیاری را به انسان می‌دهد تا در مصاحبت های خود به کار گیرد؛ و گاهی با عبارتی همچون ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۲ الگویی به تمام معنا را برای ملازمت معرفی کرده و به بشر سفارش می‌کند که همراه او باشد و با قوانین او زندگی خویش را بسازد. اما برخی معیت‌ها از منظر قرآن، شرط ایمان و رشد معرفی شده‌اند؛ بگونه‌ای که اگر بشر با انسان کامل تلازم نداشته باشد، به مقام اعلای دین داری و کمال دست پیدا نخواهد کرد؛ و آن انسان کامل همان امام است. نمونه‌ای از این آیات، ناظر به رخداد اولین ملاقات ملکه‌ی سبا و حضرت سلیمان عليه السلام است که محور عمیقی از معیت را به تصویر

۱. سوره توبه، آیه: ۱۱۹.

۲. سوره احزاب، آیه: ۲۱.

می کشد و درک جدیدی از تلازم با امام را در زندگی بشر به جریان می اندازد.

آیه اول

﴿قِيلَ لَهَا ادْخِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۱

این آیه، بیانگر بخشی از واقعه‌ی تاریخی دیدار ملکه سبا و حضرت سلیمان علیه السلام می باشد که در قرآن و متون تاریخی مفصلاً به آن اشاره شده است.^۲ ملکه

اسلمت مع
سلیمان...

ملاقات ملکه سبا با
سلیمان علیه السلام

۱. یعنی: به او گفته شد: «داخل حیاط (قصر) شو!» هنگامی که نظر به آن افکند، پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد(تا از آب بگذرد؛ امّا سلیمان) گفت: «(این آب نیست)، بلکه قصری است از بلور صاف!» (ملکه سبا) گفت: «پروردگارا! من به خود ستم کردم؛ و(اینک) با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم!»؛ سوره نمل، آیه: ۴۴.

۲. نقل این رخداد تاریخی از کتاب حیاة القلوب، ج ۲، ص ۹۹۱؛ علی بن ابراهیم روایت کرده است که: چون حضرت سلیمان علیه السلام بر تخت خود می نشست، جمیع مرغان که حق تعالی مسخر او گردانیده بود حاضر می شدند و سایه می افکندند بر هر که در تخت آن حضرت حاضر بود، پس روزی هدهد غایب شد از میان آن مرغان و از جای آن آفتاب بر دامن آن حضرت تابید، پس به جانب بالا نظر کرد و هدهد را ندید، چنانچه حق تعالی فرموده است که وَ تَقَفُّدُ الطَّيْرِ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى

﴿أَلْهَدُهُدْ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَايِبِينَ﴾ «سوره نمل، آیه: ۲۰. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۷؛ یعنی: جستجو نمود مرغان را، پس گفت: چیست مرا که نمی بینم هدهد را بلکه او غائب است و حاضر نیست! لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا البته او را عذاب خواهم کرد عذابی سخت؛ مروی است که: یعنی پرش را می کنم و در آفتاب می اندازم ﴿مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۱۸﴾، او لَأَذِیْبَنَّهُ یا او را ذبح می کنم، او لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿سوره نمل، آیه: ۲۱﴾ یا بیاورد برای من حجتی قوی و عذری ظاهر .

فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ پس مكث کرد اندک زمانی که هدهد پیدا شد و حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ از او پرسید: کجا بودی؟ فَقَالَ أَحَطَّتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴿سوره نمل، آیه: ۲۲﴾ پس گفت هدهد که: دانستم و علم من احاطه کرد به چیزی که علم تو به آن احاطه نکرده است و آورده ام از برای تو از جانب شهر سبا خبر محقق متیقنی که در آن شکی نیست، إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا مَمْلُوكًا وَأُوتِيتُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿سوره نمل، آیه: ۲۳﴾ بدرستی که من یافتم زنی را که پادشاه ایشان است - یعنی: بلقیس دختر شراحیل بن مالک - و به او داده شده است از هر چیز که پادشاهان را به آن احتیاج می باشد و او را هست تختی بزرگ، وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَافِتَمُ او را و قوم او را که سجده می کنند از برای آفتاب بغیر از خدا وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ أَعْمَلُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿سوره نمل، آیه: ۲۴﴾ أَلَا يَسْجُدُونَ لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمُوتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ ﴿سوره نمل، آیه: ۲۵﴾ و زینت داده است از برای ایشان شیطان اعمال قبیحه ایشان را پس منع کرده است ایشان را از راه حق، پس ایشان هدایت نمی یابند بسوی حق، و زینت داده است برای ایشان که سجده نکنند از برای خداوندی که بیرون می آورد چیزهای پنهان را در آسمانها و زمین و می داند آنچه

پنهان می‌کنند و آنچه آشکار می‌کنند اَللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿سوره نمل، آیه: ۲۶﴾ خداوند عالمیان که بجز او خداوندی نیست پروردگار عرش عظیم است .

قَالَ سَتَنْظُرُونَ أَصَدَقْتُمْ أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿سوره نمل، آیه: ۲۷﴾ سلیمان عليه السلام گفت: بزودی نظر خواهیم کرد که آیا راست گفته‌ای یا بوده‌ای از دروغ‌گویان؟ أَذْهَبَ بُكْتَبِي هَذَا فَأَلْفَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَأَنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿سوره نمل، آیه: ۲۸﴾ بپر نامه مرا اینک، پس بینداز آن را بسوی ایشان، پس پشت کن از ایشان و پنهان شو، پس بین با یکدیگر در باب این نامه چه می‌گویند؟ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِنَّهُ أَخْبَأ إِلَيْنِ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿سوره نمل، آیه: ۲۹﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (سوره نمل، آیه: ۳۰) أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَ أُنُونِي مُسْلِمِينَ ﴿سوره نمل، آیه: ۳۱﴾ .

و علی بن ابراهیم ; روایت کرده است که هدهد گفت که: او بر تخت عظیمی نشسته است و من داخل تخت او نمی‌توانم شد. سلیمان عليه السلام گفت: نامه را از بالای قبه او بینداز .

پس هدهد رفت به شهر سبا و از روزنه قصر بلقیس نامه را به دامن او انداخت، پس چون نامه را خواند، ترسید و رؤسای لشکر خود را جمع کرد و گفت آنچه خدا یاد فرموده است: ای گروه! اشراف لشکر من! بدرستی که انداخته شد بسوی من نامه‌ای کریم و بزرگوار - علی بن ابراهیم گفته است: یعنی مهر شده ﴿تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۷﴾ ، و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: از کرامت نامه آن است که سرش را مهر کنند ﴿مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۱۹﴾ - بدرستی که آن نامه‌ای است از سلیمان عليه السلام و در ابتدای آن نوشته است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، و مضمون نامه آن است که: سربلندی و تکبر مکنید و بیابید بسوی من اسلام آورندگان و انقیاد کنندگان .

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُوْنَ ﴿سوره نمل، آیه: ۳۲﴾ بلقیس گفت: ای بزرگواران! فتوی دهید مرا در کار من، نبودم من جزم کننده و امضا کننده امری را تا شما حاضر شوید.

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوْا قُوَّةٍ وَ أَوْلُوْا بِأَسْسِدِيْدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِيْنَ ﴿سوره نمل، آیه: ۳۳﴾ گفتند: ما صاحب قوتیم و صاحب باءس شدید و شجاعت عظیم هستیم و امر بسوی توست و اختیار با توست، پس نظر کن چه می‌فرمائی تا ما اطاعت کنیم .

و شیخ طبرسی؛ روایت کرده است که: سرکرده‌های لشکر او سیصد و دوازده نفر بودند که با ایشان مشورت می کرد، و هر یک سرکرده هزار نفر بودند از لشکریان او ﴿مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۱۸﴾.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةً أَهْلِهَا أَدْنَىٰ وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُوْنَ ﴿سوره نمل، آیه: ۳۴﴾ بلقیس گفت: بدرستی که پادشاهان چون داخل شهری می‌شوند فاسد می‌گردانند اهل آن را و عزیزان اهل آن شهر را ذلیل می‌گردانند، پس خدا تصدیق قول او فرمود که: چنین می‌کنند پادشاهان و عادت ایشان این است .

چنین تفسیر کرده است علی بن ابراهیم؛ و روایت کرده است که: پس بلقیس به قوم خود گفت: اگر این پیغمبر است از جانب خدا، چنانچه دعوی می‌کند، پس ما را تاب مقاومت او نیست زیرا که بر خدا غالب نمی‌توان شد ﴿تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۷﴾.

وَ اِنِّي مُرْسَلَةٌ اِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُوْنَ ﴿سوره نمل، آیه: ۳۵﴾ و بدرستی که من می‌فرستم بسوی ایشان هدیه‌ای پس انتظار می‌برم که چه چیز می‌آورند رسولان من . علی بن ابراهیم؛ گفته است: بلقیس گفت: هدیه می‌فرستم، اگر پادشاه است، میل به دنیا می‌کند و هدیه ما را قبول می‌کند و خواهیم دانست که قدرت ندارد که بر ما

غلبه شود. پس حقه‌ای برای حضرت سلیمان علیه السلام فرستاد که در آن حقه گوهر گرانبهای بزرگ بود و به رسول خود گفت که: بگو به او که بی آهن و آتش این گوهر را سوراخ کند .

چون رسول آن دانه را به نزد آن حضرت آورد و پیغام بلقیس را رسانید سلیمان علیه السلام کرمی را حکم فرمود که رشته را در دهان گرفت و آن دانه را سوراخ کرد و رشته را از طرف دیگر بیرون برد ﴿ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۸﴾.

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنُ قَالَ أَهْدُونِي بِمَالٍ قَمِيًا ؕ إِنَّ لَإِلَّهَ خَيْرَ مِمَّا ءَاتَكُم بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿سوره نمل، آیه: ۳۶﴾ پس چون رسول بلقیس به نزد سلیمان علیه السلام آمد، سلیمان علیه السلام گفت: آیا مرا امداد و اعانت به مال خود می‌کنید؟! پس آنچه خدا به من عطا کرده است بهتر است از آنچه به شما داده است بلکه شما به هدیه خود شاد می‌شوید .

أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا ؕ أَدْلَةً وَ هُمْ صٰغِرُونَ ﴿سوره نمل، آیه: ۳۷﴾ یعنی: برگرد با هدیه‌هائی که آورده‌ای بسوی ایشان، پس البته من خواهم آمد بسوی ایشان با لشکری چند که ایشان را تاب مقاومت آنها نبوده باشد و بیرون خواهم کرد ایشان را از شهر خود با مذلت و خواری .

و علی بن ابراهیم؛ روایت کرده است که: چون رسول بلقیس بسوی او برگشت عظمت و شوکت و قوت سلیمان علیه السلام را برای او بیان کرد و او دانست که تاب برابری و مقاومت ندارد، از روی انقیاد و اطاعت به جانب آن حضرت روانه شد ﴿ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۸﴾.

چون حق تعالی خبر داد سلیمان علیه السلام را که او متوجه گردیده و می‌آید و به نزدیک رسیده است، آن حضرت به جنیان و شیاطین که در خدمتش بودند گفت: می‌خواهم پیش از آنکه بلقیس داخل شود تخت او را نزد من حاضر سازید، چنانچه حق تعالی می‌فرماید که قَالَ

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿سوره نمل، آیه: ۳۸﴾ سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای گروه اشراف و بزرگان لشکر من! کدام یک از شما می آورد تخت او را به نزد من پیش از آنکه ببیند انقیاد کنندگان و اسلام آورندگان؟

قَالَ عَفْرَيْتُ مَنْ أَلَجِنُّ أُنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿سوره نمل، آیه: ۳۹﴾ گفت خبیث متمرّد صاحب قوتی از جنیان که: من می آورم آن را برای تو پیش از آنکه از جای خود برخیزی، بدرستی که من بر برداشتن آن تخت توانا و امینم .

پس سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت : از این زودتر می خواهم .

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ﴿گفت آن کسی که نزد او علمی از کتاب - یعنی لوح محفوظ یا کتابهای آسمانی بود که آصف بن برخیا وزیر آن حضرت بود و اسم اعظم می دانست - که: من می آورم آن تخت را برای تو پیش از آنکه دیده بر هم زنی، پس خدا را به نام بزرگ او خواند، و پیش از چشم زدن سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ تخت بلقیس را از زیر تخت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ بیرون آورد .

فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿سوره نمل، آیه: ۴۰﴾ پس چون سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ تخت را دید قرار یافته نزد خود گفت: این از فضل و احسان پروردگار من است تا امتحان نماید مرا که آیا شکر می کنم او را یا کفران نعمت او می نمایم، و هر که شکر کند خدا را پس شکر نکرده است مگر از برای نفس خود، و هر که کفران کند نعمت خدا را پس بدرستی که پروردگار من بی نیاز است از شکر او و صاحب کرم و بزرگواری است .

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿سوره نمل، آیه: ۴۱﴾ گفت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ که: تغییر دهید هیئت تخت

پس از درک حقیقت جلال و جبروت نبوت سلیمان

او را تا بینم که آیا به زیرکی و فطانت هدایت می‌یابد به آنکه تخت اوست یا از آنها خواهد بود که هدایت نمی‌یابند. فَلَمَّا جَاءَتْ قَبِيلَ أَهْكَذَا عَرْشِكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوْتِينَا أَلْعَلِمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿سوره نمل، آیه: ۴۲﴾.

پس چون آمد بلقیس به نزد سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ به او گفتند: آیا چنین است عرش تو؟ گفت: گویا آن است و پیش از این معجزه علم پیغمبری و حقیقت تو به ما داده شده بود و بودیم اسلام آوردگان .

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿سوره نمل، آیه: ۴۳﴾ و منع کرده بود او را از ایمان آوردن به خدا آنچه می‌پرستید بغیر از خدا، یا منع کرد خدا یا سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ او را از آنچه می‌پرستید بغیر از خدا، بدرستی که او بود از جماعتی کافران. قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿سوره نمل، آیه: ۴۴﴾ و علی بن ابراهیم؛ روایت کرده است: پیش از آمدن بلقیس، سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ امر کرده بود جنیان را که خانه‌ای از شیشه برای او ساخته بودند و بر روی آب گذاشته بودند، پس چون بلقیس آمد گفتند به او که: داخل شود در عرصه قصر، پس او گمان کرد آب است، جامه خود را از ساقهایش بالا کشید، پس ظاهر شد که موی بسیاری بر ساق او بود .

پس سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: این عرصه‌ای است نرم که از شیشه ساخته‌اند و آب نیست، بلقیس گفت: من ستم کرده بودم بر نفس خود که غیر خدا را می‌پرستیدم، و اسلام آوردم و منقاد شدم با سلیمان ۷ برای خداوندی که پروردگار عالمیان است ﴿تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۲۸﴾.

نبی ﷺ، لب به سخن می‌گشاید و پس از اقرار به اعمال گذشته‌ی خود می‌گوید: ﴿أَسَلَمْتُ مَعَ سَلِيمِنَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

طبق تفاسیر، مراد از «أَسَلَمْتُ» در این آیه‌ی کریمه، أَخْلَصْتُ می‌باشد؛^۱ چرا که ملکه‌ی سبا قبل از دیدار سلیمان نبی ﷺ، مسلمان حقیقت نبوت وی شده بود و خود به این مسئله اقرار می‌نماید!^۲ بنابراین لفظ «أَسَلَمْتُ» را می‌توان به دو مفهوم تعبیر نمود:

مفهوم اول عبارت
أَسَلَمْتُ

مفهوم اول اینکه ملکه قبل از درک معیت سلیمان ﷺ اسلام آورده است، اما وی در معیت سلیمان ﷺ، جلوه‌ای عظیم از پروردگار عالم را پیدا کرده است. او در معیت سلیمان ﷺ اسلامی را درک کرده است که تفاوت بسیاری با اسلام بی ولایت سلیمان

۱. التفسیر الکبیر تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۹. تفسیر مقاتل ابن سلیمان، ج ۳، ص: ۳۰۹. تفسیر البغوی، ج ۳، ص: ۵۰۷. لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۳، ص: ۳۴۸. عیون التفاسیر، ج ۳، ص: ۲۲۳. اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۵، ص: ۱۷۴.

۲. علامه مجلسی درباره‌ی این آیه از قرآن که می‌فرماید: ﴿وَأُوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ﴾ سوره نمل، آیه: ۴۲ می‌نویسد: ملکه قبل از دیدار مسلمان شده بود و او را به نبوت قبول کرده بود ﴿حیاة القلوب، ج ۲، ص ۹۹۶﴾.

دارد! به همین دلیل، اسلام بی ولایت سلیمان را باطل، یا بی فایده می‌داند و دوباره اسلام آورده و می‌فرماید:

﴿أَسَلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

مفهوم دوم اینکه اگر در واژه‌ی «أَسَلَمْتُ» معنای أَخْلَصْتُ إِيَّاهُ شده باشد، این فرایند إخلاص ایمان ملکه، در معیت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و به وسیله‌ی ولایت اوست که شکل گرفته است؛ لذا برای إخلاص ایمان خود، قید مَعَ سُلَيْمَانَ را به صورت قید حالیه به جمله اضافه می‌نماید؛ یعنی أصلاً خداوند به وسیله‌ی معیت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ است که مرا خالص گردانید.

مفهوم دوم عبارت
أَسَلَمْتُ

ممکن است کسی بگوید که در این آیه، معیت به معنای إِتْحَادِ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ و ملکه، در أَسَلَمْتُ یا أَخْلَصْتُ می‌باشد؛ و این حرف که مع را به معنای وسیله بودن سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ برای اسلام و إخلاص ملکه تعبیر کردن، خطاست!

اتحاد ملکه و
سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ در
خلوص و اسلام!

در جواب خواهیم گفت: اولاً؛ اسلام سلیمان قبل از اسلام ملکه بوده و این بی‌معناست که بگوئیم مَعَ سُلَيْمَانَ یعنی ملکه و سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ در اسلام آوردن إِتْحَادِ زمانی، یا مکانی داشتند. همچنین در إِيَّاهُ معنای أَخْلَصْتُ نیز این فرض باطل است که بگوئیم همراه هم

خالص شده‌اند! چراکه سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبر خداست و در بالاترین مرتبه خلوص قرار دارد و سزاوار او نیست که بگوئیم او نیز همراه ملکه خالص شد! ثانیاً؛ متعلق مَع سلیمان را نمی‌توان اُسلمت قرار داد، چراکه جار و مجرور حالیه متعلق به عام محذوف است!

مقصود از مع
سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ

در این آیه‌ی مکرمه، مقصود سخن ملکه، محوریت معیت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ است؛ نه صرف اقرار به اسلام و یا اِخْلَاص! یعنی اصلاً معیت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ مجرای اِخْلَاص و اسلام است و اگر نباشد هیچ یک از این دو محقق نخواهد شد!

آیه دوم

مع الرسول سبیلاً...

﴿وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ

مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾^۱.

آیه‌ی فوق، یکی از آیاتی است که حکایت از وقایع روز حسرت می‌نماید. این وقایع به قدری وحشت ناک است که ظالم طبق تعبیر قرآن داستان خود را به دندان

۱. یعنی: و روزی که ستمکار، دو دست خود را از شدت اندوه و حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش همراه این پیامبر راهی به سوی حق برمی‌گرفتم؛ ﴿سوره فرقان، آیه: ۲۷﴾.

می‌گزد! در این حال وحشت می‌گویند: ای کاش با پیامبر خدا ﷺ راهی را بر می‌گزیدم!

در این آیه، دو نکته بسیار حائز اهمیت است؛ اول اینکه تعبیر «مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» بیانگر این مطلب است که فقط راهی که رسول خدا أخذ می‌نماید حق است و راه نجات! و هر کس به غیر از معیت با او راهی برود نجات نخواهد یافت؛ چرا که آیه در کنار رسول، شخص دیگری را عطف نمود و این یعنی طریق هدایت و نجات منحصر به طریق یک نفر است و او رسول خداست ﷺ!

مقصود از عبارت
مع الرسول سبیلا

دوم اینکه واژه‌ی «سَبِيلًا» نکره بوده و با وصف «مَعَ الرَّسُولِ» توصیف شده است؛ یعنی راهی که در آن معیت رسول تحقق میابد. بنابراین مطلب، محور اصلی و مقصود کلام، معیت رسول است که باید تحقق یابد. به جز طریقی که در آن انسان به معیت رسول خدا ﷺ بتواند دست پیدا کند، هر طریقی بیهوده و راه هلاک خواهد بود؛ و تنها معیت و ولایت رسول خداست ﷺ که می‌تواند راه نجات بشر واقع شود و انسان را در وا نفسای روز حسرت از واژه‌ی «يَا لَيْتَنِي» و ای کاش رهایی بخشد.

آیه سوم

﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۱.

در این آیه‌ی عظیم الشان، قرآن کریم از انسان مودت اهل بیت علیهم السلام را اجر رسالت معرفی کرده و از انسان می‌خواهد با ایشان ملازمت داشته باشد.

در آیه‌ی فوق دو مفهوم معیت و ملازمت از خصوصیات واژه‌ی مودت برداشت می‌شوند که بعداً^۲ در باب مفهوم مودت، مفصلاً بحث خواهیم کرد.

معیت در روایات

مسئله‌ی معیت و تلازم امام، مهم‌ترین پدیده در

۱. یعنی: این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هرکس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی‌اش می‌افزایم چرا که خداوند آمرزنده و شکر گزار است؛ ﴿سوره شوری، آیه: ۲۳﴾.
۲. همین کتاب، مبحث مفهوم شناسی مودت، ص: ۷۹.

تمام ادیان، به ویژه دین اسلام می‌باشد و در تمام ادیان سفارشات فراوانی به آن شده است. این مسئله آنقدر نزد اهل بیت علیهم‌السلام اهمیت داشته است که ایمان را مشروط به تلازم با ولایت امام دانسته‌اند و مدام اصحاب خود را به معیت و تولای امام، محبت و مودت امام، ثمرات دنیوی و اخروی همراهی امام سفارش می‌نمودند. شمار این سفارشات به مقداری زیاد است که تمام محدثین شیعه علیهم‌السلام در کتب روائی خود، ابوابی را به دسته بندی اینگونه احادیث اختصاص داده‌اند. اینک ما نمونه‌ی انگشت شماری از این احادیث را ذکر خواهیم کرد:

روایت اول...

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : الزُّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ يَوْمُنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقَّتْنَا^۱.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: مودت اهل بیت علیهم‌السلام را

۱. أمالی للطوسی، ص: ۱۸۶. إرشاد القلوب الى الصواب، ج ۲، ص: ۲۵۴.
 أمالی للمفید، ص: ۱۳ و ۴۳ و ۱۳۹. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل،
 ج ۱، ص: ۱۵۱. المحاسن، ج ۱، ص: ۶۱. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص: ۹۰ و ۱۰۷ و
 ۱۹۲ و ج ۶۵، ص: ۱۰۱.

لازمه‌ی زندگی خود قرار دهید، هر کس در روز قیامت، در حالی که مودت ما را داشته باشد، خدا را ملاقات کند، به شفاعت ما وارد بهشت خواهد شد، قسم به کسی که جانم در دستان اوست، عمل بنده‌ای به او خیر نرساند، مگر اینکه حق ما را به معرفت بشناسد.

۲. فَقَالَتِ الصَّديقَةُ الشَّهِيدَةُ: لَقَدْ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي، أَوْ قَالَتْ مَثَلُ عَلِيٍّ...

حضرت صدیقه علیها السلام فرمودند: به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرمودند: امام همانند کعبه است، چرا که مردم به سمت او می‌روند، نه آنکه او به سمت مردم بیاید. یا فرمود: علی همانند کعبه است...

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص: ۱۱۸ و همین حدیث به نقل از امام صادق علیه السلام : ج ۲، ص: ۱۸۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص: ۱۹۹. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص: ۳۵۳. عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، النصوص، ص: ۱۹۸ و حدیث الغدير، ص: ۳۶۵.

روایت سوم...

۳. مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ بِغَيْرِ حِجَابٍ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ
إِلَيْهِ بِغَيْرِ حِجَابٍ فَلْيَتَوَلَّ آلَ مُحَمَّدٍ وَ لِيَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ
لِيَأْتُمْ بِإِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَظَرَ اللَّهُ
إِلَيْهِ بِغَيْرِ حِجَابٍ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ بِغَيْرِ حِجَابٍ.^۱

هر کس که خوش حالش می کند این مطلب که
به سوی امر خدا بدون حجاب و پرده نگاه کند و خدا
نیز به سوی او بدون حجاب نگاه کند، ضمن ولایت آل
محمد^۲ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داخل شود و از دشمنان آنها بیزاری بجوید.
همانا هر کس از آنها امام برگزیند، زمانی که روز قیامت
فرا رسد، بدون حجاب به جلوات خداوند علی حکیم
می نگرد و خداوند نیز بدون حجاب بر او می نگرد.

روایت چهارم...

۴. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ
عَشْرُ أَمْثَالِهَا قَالَ هِيَ لِلْمُسْلِمِينَ عَامَّةً وَ الْحَسَنَةُ الْوَلَايَةُ فَمَنْ
عَمِلَ مِنْ حَسَنَةٍ كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا فَإِنْ لَمْ يَكُنْ وَ لَايَةً [لَهُ] دُفِعَ

۱. المحاسن، ج ۱، ص: ۶۰. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص: ۹۰.

۲. سوره أنعام، آیه: ۱۶۰.

عَنْهُ بِمَا عَمِلَ مِنْ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ.^۱

از امام صادق عليه السلام درباره سخن خداوند کریم که فرمود: هر کس حسنه‌ای با خود بیاورد، برای او ده برابر آن است، روایت شده است که فرمود: این آیه برای تمام مسلمانان است و منظور از حسنه ولایت الهیه است، پس هر کس (در حالی که این ولایت را دارد) حسنه‌ای را انجام دهد، برای او ده برابر نوشته می‌شود و هر کس ولایت الهیه را ندارد حسناتش از او دور می‌شود در دنیا و چیزی در آخرت برای او نیست!

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: تَمَامُ دِينِ اللَّهِ وَوَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص: ۱۶۸ و ج ۳۶، ص: ۸۱. تفسیر القمّی، ج ۲، ص:

۱۳۱. فیه: فان لم تکن له ولایة رفع عنه. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴،

ص: ۲۳۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص: ۷۸۳.

۲. کتاب سلیم ابن قیس هلالی، ج ۲، ص: ۶۴۵. الإحتجاج علی أهل

اللجاج، ج ۱، ص: ۱۴۷. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال، حدیث الغدیر،

ص: ۲۳۴. بحار الأنوار، ج ۳۱، ص: ۴۱۱.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند تمام دین خدا ولایت
علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، بعد از من است.

روایت ششم...

ع. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لِحَقِّ وَ مَنْ سَلَكَ
غَيْرَ طَرِيقِنَا غَرِقَ لِمُجِيبِنَا أَفْوَاجٍ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لِمُبْغِضِنَا
أَفْوَاجٍ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ قَالَ ع مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ
وَ قَاتَلَ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا بِيَدِهِ فَهُمْ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا وَ مَنْ أَحَبَّنَا
بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُقَاتِلْ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا فَهُوَ أَسْفَلُ مَنْ
ذَلِكَ بِدَرَجَةٍ وَ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ لَمْ يُعِنَّا بِلِسَانِهِ وَ لَا بِيَدِهِ
فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ
فَهُوَ مَعَ عَدُوِّنَا فِي النَّارِ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ لَمْ يُعِنْ عَلَيْنَا
بِلِسَانِهِ وَ لَا بِيَدِهِ فَهُوَ فِي النَّارِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا يَعْسُوبُ
الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّلْمَةَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ
لَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُتَافِقٌ^۱.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: هر کس به ما تمسک

۱. الخصال، ج ۲، ص: ۶۱۰. تحف العقول عن آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ص: ۱۰۰.

بحار الأنوار، ج ۱۰، ص: ۸۹.

بجوید، به ما ملحق خواهد شد و هر کس راهی به غیر از راه ما را آخذ نماید، غرق خواهد شد. برای دوست داران ما دسته های از رحمت خدا و برای دشمنان ما دسته هایی از خشم خداست. ایشان فرمودند: هر کس با قلبش ما را دوست بدارد و با زبانش ما را یاری رساند و با دستش همراه ما بجنگد و دشمنان ما را به قتل رساند، او با ماست و در درجات ما خواهد بود. هر کس با قلبش ما را دوست بدارد و با زبانش یاری رساند، اما دشمنان ما را نکشد، او یک درجه پائین تر خواهد بود. هر کس با قلبش ما را دوست بدارد ولی با زبان و دستش ما را یاری نرساند، در بهشت خواهد بود. هر کس در قلبش ما را دشمن بدارد و با زبان و یدش بر علیه ما کسی را یاری نماید، او با دشمنان ما در آتش خواهد بود. من پادشاه مومنان هستم و مال، پادشاه ظالمان است. به خدا قسم مرا دوست ندارد، مگر کسی که مومن است؛ و مرا دشمن نمی دارد، مگر منافق.

تأثیر معیت امام بر افراد

یکی از تأثیرات امام بر وجود انسان علم و دانشی است که بشر می‌تواند از امام بیاموزد. وجود امام محل و مدرسی است که خدا شناس تربیت می‌نماید؛ ﴿بِنَا عَرَفَ اللَّهُ﴾^۱ تنها خدا را می‌توان در ظرف وجودی و معیت امام شناخت.

معیت امام، انسان را خداشناس می‌کند!

امام مرشد است؛ ﴿أَنْتُمْ الْأُمَّةُ الرَّاشِدُونَ﴾^۲ و معیت اوست که انسان را به رشد می‌رساند. این رشد دهنده‌گی بی‌قید و شرط است، بنابراین نه صرفاً در عبادات و معنویات، بلکه در تمام ابعاد و عرصه‌ها مطرح می‌شود. امام أهل صدق^۳ است و خدای متعال دستور به معیت با أهل صدق می‌دهد؛ ﴿وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۴

علی و اولاد او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
مراد آیهی ﴿وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

۱. قال الباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا عِبَدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ﴾ توحید صدوق، ص: ۱۵۲. و با عباراتی دیگر: بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۶۱ و ۶۴. الکافی، ج ۱، ص: ۱۴۵. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص: ۳۰۰. مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ۲، ص: ۳۸۵. طرف من الأنباء و المناقب، ص: ۳۱۷. إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص: ۴۱۴. إثبات الهداة من الهداة با النصوص و المعجزة، ج ۱، ص: ۸۱. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ۱، ص: ۱۶.

۲. زیارت جامعه کبیره.

۳. صدق در اینجا به معنای اعتقاد و تصدیق خدای متعال است.

۴. سوره توبه، آیه: ۱۱۹.

این آیه خاصاً برای علی ابن ابی طالب و اولاد او علیهم السلام نازل شده است و به گواهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مراد از صادقین تنها علی و اولاد اویند علیهم السلام.^۱

در این آیه مبارکه، دستور همنشینی بر صفت رفته است، در صورتی که خدای متعال می‌توانست اهل صدق را نام ببرد! این استفاده از صفت بیانگر این موضوع است که تصدیق و اعتقاد قلبی آنها محور تربیتی مهمی را در زندگی انسان ایفا می‌کند، به همین دلیل است که خدای متعال دستور به معیت علی و اولاد او علیهم السلام داده است. به راستی اگر کسی در پرتو انوار علی ابن ابی طالب علیه السلام خود را تربیت نماید، اهل تصدیق خواهد شد.

دلیل استفاده از
صفت صادقین در
آیه مبارکه

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عثمان به مهاجرین و انصار فرمود:
قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنشَدْتُكُمْ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا
أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ فَقَالَ
سَلْمَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَامَّةٌ هَذِهِ أُمَّ خَاصَّةٌ فَقَالَ عَ أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ
الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُوا بِذَلِكَ وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَائِي مِنْ
بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ كمال الدين و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۷۸. كتاب
سليم ابن قيس هلالی، ج ۲، ص: ۶۴۷ و ۷۴۸. بحار الأنوار، ج ۳۱، ص: ۴۰۷
و ج ۳۳، ص: ۱۴۱. التحصين لأسرار ما زاد من كتاب اليقين، ص: ۶۳۰.
الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۱، ص: ۱۴۵. إثبات الهداة با النصوص و
المحجزات، ج ۲، ص: ۸۱. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و
الأخبار و الأقوال، حديث الغدير، ص: ۲۳۴.

یکی دیگر از آثار جاری شدن ولایت الهیه و معیت امام در وجود آدمی، اِکمال دین مداری و اِتمام نعمت است؛ یعنی شرط دینداری کامل، اِقبال ولایت امام است؛ لذا پس از اِعلام ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام آیه نازل می شود که ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ تا مردم بفهمند شرط اِکمال دین قرار گرفتن در مدار ولایت امام است؛ از این جهت بلا فاصله بعد از نزول این آیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ﴿تَمَّامُ دِينِ اللَّهِ وَوَلَايَةُ عَلِيِّ بَعْدِي﴾؛^۲ یعنی تمام دین خدا ولایت علی علیه السلام است.

یکی دیگر از آثار ملازمت امام در وجود و بعد شخصی افراد، نظام خاص الخاص فکری است. با مطالعه در زندگانی افرادی همچون میثم رضی الله عنه، مالک رضی الله عنه، اشتر نخعی رضی الله عنه، سلمان فارسی رضی الله عنه، ابوذر غفاری رضی الله عنه، اصبح

دین مداری در مدار
معیت امام

شان نزول آیه
اِکمال

تمام دین خدا
ولایت علی ابن ابی
طالب علیه السلام است

شکل گیری نظام
فکری تحت تربیت
امام

۱. یعنی: امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم؛ سوره مائده، آیه: ۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۷۸. کتاب سلیم ابن قیس هلالی، ج ۲، ص: ۶۴۷ و ۷۴۸. بحار الأنوار، ج ۳۱، ص: ۴۰۷ و ج ۳۳، ص: ۱۴۱. التحصين لأسرار ما زاد من كتاب اليقين، ص: ۶۳۰. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۱، ص: ۱۴۵. إثبات الهداة با النصوص و المحجزات، ج ۲، ص: ۸۱.

ملازمان امام همواره
از خواص زمان
هستند

ابن نباته رضی الله عنه، حیب ابن مظاهر رضی الله عنه، عباس ابن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه، هشام ابن حکم رضی الله عنه، زرارہ ابن أعین رضی الله عنه و تمام افرادی که با امام ملازمت داشته‌اند، می‌توان به این پی برد که نظام فکری ایشان تفاوت زیادی با بقیه افراد امت دارد؛ ملازمان امام از تمام پدیده‌ها درک و بصیرت متفاوتی را نسبت به عوام داشته‌اند. این درک متفاوت حاصل تربیت فکری و نظام اندیشه‌ای است که به دست امام ساخته شده و به کمال رسیده است. به جرئت می‌توان گفت، تمام افرادی که حق معیت امام را ادا نموده‌اند، از لحاظ علم، دانشمندان زمان بودند و از لحاظ فهم، فقهای عصر خویش بودند و این مسئله در تاریخ و مناظرات أصحاب أئمه رضی الله عنهم با دیگران به وضوح قابل رویت است. تمام افرادی که در معیت امام تربیت شده‌اند و جز امام به کسی اقتدا نکردند، همانند امام، قابلیت هدایت و رشد دهندگی را از وجود امام أخذ کرده‌اند و تالی مجرای امام شدن، خود آنها منبع رشد جامعه شدند.

البته بدیهی است؛ مفهوم این کلام این نیست که أصحاب امام، معصوم از خطا می‌شوند؛ اما علی‌الیقین همانگونه که تاریخ قضاوت می‌کند، در میان ابتلاءات

امت، آنان بیشتر از دیگران محفوظ از کوری و گمراهی بودند!

تأثیر معیت امام در جامعه

معیت امام علاوه بر تأثیر انفرادی، یک عنصر حیاتی در شکل‌گیری و تربیت نظام اجتماعی بشر محسوب می‌شود.

بهترین نظام در اجتماعات بشر، نظامی است که قطب و محور آن امام باشد و آن جامعه تحت سیطره و فرمان او عمل نمایند. ﴿فَجَعَلَ اللَّهُ... طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ﴾^۱ یعنی خداوند متعال اطاعت از ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و رأیت ایشان را نظام و شاکله ای برای جامعه قرار داده است.

نظام حکومتی
مطلوب یعنی
اطاعت از امام

تنها جامعه‌ای که می‌تواند اکمل جوامع باشد، جامعه ایست که محور آن امام و ولایت الهیه باشد؛

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص: ۹۹. دلائل الإمامة، ج ۱، ص: ۱۰۹. فیه: فرض الله. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص: ۴۸۰. فیه: فرض الله. السقیفة و فدک، ج ۱، ص: ۱۳۷. فیه: فرض الله. بلاغات النساء، ج ۱، ص: ۲۶. فیه: فرض الله. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص: ۲۲۰. زندگانی حضرت زهراء علیها‌السلام، ج ۱، ص: ۶۹۵.

چون تنها امام است که عالم به مصالح اجتماع است و فقط اوست که می‌تواند تمام اجتماع را بدون ضربه خوردن به فردی از افراد آن به سعادت دنیا و عقبا برساند و عدل و داد را در جامعه بگستراند. دلیل این که می‌گوئیم فقط امام این قابلیت را دارد دو چیز است؛ اولاً عصمت^۱ اوست؛ چرا که مقام عصمت، او را از تصمیمات و راهبردهای اشتباه و خطا باز می‌دارد. ثانیاً، امام متصل به منبعی لایتناهی به نام وحی است^۲ که این یعنی متصل بودن به علم بی‌انتهای حضرت علیم حکیم! قطعاً شخصی که چنین پشتوانه‌ای دارد گمراه نخواهد شد و گمراه نخواهد کرد!

قرآن کریم، در شأن ولایت الهیه می‌فرماید: ما ﴿صَلَّ صَاحِبِكُمْ وَ مَا وَعَىٰ ﴿۲﴾ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۳﴾﴾
 إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿۴﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿۵﴾﴾؛^۳

۱. إِمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ (سوره احزاب، آیه ۳۳). برای مطالعه در باب عصمت امام، به کتاب ارزشمند براهین و نصوص امامت، نوشته عالم جلیل القدر علی ربانی گلپایگانی مراجعه نمائید.

۲. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)؛ (سوره نجم، آیات ۳ و ۴)

۳. یعنی: که هرگز دوست شما از راه راست منحرف نشده، و خطا نرفته

بدون ضربه خوردن
 فردی از افراد آن:
 گاهی در اجتماع
 تصمیماتی گرفته
 می‌شود که منافع
 اقلیت و حتی فردی
 بی‌اختیار فدای
 جامعه می‌شود.
 این بی‌اختیاری و
 تعیین ضربه برای
 اقلیت از سوی
 حاکم، مصداق ظلم
 است و در حکومت
 امام معصوم چنین
 چیزی وجود ندارد.

لذا جامعه‌ای که به محوریت امام منظم شده است، هیچ اخلاقی در نظم خود نخواهد داشت؛ چرا که اگر کلام، کلام وحی باشد و تربیت، تربیت خدای متعال، جامعه در ظاهر به دستان امام و در باطن به امر خدا اداره خواهد شد؛ و این گوشه‌ای از معنای عمیق ولایت الهیه است! ولایت امام تنها موثری است که می‌تواند وحدت را در جامعه جاری کند و مردم را از تفرقه دور نگه دارد؛

﴿فَجَعَلَ اللَّهُ... الْإِمَامَةَ أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ﴾^۱.

منشأ تفرقه در جامعه همسو نبودن نیازهای افراد آن است؛ به بیانی دیگر، وقتی نیازهای افراد طبق هوای نفس به وجود آیند - که غالب جامعه هم همین است - در عرض یکدیگر خواهند بود؛ در این صورت نیازهای افراد با یکدیگر متعارض شده و بستر پیدایش تفرقه مهیا

تربیت امام، همان تربیت خداست

ولایت امام تنها عامل وحدت

تفرقه از رنج نشأت می‌گیرد و رنج معلول همسو نبودن نیاز هاست، چرا که وقتی دو نیاز با هم تعارض کنند، در این تعارض، رنج متولد خواهد شد. این رنج است که در اجتماع به تفرقه می‌انجامد.

است (۲)؛ و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید (۳)؛ گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می‌شود، نیست (۴)؛ {منبعی} بسیار نیرومند به او تعلیم داده است (۵)؛ ﴿سوره نجم، آیه: ۲ الی ۵﴾

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص: ۹۹. دلائل الإمامة، ج ۱، ص: ۱۰۹. فیه: فرض الله و لمأ للفرقة. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص: ۴۸۰. فیه: فرض الله و لمأ للفرقة. السقیفة و فدک، ج ۱، ص: ۱۳۷. فیه: فرض الله و لمأ للفرقة. بلاغات النساء، ج ۱، ص: ۲۶. فیه: فرض الله و لمأ للفرقة. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص: ۲۲۰. فیه: من الفرقة. زندگانی حضرت زهراء علیها السلام، ج ۱، ص: ۶۹۵. فیه: من الفرقة.

می‌شود. تنها عاملی که می‌تواند این همسو نبودن‌ها را برطرف کند و نیازها را از عرض یکدیگر خارج کند، تبعیت از یک نظام فکری واحدی است که بتواند به نیاز افراد جامعه جهت بدهد و آنها را تحت یک آرمان واحد همسو گرداند. این نظام فکری و صاحب آن، همان شخصی است که محور جامعه قرار می‌گیرد.

تتها ولایت الهیه می‌تواند تمام خواسته‌های یک اجتماع را همسو کند و از تفرقه جلوگیری نماید؛ چرا که وجود امام، خالی از هرگونه هوای نفس است و فقط تبعیت و معیت او تمام تابعین را به سوی خواهد کشاند که نیازهای وجودشان خالی از هوای نفس باشد؛ لذا نتیجه‌ی اینکه جامعه در مدار امام قرار بگیرد این است که کوچک‌ترین اختلافات از میان امت برچیده می‌شود؛ البته شرط این مطلب آن است که تمام افراد جامعه از امام تبعیت نمایند و حق معیت او را به جا آورند. یقیناً جامعه در محور هر کسی به غیر امام و ولایت الهیه منظم شود، اختلاف از امت ریشه کن نخواهد شد، چه بسا بیشتر خواهد شد؛ بنابراین ادله که تنها در وجود امام هوای نفس معنا ندارد، امام عصمت دارد و او عالم به حقیقت و اولویت نیازهای امت است. این همان دولت

امام همسوکننده‌ی
نیازهای افراد جامعه

کریمه ایست که به یمن ولایت مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف تشکیل خواهد شد!

منشأً عدم وحدت در اعتقادات امت نیز ردّ ولایت الهیه است؛ ﴿أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكَوْا الْحَقَّ عَلَىٰ أَهْلِهِ، وَاتَّبَعُوا عِزَّةَ نَبِيِّهِ، لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ﴾؛^۱ اگر امت محور اجتماع را نظام امامت و ولایت الهیه قرار می‌دادند و در معیت علی ابن ابی طالب عليه السلام استوار می‌بودند، به راستی تا ابد بین دو نفر از افراد امت اختلافی هویدا نمی‌شد! آری این تربیت امام است که جامعه را به درک حقیقت می‌رساند و چون حقیقت واحد است، اختلاف و تفرقه از میان امت ریشه کن خواهد شد.

۱. یعنی: به خدا قسم اگر حق را به اهلش می‌سپاردند و از خاندان نبی خدا پیروی می‌کردند، هیچگاه میان دو نفر اختلاف نمی‌افتاد؛ الإمامة و التبصرة من الحيرة، قسم أحاديث، ص: ۱. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص: ۱۹۹ و ۲۴۷. الصراط المستقيم على مستحقي التقديم، ج ۲، ص: ۱۲۳. البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص: ۸۵۵. الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر، ص: ۱۸۰ و ۴۱۲ و ۵۳۳. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص: ۳۵۳ و ۳۵۷. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال، النصوص، ص: ۱۹۸ و ۲۳۳ و حديث الغدير، ص: ۲۱ و ۲۶۵ و ج ۱۱، ص: ۷۸۳ و ۸۷۶.

معیت امام بهتر از بهشت

غالباً افراد متدین، عبادتشان عبادت تجار است! یا به علت ترس از آتش گناه نمی‌کنند، یا به علت اشتیاق بهشت، أهل حلال و حرام می‌شوند. امام و ولایت الهیه همانند قطاری است که به سمت خدا می‌رود؛ به محض اینکه این قطار به ایستگاه بهشت می‌رسد، غالب مسافران پیاده می‌شوند و به سمت ایستگاه آخرشان و آنچه که هدفشان بود حرکت می‌کنند. غافل از اینکه این قطار به سمت خدا می‌رفت و بهشت بهانه‌ای بود که مسافران با مقصد نهایی یا همان ایستگاه الهی آشنا شوند! آری؛ بعد از ایستگاه بهشت، تنها عده‌ی بسیار کم و انگشت شماری این قطار را همراهی می‌کنند تا به سمت مقصد حقیقی رهسپار شود!

روز قیامت گریه کنان و ملازمان حسین علیه السلام به گرد او جمع می‌شوند و پروانه وار دور او طواف می‌کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ﴿يُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيَأْبُونَ وَيَخْتَارُونَ مَجْلِسَهُ وَ حَدِيثَهُ﴾؛^۱ یعنی به آنها گفته می‌شود داخل بهشت شوید، اما گریه کنان حسین علیه السلام در آن

گریه کنان
حسین علیه السلام به گرد
او می‌گردند

۱. عبارتی از حدیث حدیث الحدیث الحسنین علیه السلام : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا زُرَّارَةُ إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالدَّمِّ وَإِنَّ الْأَرْضَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ

صَبَاحًا بِالسَّوَادِ وَإِنَّ الشَّمْسَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْكُسُوفِ وَالْحُمْرَةَ
وَإِنَّ الْجِبَالَ تَقَطَّعَتْ وَانْتَثَرَتْ وَإِنَّ الْبِحَارَ تَفَجَّجَتْ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ بَكَتْ
أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى الْحُسَيْنِ عَ وَمَا اخْتَضَبَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ وَلَا اذْهَنْتَ وَ
لَا اِكْتَحَلْتِ- وَلَا رَجَلَتْ حَتَّى أَتَانَا رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَمَا زِلْنَا فِي
عَبْرَةٍ بَعْدَهُ وَكَانَ جَدِّي إِذَا ذَكَرَهُ بَكَى حَتَّى تَمَلَّأَ عَيْنَاهُ لُحْمِيتهُ وَ حَتَّى
يَسْبِي لِبُكَائِهِ رَحْمَةً لَهُ مَنْ رَأَاهُ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ عِنْدَ قَبْرِه لَيَبْكُونَ
فَيَبْكِي لِبُكَائِهِمْ كُلُّ مَنْ فِي الْهَوَاءِ وَالسَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَقَدْ خَرَجَتْ
نَفْسُهُ عَ فَفَقِرَتْ جَهَنَّمَ زُفْرَةً كَادَتْ الْأَرْضُ تَنْشَقُّ لِزُفْرَتِهَا وَ لَقَدْ خَرَجَتْ
نَفْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ فَشَهَقَتْ جَهَنَّمَ شَهَقَةً لَوْ
لَا أَنَّ اللَّهَ حَبَسَهَا بِخُرْزَانِهَا لَأَحْرَقَتْ مَنْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ قَوْمِهَا وَ
لَوْ يُؤَدُّنَ لَهَا مَا بَقِيَ شَيْءٌ إِلَّا ابْتَلَعَتْهُ وَ لِكَيْتَها مَأْمُورَةٌ مَضْمُودَةٌ- وَ لَقَدْ
عَتَتْ عَلَى الْخُرْزَانَ غَيْرَ مَرَّةٍ حَتَّى أَتَاهَا جَبْرِئِيلُ فَضَرَبَهَا بِجَنَاحِهِ فَسَكَتَتْ
وَ إِنَّهَا لَتَبْكِيهِ وَ تَنْدُبُهُ وَ إِنَّهَا لَتَتَلَطَّى عَلَى قَاتِلِهِ وَ لَوْ لَا مَنْ عَلَى الْأَرْضِ
مِنْ حُجَجِ اللَّهِ لَنَقَضَتْ الْأَرْضُ وَ أَكْهَفَاتُ مِمَّا عَلَيْهَا وَ مَا تَكْرُهُ الرِّزَالِزُلُ
إِلَّا عِنْدَ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَ مَا مِنْ عَيْنٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ وَ لَا عَبْرَةٍ مِنْ عَيْنِ
بَكَتْ وَ دَمَعَتْ عَلَيْهِ وَ مَا مِنْ بَاكِ يَبْكِيهِ إِلَّا وَ قَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ عَ وَ
أَسْعَدَهَا عَلَيْهِ وَ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ أَدَى حَقَّنَا وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يُحْشِرُ إِلَّا وَ
عَيْنَاهُ بَاكِئَةٌ إِلَّا الْبَاكِينَ عَلَى جَدِّي الْحُسَيْنِ عَ فَإِنَّهُ يُحْشِرُ وَ عَيْنُهُ قَرِيبَةٌ
وَ الْبِشَارَةَ تَلْقَاهُ وَ السُّرُورَ بَيْنَ عَلَى وَجْهِهِ وَ الْخَلْقُ فِي الْفِرْعَ وَ هُمْ
آمُونٌ وَ الْخَلْقُ يُعْرَضُونَ وَ هُمْ حُدَاثُ الْحُسَيْنِ عَ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ فِي ظِلِّ
الْعَرْشِ لَا يَخَافُونَ سُوءَ يَوْمِ الْحِسَابِ يُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيَأْبُونَ- وَ
يَخْتَارُونَ مَجْلِسَهُ وَ حَدِيثَهُ وَإِنَّ الْحُورَ لَتُرْسَلُ إِلَيْهِمْ أَنَا قَدْ اسْتَفْتَأْتُكُمْ مَعَ
الْوَلَدَانِ الْمُخَلَّدِينَ فَمَا يَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ إِلَيْهِمْ لِمَا يَرَوْنَ فِي مَجْلِسِهِمْ مِنْ
السُّرُورِ وَ الْكِرَامَةِ وَ إِنَّ أَعْدَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ مَسْخُوبٍ بِنَاصِيَتِهِ إِلَى النَّارِ وَ مِنْ
قَائِلٍ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ وَ إِنَّهُمْ لَيَرَوْنَ مَنَزِلَهُمْ وَ مَا

روزی که قرآن در وصفش می‌گوید ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾ ۳۴ ﴿وَأُمِّهِ وَآبِيهِ﴾ ۳۵ ﴿وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾ ۳۶ ﴿^۱ به جای بهشت، حسین علیه السلام را اختیار کرده و بر گرد او طواف می‌نمایند! لذا قرآن کریم در وصف آن‌ها می‌فرماید ﴿وَسَيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَيَّ الْجَنَّةَ زُمَرًا﴾^۲ آن‌ها گرد حسین علیه السلام جمعند و بی‌اعتنا به بهشت! سعید ابن عبدالله رضی الله عنه در شب عاشورا خطاب به امام حسین علیه السلام می‌فرماید: اگر بدانم که در راه تو کشته می‌شوم و بعد در حالی که زنده‌ام به آتش کشیده می‌شوم و خاکسترم به باد داده می‌شود و حتی اگر

امام را بر بهشت ترجیح می‌دهند

آیه می‌گوید متقیان به سوی بهشت رانده می‌شوند! به راستی چه زیبا حدیث حدیث الحسین علیه السلام این راندن را معنی می‌کند و دلیل امتناع ایشان از بهشت را به تصویر می‌کشد.

يَقْدِرُونَ أَنْ يَدْنُوا إِلَيْهِمْ وَلَا يَصِلُونَ إِلَيْهِمْ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَأْتِيهِمْ بِالرَّسَالَةِ مِنْ أَرْوَاحِهِمْ وَمِنْ خُدَامِهِمْ عَلَى مَا أُعْطُوا مِنَ الْكِرَامَةِ فَيَقُولُونَ نَأْتِيكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَرْوَاحِهِمْ مِمَّا لَاتِيهِمْ فَيَزِدَادُونَ إِلَيْهِمْ شَوْقًا إِذَا هُمْ حَبْرُوهُمْ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنَ الْكِرَامَةِ وَقُرْبِهِمْ مِنَ الْحُسَيْنِ ع فَيَقُولُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا الْفَرْعَ الْأَكْبَرَ وَأَهْوَالَ الْقِيَامَةِ وَنَجَانَا مِمَّا كُنَّا نَخَافُ وَيُؤْتُونُ بِالْمَرَآكِبِ وَالرَّحَالِ عَلَى النَّجَائِبِ فَيَسْتَوُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ فِي النَّتَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ حَتَّى يَنْتَهَوْا إِلَى مَنَازِلِهِمْ؛ كامل الزيارات، ص: ۸۱. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۴، ص: ۱۶۸. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص: ۲۰۶.

۱. در آن روز که انسان از برادر خود می‌گریزد، (۳۴) و از مادر و پدرش، (۳۵) و زن و فرزندان (۳۶): ﴿سوره عبس، آیات: ۳۴ تا ۳۶﴾
 ۲. سوره زمر، آیه: ۷۳.

هفتاد بار این وضع تکرار می‌شد، هرگز از حضرتت جدا نشده تا در پیش رویت شاهد مرگ باشم و شهادت را در آغوش کشم!^۱

زهیر ابن قین عَلَيْهِ السَّلَام بر می‌خیزد و می‌گوید: به خدا ای فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چقدر دوست داشتم که هزار بار کشته شده، و زنده می‌گردیدم، تا خدا با این کار، تو و برادران و فرزندان و اهل بیت جوانت را از کشته شدن حفظ می‌فرمود!^۲

به راستی آنان در معیت امام چه دیده‌اند که حتی حاضر نیستند امام خویش را به بهای بهشت رها کنند! اصلاً ملازمان امام بهشت را برای همراهی امامشان و مرادشان می‌طلبند و اگر بهشت خالی از وجود امام باشد اصلاً سمت آن نمی‌روند!

اینکه أصحاب حسین عَلَيْهِ السَّلَام در حسین اینکه از جایگاه خود در بهشت مطلع‌اند، باز حسین عَلَيْهِ السَّلَام را رها نکرده و معیت او را أخذ می‌نمایند، نشان از عظمت لذت معیت است نسبت به بهشت! چراکه آنان معیت حسین عَلَيْهِ السَّلَام را درک نمودند!

۱. لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِيكَ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُخْرَجُ حَيًّا ثُمَّ أُذْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى جِمَامِي دُونَكَ؛ اللهوف علی قتلی الطوف، ص: ۸۵. وقعة الطف، ص: ۱۹۹. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص:

۲۳۸. المناقب، ج ۴، ص ۹۹. تاریخ طبری، ج ۵، ص: ۴۱۹.

۲. وَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَ عَنِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَ وُلْدِكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؛ اللهوف علی قتلی الطوف، ص: ۸۵. موسوعة الإمام الحسين ۷، ج ۳، ص: ۸۵ و ۹۹ و ج ۱۵، ص: ۴۸ و ۱۲۰۷ و ۱۲۱۵. تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص: ۲۷۰.

مقومات معیت امام

معیت امام، راهی دشوار است که انسان برای پیمودن این راه نیاز به ابزاری دارد که بتواند به کمک آن‌ها این مسیر را طی کند و به غایت و هدف معیت، که خود امام است برسد. گاهاً انسان برای یک سفر به چیزهایی نیازمند می‌شود که اگر نباشند اصلاً سفر محقق نخواهد شد؛ به طور مثال، برای سفر به جزیره‌ای که در اقیانوسی عظیم قرار دارد، به کشتی نیاز است و اگر نباشد انسان به غایت خود که همان رسیدن به جزیره است، دست پیدا نخواهد کرد.

تعریف مقومات

منظور از مقومات، پدیده‌هایی است که اگر نباشند معیت امام محقق نخواهد شد و تحقق غایت معیت امام، معلق بر وجود آنهاست. البته مقومات معیت امام در این چند موردی که ذکر خواهیم کرد منحصر نمی‌شود و ممکن است که کسی مقوم دیگری نیز برای این عرصه ذکر نماید؛ اما چون به گواهی تاریخ، اکثر افرادی که از امام جدا شده‌اند، از اختلال در این موارد دچار خطا شده‌اند، به بحث در مورد آن‌ها می‌پردازیم:

الف: معرفت

معرفت امام مسئله‌ای انفکاک ناپذیر از مسئله معیت اوست. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ﴿مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً﴾^۱. عبارت مِيتَةً در این روایت، مصدر نوعی بوده و دلالت بر نوع مرگ جاهلیت می‌کند. منظور از جاهلیت، عصر جاهلیت است که به دوران قبل از ظهور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطلاق می‌شود. در این برهه از زمان مردم در کفر غوطه ور بوده و به مرگ ظالمت و گمراهی از دنیا می‌رفتند. با این تفاسیر، اهمیت معرفت امام اینگونه مشخص می‌شود که نه تنها معیت بدون معرفت تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه انسان بدون معرفت امام در ظالمت زندگی کرده و در ظالمت هلاک خواهد شد.

تبیین مینتة

تبیین جاهلیت

اهمیت معرفت امام

ب: یقین

حق معیت امام یعنی تبعیت محض و بی قید و

۱. مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَام، ج ۱، ص: ۵۴۲. و با عبارت لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ در: الکافی، ج ۲، ص: ۱۹ و ج ۳، ص: ۵۸. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج ۷، ص: ۱۰۹ و ۱۱۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص: ۵۰۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۱۱۳. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص: ۸۹ و ج ۲۵، ص: ۳۳۷.

شرط از امام! این تبعیت محض، نیازمند این است که قلب مملو از یقین به امام، افکار و افعال او باشد. چرا که اگر انسان نسبت به چیزی یقین پیدا نکند، یقیناً از آن مطلقاً تبعیت نخواهد کرد و در موارد اندکی هم که تبعیت حاصل شود، قطعاً چون و چرا و لکن را پیشه‌ی کار خود می‌کند و حق معیت را ابداً بجا نخواهد آورد. به همین دلیل، یقین دارای مقامی والاتر از ایمان و تقوا شمرده شده است؛ ﴿التَّقْوَىٰ فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَىٰ بِدَرَجَةٍ﴾؛^۱ چون این یقین است که تقوا و ایمان را محقق می‌نماید!

منظور از معیت امام، معیت در افعال و خط فکری اوست؛ نه صرف تبعیت از افعال وی! نبود یقین مساوی است با عدم معیت در خط فکری یا نظام تربیتی امام. بدیهی است که یقین جزء مقوم معیت است و اگر نباشد معنای مقصود از معیت^۲ محقق نخواهد شد.

چه عجیب نزد امام صادق علیه السلام یقین در معیت و حسن خراسانی

۱. یعنی: تقوی یک درجه بالاتر از ایمان است و یقین یک درجه بالاتر از تقوا؛ الکافی، ج ۲، ص: ۵۱ و ۵۲ و ج ۳، ص: ۱۳۳ و ۱۳۵. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۷، ص: ۳۲۵ و ۳۲۸. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص: ۱۳۶ و ۱۳۹، ج ۷۵، ص: ۳۵۵.

۲. منظور همان مفهومی است که سابقاً در بحث مفهوم شناسی معیت

تبعیت امام به تصویر کشیده می‌شود! در آن مجلس که سهل ابن حسن خراسانی بر امام صادق علیه السلام وارد می‌شود و نزد امام می‌نشیند و می‌گوید:

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! رأفت و رحمت از آن شماست و شما اهل بیت امامت هستید! چه چیزی شما را منع می‌نماید از اینکه قیام کنید و حقتان را بگیرید؛ در حالی که هزاران نفر از شیعیان شما برای شما شمشیر خواهند کشید!

امام علیه السلام فرمود: بنشین ای خراسانی تا خداوند حق مطلب را به تو بنمایاند. سپس دستور داد: ای حنفیه، تنور را به آتش بکش؛ او نیز به آتش کشید و تنور داغ و روشن شد.

امام علیه السلام فرمود: ای خراسانی برخیز و داخل تنور بنشین!

خراسانی گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! مرا با آتش عذاب نکن و از من بگذر... امام علیه السلام فرمود: از تو گذشتم!

در همین حین، هارون مکی رضی الله عنه درحالی که کفش هایش در دستانش بود بر امام علیه السلام داخل شد و سلام

هارون مکی، یار
تنوری امام علیه السلام بود

داد.

امام علیه السلام به هارون فرمود: کفش هایت را رها کن
و درتنور بنشین!

هارون بی تأمل و درنگ کفش هایش را انداخت و
درتنور نشست!

امام علیه السلام شروع به صحبت با خراسانی نمود و از
خراسان پرسید؛ بگونه‌ای که گویا خود امام علیه السلام انجا
بوده است!

پس از دقایقی امام علیه السلام فرمود: برخیز ای خراسانی و
بین در تنور چه گذشت!

سهل ابن حسن می‌گوید: برخواستم؛ به سمت تنور
رفتم و دیدم که هارون رضی الله عنه دو زانو در تنور روشن نشسته
است! ما را که دید، برخواست و سلام داد!

امام علیه السلام فرمود: مثل هارون رضی الله عنه چند تن در خراسان
یافت میشود؟!

خراسانی گفت: به خدا اُحدی پیدا نمی‌شود!
امام علیه السلام فرمود: به خدا اُحدی پیدا نمی‌شود. ما تا
زمانی که پنج تن مثل هارون رضی الله عنه نباشد قیام نخواهیم
کرد! ما به وقت قیام آگاه‌تریم.^۱

۱. حَدَّثَ إِبرَاهِيمُ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ مَأْمُونِ الرَّقِّيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي

پ: برائت

دوستی و بیزارى دو مسئله‌ی متباین‌اند که در تضاد یکدیگر قرار دارند. طبیعتاً جمع بین دو متضاد هیچگاه محقق نخواهد شد. من باب مثال، شهادی را فرض کنید که بسیار گوارا و شیرین است؛ به اندازه‌ای خوش طعم است که همگان میل نوشیدن آن را داشته و برای به

الصَّادِقِ عِ إِذْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ حَسَنِ الْخُرَّاسَانِيِّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَكُمْ الرَّأْفَةُ وَالرَّحْمَةُ وَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْإِمَامَةِ مَا الَّذِي يَمْنَعُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ حَقٌّ تَقَعُدُ عَنْهُ وَأَنْتَ تَجِدُ مِنْ شِيعَتِكَ مَائَةً أَلْفٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ عَ اجْلِسْ يَا خُرَّاسَانِيُّ رَعَى اللَّهُ حَقَّكَ ثُمَّ قَالَ يَا حَنْفِيَّةُ اسْجُرِي التَّنُورَ فَسَجَرْتَهُ حَتَّى صَارَ كَالْجَمْرَةِ وَابْيَضَ عَلْوُهُ ثُمَّ قَالَ يَا خُرَّاسَانِيُّ فَمَ فَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ فَقَالَ الْخُرَّاسَانِيُّ يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُعَذِّبُنِي بِالنَّارِ أَقْلِنِي أَقَالَكَ اللَّهُ قَالَ قَدْ أَقْلَنْتُكَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ هَارُونَ الْمَكِّيُّ وَنَعَلَهُ فِي سَبَابَتِهِ فَقَالَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ ع أَلَيْ النَّعْلُ مِنْ يَدِكَ وَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ قَالَ فَأَلْقَى النَّعْلَ مِنْ سَبَابَتِهِ ثُمَّ جَلَسَ فِي التَّنُورِ وَ أَقْبَلَ الْإِمَامَ يُحَدِّثُ الْخُرَّاسَانِيَّ حَدِيثَ خُرَّاسَانَ حَتَّى كَانَتْهُ شَاهِدٌ لَهَا ثُمَّ قَالَ فَمَ يَا خُرَّاسَانِيُّ وَ انْظُرْ مَا فِي التَّنُورِ قَالَ فَكُفَّتْ إِلَيْهِ فَرَأَيْتَهُ مُتَرَبِّعًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَ سَلَّمَ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ ع كَمْ تَجِدُ بِخُرَّاسَانَ مِثْلَ هَذَا فَقُلْتُ وَاللَّهِ وَ لَا وَاحِدًا فَقَالَ ع لَا وَاللَّهِ وَ لَا وَاحِدًا أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاظِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ؛ مناقب آل ابى طالب عليهم السلام، ج ۴، ص: ۲۳۷. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص: ۱۲۳.

دست آوردن آن تلاش می‌کنند. حال اگر همین شهید گوارا در پیاله‌ای ریخته شود که پر از لجن و کثیفی باشد، آیا باز هم کسی پیدا می‌شود که آن را بنوشد و برای به دست آوردن آن تلاش کند؟!

مثل ولایت الهیه
مثل همان شهید
گواراست!

مثل ولایت الهیه مثل همان شهید گواراست! اگر این ولایت در قلبی جای بگیرد که هنوز از لجن‌ها و کثافات زوده نشده باشد، ارزشی چندانی نخواهد داشت و پس از مدت‌ها این کثافات، شهید ولایت امام را درون قلب ناپاک، فاسد می‌کنند و به جای اینکه این ولایت الهیه رهنمای آدمی واقع شود، منشأ کدورت قلب او خواهد شد!

انسان باید قبل از اینکه مودت امام و ولایت الهیه او را در ظرف وجود خود جاری کند، این ظرف را از هرچه که در مقابل امام قرار دارد خالی کرده و تمام ظرف وجود و قلب خود را در اختیار امام قرار دهد. اگر تمام قلب را وجود امام و محبت او فرا گرفت، آنگاه حق معیت محض اداء می‌شود. پس معیت محض، با برائت از آنچه در مقابل امام است حاصل خواهد شد.

﴿لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَ حُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ﴾^۱

۱. یعنی: حب ما و حب دشمن ما در قلب یک انسان جمع نخواهد

چراکه قلب منشأ میل انسان بوده و اگر قرار است دو چیز متضاد، متعلق میل قرار بگیرند، باید انسان دارای دو منشأ میل، یا به عبارتی دیگر، دو قلب داشته باشد! ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾؛^۱ خداوند برای هیچ انسانی دو منشأ میل قرار نداد؛ لذا او هرگز نتواند دو متعلق میل متضاد را باهم در سینه جای دهد!

بنابراین، برائت یک عنصر مقوم و در ذات معیت است و باید در مسئله ولایت الهیه جاری باشد تا معیت محقق شود!

ج: حق مداری

حق مداری یعنی قرار گرفتن مداوم در جبهه‌ای که حق است؛ اصلاً مگر می‌شود همراه امام بود و خالی از عنصر حق مداری بود؟! اصلاً ممکن نیست کسی در معیت امام باشد و در زمره باطل قرار بگیرد، چرا که

شد؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۷۱. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الظاهرة عليهم السلام، ص: ۴۴۰. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۴۱۰. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص: ۳۱۸؛ ج ۳۱، ص: ۵. ج ۱۰۸، ص: ۳۴۲. ۱. سوره احزاب؛ آیه: ۴.

جبهه‌ی امام همان جبهه‌ی حقاست، و باطل همواره در مقابل این جبهه قرار دارد؛ پس اگر قرار است کسی حق مدار نباشد، در جبهه‌ی باطل قرار گرفته و خواه ناخواه در مقابل امام خواهد بود، نه در معیت امام! لذا اساس معیت امام را عنصر حق مداری تشکیل می‌دهد.

د: مودت

بدون مودت، معیت محقق نخواهد شد؛ چرا که مفهوم مودت محبتی است که همراه اطاعت باشد.^۱ لذا صرفاً محبت، معیت در افعال و اعمال را محقق نخواهد کرد و برای تحقق معیت با ولایت الهیه، مودت یک عنصر مقوم است.

تاچه حد همراه امام؟

هر کسی به اندازه‌ای که مقومات معیت را در وجود خود بگستراند، به همان مقدار حق معیت امام را اداء کرده و در معیت خود صاحب ژرفا خواهد شد. معیت یک مفهوم مشکک است که درجات مختلفی دارد. منظور از

۱. انشالله در مبحث مفهوم مودت مفصلاً به معنای این ماده پرداخته می‌شود؛ همین کتاب، ص: ۷۱.

غایت معیت امام در این مبحث، همان والاترین مرتبه ایست که انسان در معیت امام می‌تواند به آن نائل شود. گاهی انسان به قدری امام را همراهی می‌نماید که حتی به او تابع امام هم نمی‌گویند! خب به این نوع همراهی، معیت به معنایی که ما تعریف نمودیم^۱ اطلاق نخواهد شد! ﴿وَمَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ﴾؛^۲ لذا صرف معیت به معنای اتحاد زمانی و مکانی، نجات بخش انسان از آتش نخواهد بود.

نوع اول از معیت که صرف اتحاد زمانی و مکانی است

گاهی انسان امام را همراهی می‌کند و در افعال و افکار تابع امام قرار می‌گیرد، اما به دلیل نداشتن درجه‌ی اعلای یقین، تماماً کارش چون و چراست! حتی در تبعیت خود از افعال و افکار امام دلهره دارد! خب این نوع همراهی را می‌توان تسامحاً معیت خواند؛ چرا که به

نوع دوم از معیت که بدون یقین و همراه چون و چراست

۱. همین کتاب، مفهوم شناسی معیت امام، ص ۲۲: مراد از معیت امام معیت همه جانبه در تمام ابعاد شخصیتی امام است.
 ۲. الکافی، ج ۳، ص: ۱۹۷. أمالی للصدوق، ص: ۶۲۶. صفات الشیعة، ص: ۱۲. إعتقادات الإمامیة للصدوق، ص: ۱۱۲. أمالی للطوسی، ص: ۳۶۱.
 روضة الواعظین و بصیرة المعتظین، ج ۲، ص: ۲۹۴. أعلام الدین فی صفات المومنین، ص: ۱۴۳. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۲۳۴. إثبات الهداة با النصوص و المعجزات، ج ۵، ص: ۳۹۴. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۸، ص: ۵۲. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص: ۹۸، ۱۰۰.

هر حال، هر چند با دلهره، ولی امام را همراهی می‌کند. گاهی نیز انسان با کسب درجه‌ی اعلای یقین و تمام مقومات دیگر، همراه امام است و بدون بازخواست امام، از او در تمام افعال و افکار، قلباً تبعیت می‌کند؛ چرا که یقین دارد امام معصوم است و هر چه بگوید و بخواهد و هر چه که تربیت کند صلاح است و جز با تبعیت از او الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ^۱ معنایی نخواهد داشت.^۲ همراهی اگر به این شکل محقق شود، معیت محض و حق معیت امام است و به راستی واژه معیت می‌تواند به آن صدق کند. اما یک نوع مصاحبت دیگری وجود دارد که غایت و بالاترین مرتبه همراهی امام است! و آن کسب مقام انحلال و ذوب شدن در وجود امام است. رسیدن به این مقام هنر عظیمی است که فقط یک شدید القوا و یک

نوع سوم از معیت که همواره یقین در آن جریان دارد

نوع چهارم از معیت که انسان به مقام فنای در ولایت می‌رسد

۱. سوره حمد، آیه: ۶.

۲. عَلِيُّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛ این روایت اسناد و عبارات بسیار زیادی دارد؛ رجوع کن به: تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۲۸۰ و ۲۸۶. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، ج ۱، ص: ۷۱ و ۷۸. الکافی، ج ۱، ص: ۴۱۷. مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۳، ص: ۷۴. الروضة فی فضائل امیرالمومنین علی ابن ابی طالب عليه السلام، ص: ۱۰۱. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة عليهم السلام، ص: ۵۴۴. مدینة المعاجز الأئمة الإثنی عشر: ج ۲، ص:

اراده‌ی استوار می‌تواند به آن دست یابد.

شخصیت عباس ابن علی علیه السلام نمونه‌ی بارز این همراهیست! فردی که تماماً محو وجود امام خویش بود و هر کس در او می‌نگریست عباس علیه السلام را نه، بلکه فقط حسین علیه السلام را می‌دید که در این آینه باز تاب می‌نمود! عمده‌ی زندگانی عباس ابن علی علیه السلام که تاریخ آن را بازگو می‌کند واقعه‌ی عاشورا است، شاید می‌توان گفت، دلیل این مطلب این است که نور عباس علیه السلام در انوار حسین علیه السلام ذوب شده و اصلاً زندگی او جز حسین علیه السلام معنایی نداشت. او به اندازه‌ای در وجود امام علیه السلام انحلال یافته بود که گویا در محضر امام و در معیت وی فانی بوده و وجود جدائی نسبت به امام نداشت!

امام قطب الأقطاب است و همراهان او، در محوریت او به شدت در جامعه مطرح می‌شوند! سوال این است که این آئینه‌ها چگونه تمام و کمال محو در امام خود شدند که چیزی جز امام را بازتاب ندادند؟!

آری این امر عظیم از شخصیتی چونان زینب کبری علیها السلام و عباس ابن علی علیه السلام بروز می‌کند و هر کسی توان اینگونه محو در امام بودن را ندارد! اگر قرار است اینگونه معیت امام را اختیار نمود و سراپا وجود

انسان آئینه‌ی روی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد، بگونه‌ای که هر کس به وجود آدمی بنگرد رفتاراً و کرداراً علی و اولاد او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را ببیند، باید که ایشان را الگو و سرمشق وجود خود قرار دهد و به سمت آنان سلوک نمود!

۲

معیت و مودت

مفهوم‌شناسی مودت

یکی از دستوراتی که خداوند متعال بشر را به آن مأمور نموده است مودت ذی القربی می‌باشد^۱ و آن را به عنوان اجر رسالت معرفی می‌نماید. برای فهم دقیق تر آیه و ارتباط آن با مبحث معیت، ابتدا به بیان مفهوم مودت می‌پردازیم.

مودت بر هیئت مصدر میمی و از ریشه‌ی «ودد» و دارای دو مصدر «وَدَّ» و «مَوَدَّةً» می‌باشد. این ماده بر معنای محبت و دوستی و تمایل شدید دلالت دارد،^۲ همچنین برخی از معاجم از آن به معنای آرزو و تمنا یاد

۱. قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ سوره شوری، آیه: ۲۳.

۲. رک به ماده ودد در: مقائیس اللغة، مفردات ألفاظ القرآن، کتاب العین، کتاب الماء، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، لسان العرب، مصباح المنیر، مجمع البحرین.

کرده‌اند.^۱

ابن اثیر جزری در زیل معنای اودده می‌نویسد: «أحببه و صادقه»^۲ یعنی او را دوست دارم و با او همراهی و دوستی می‌کنم. وی اشاره به این دارد که همراهی و دوستی مصداقی جز موجود حی و عاقل ندارد، به همین دلیل ماده «ودد» بر خلاف «حب»، همیشه برای موجود حی عاقل استعمال می‌شود.

النهاية في غريب
الحديث و الأثر

مودت در هیئت مصدر میمی است. یکی از اثرات این هیئت بر معنای ماده، بخشیدن مفهوم ثبات و استمرار است؛ یعنی اگر ماده‌ای در این هیئت ریخته شود، نشان دائمیت و استمرار به خود خواهد گرفت. بنابراین مودت بر محبت و همراهی دائمی و بدون وقفه تعبیر می‌شود.

هیئت مودت نشان
از استمرار دارد

در استعمالات عرب، محبت و مودت از یک جنس اند و هر دو بر احساس و عواطف آدمی دلالت دارند؛ اما در این استعمالات یک نکته بسیار حائز اهمیت است؛ در میان عرب، ماده حبّ می‌تواند مصادیق مختلفی، من

۱. ر.ک به ماده ودد در: مقائیس اللغة، مفردات ألفاظ القرآن، لسان العرب، مجمع البحرین.

۲. النهاية في غريب الحديث و الأثر، ماده ودد.

جمله انسان و حیوان، جاندار و بی‌جان، عاقل و غیر عاقل و حتی اشیاء را نیز شامل بشود، اما هیچ‌گاه ماده‌ی «وَدَّ» به غیر از موجود حی عاقل إطلاق نمی‌شود.^۱

ابن فارس در معنای «وَدَد» می‌نویسد: کلمه‌ای است که دلالت بر حُبِّ می‌کند و «وَدَدت» به معنای آرزو و تمنا کردم نیز به کار می‌رود.^۲

مفردات ألفاظ القرآن راغب اصفهانی می‌نویسد: «وَدَّ» با ضمه حرف اول محبت به چیز است، و آرزو داشتن نسبت به آن و یا هر دو معنی در این واژه بکار می‌رود زیرا تمنی که آرزو داشتن و دریافت چیزی نمودن است یا متضمن و در بر گیرنده معنی دوستی است.^۳

ارتباط معیت و مودت

وقتی دقیق‌تر این دو ماده را بررسی می‌کنیم درمی‌یابیم که محبت به صرف وجود احساس عاطفی به

۱. فروق اللغة، ص: ۱۱۵، الفرق بین الحب و الود.

۲. معجم المقائیس، ج ۶، ص: ۷۵.

۳. مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۸۶۰.

شرایط تحقق ماده
مودت در افتراق با
محبت

هر چیزی إطلاق می‌شود، اما این احساس، اگر قرار است مودت نام بگیرد باید شرایطی را دارا باشد. اولاً؛ باید محبوب موجود حی عاقل باشد.^۱ ثانیاً؛ در مودت بر خلاف مفاد ماده محبت، محبت عملی در جریان است؛ یعنی صرف محبت قلبی و بدون عمل یا همان حب عملی، همان محبت است، نه مودت.^۲ ثالثاً؛ موارد استعمال ماده مودت در قرآن و روایات، غالباً در جائیست که احساس عاطفی، به شکل دو طرفه در جریان باشد، نه آنکه احساس یک طرفه را مودت بخوانند.^۳ علامه حلی رحمته الله علیه زیل تعبیر کلمه‌ی مودت در آیه‌ی ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۴ می‌نویسد: وجوب مودت

علامه حلی رحمته الله علیه :
مودت مستلزم
وجوب إطاعت
است.

۱. فروق اللغة، ص: ۱۱۵، الفرق بين الحب و الود.

۲. المودة: كأنها الحب الظاهر أثره في مقام العمل فنسبة المودة إلى الحب كنسبة الخضوع الظاهر أثره في مقام العمل إلى الخضوع الذي هو نوع تأثر نفساني عن العظمة والكبرياء؛ الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۱۶۶.

۳. ممکن است کسی إشکال کند که قرآن در باره‌ی محبت کفار به بت‌ها نیز مودت را استفاده نموده است؛ سوره عنکبوت، آیه‌ی: ۲۵. در جواب می‌گوئیم: در این نوع محبت، کافران هم ذات پنداری کرده و از شیئیت خارج می‌شوند؛ لذا قرآن از این تعبیر و تعبیر بینکم استفاده می‌نماید، تا حاکی احساس مشرکان باشد.

۴. سوره شوری، آیه ۲۳.

مستلزم وجوب إطاعت است؛^۱ یعنی مودت بدون إطاعت معنا ندارد. پس با این تفاسیر محبت و مودت یک فرق اساسی دارند؛ و آن تبعیت و همراهی است در مودت.

مودت یا حب عملی در روایات

در روایات، بسیار دیده می‌شود که ذوات مقدسه علیهم‌السلام در معنا و تبیین بحث مودت اشاره به حب در عمل می‌نمایند؛ **﴿عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾** : **فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى**^۲ قال: **مُودَتْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ**^۳.

این حدیث نورانی نه یک محبت قلبی، بلکه یک عمل را به مودت تعبیر می‌نماید و چنگ زدن به ریسمان محکم الهی را همان مودت اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند. محبت به معنای مطلق محبت^۴ و مطلق حس عاطفی است و امر دیگری در این مدار، زیل مدالیل محبت داخل نمی‌باشد؛ اما مودت به معنای محبت مطلق^۵ است، به طوری که محب از محبوب خویش

۱. نهج الحق و كشف الصدق، ص: ۱۷۵؛ وجوب المودة يستلزم وجوب الطاعة.

۲. بقره، آیه‌ی: ۲۵۶.

۳. فضائل امیرالمؤمنین، ص: ۱۸۲. الأمالی الخمیسية: ج ۱، ص: ۱۷.

۴. یعنی صرفاً دلالت بر محبت و یک میل عاطفی نماید، بدون مدخلیت عمل و تبعیت و هر چیز دیگر.

۵. یعنی داشتن محبت در تمام شئون و زوایای زندگی آدمی، اعم از:

تبعیت نماید و معیت و همراهی او را پیشه کند؛ یعنی نه تنها حب قلبی، بلکه حب عملی نیز در شعاع شمول مودت قرار دارد؛ لذا امام باقر علیه السلام فرمود: ﴿مَا تُنَالُ وَلَا يُتْنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ﴾؛^۱

با تفاسیر گذشته شرط تحقق مودت، معیتی است که همراه عمل باشد و اگر انسان نسبت به چیزی محبت عملی نداشته باشد نمی‌توان حب وی را مودت خواند.

مودت به علی علیه السلام به معنای مطلق محبت نیست، بل به آن معناست که علی علیه السلام تصدیق شود و عملکرد محب، رنگ و بوی عملکرد محبوب و مولای خویش را داشته باشد؛ مودت علی علیه السلام یعنی معیت او. بنابراین مودتی که خداوند انسان را به آن مأمور

أخلاق و أفعال و إحساسات و...

۱. الکافی، ج ۲، ص: ۷۵؛ ج ۳، ص: ۱۹۰. الخصال، ج ۲، ص: ۵۱۵. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۲۳۴. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص: ۹۸. أمالی للصدوق، ص: ۱۲۶. صفات الشیعة، ص: ۱۳. أمالی للطوسی، ص: ۷۳۶. روضة الواعظین و بصیرة المعتظین، ج ۲، ص: ۲۹۴. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۲۳۴. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۸، ص: ۵۲. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص: ۹۸ و ۱۰۰.

کرده است به معنای محبت و رزیدن به اهل بیت علیهم السلام و همراهی همه جانبه با آنان است.

ارتباط معیت و مودت، عموم و خصوص مطلق است

بین معیت و مودت رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق برقرار است؛ به این معنا که هر مودتی علت همراهی خواهد شد، ولی هر معیتی به مودت ختم نمی‌شود؛ به بیان دیگر، مودت هر مریدی نسبت به مراد خود منجر به معیت در رفتار، عمل و حتی معیت جسمانی می‌شود. معیت، مولود مودت است؛ چرا که با تفاسیر گذشته معنای مودت اختلاط محبت و معیت می‌باشد.

معیت، مولود مودت است

اساسی‌ترین محور در تربیت و هدایت، محور معیت است. در آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام بسیار بر مبحث همنشینی تأکید شده است؛ اخبار بسیاری در باب مودت و دوستی از ناحیه ضوات مقدسه علیهم السلام صادر شده و آثار فراوانی برای آن ذکر نموده‌اند؛ چرا که مودت مقدمه‌ی معیت بوده و این معیت است که در رفاقت‌ها و هم‌نشینی‌ها به مرور زمان باعث تبادل تفکرات و اعتقادات آدمی شده و خلیقات را تغییر می‌دهد. انسان برده‌ی تفکرات همنشین شده و خواه ناخواه در مواقعی با این تفکرات همراه خواهد شد.

در تاریخ همانند زیر و طلحه‌ها بسیارند که در معیت

و مصاحبت با رفیق، ایمان خود را تباه نموده و با عقیده باطل همنشین، همراه شدند و در مقابل امام خویش قد علم نموده و صف آرایی کرده‌اند. در مقابل، همانند مسلم ابن عوسجه و حبیب ابن مظاهر رضی الله عنهما نیز بسیاریند که در معیت یکدیگر به یاری امام خویش پرداخته، یکدیگر را تشویق به یاری حسین علیه السلام می‌نمایند و راهی کربلا می‌شوند.

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۱ مودت نه تنها علت معیت در عالم دنیاست، بلکه مودت در دنیا، در معیت آخروی هم مؤثر خواهد بود. در حشر، انسان با فردی که نسبت به او مودت ورزیده محشور می‌شود و در آن عالم نیز همراه او خواهد بود و او را امام خویش قرار می‌دهد؛ و قطعاً نتیجه معیت مطلق در دنیا، بر جایگاه بشر در دایره عدل الهی مؤثر واقع خواهد شد.

تنها معیت چهارده نفر است که دستگیر بشر در آخرت واقع خواهد شد؛ به همین دلیل، خداوند متعال به انسان امر می‌کند که به مودت آنها بپردازد! ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۲، ایشانند که مردم را به سمت

تأثیر مودت بر
معیت دنیوی و
آخروی

إنحصار نجات در
معیت چهارده
معصوم علیهم السلام

۱. سوره اسراء، آیه: ۷۱.

۲. سوره سجده، آیه: ۲۴.

معبود راهبری کرده و مردم را به لقاء الله می‌رساند؛ ﴿تَخُنُّ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ﴾^۱، چرا که آنها وجه خدا و محل جلوه و بروز صفات خدا هستند. در مقابل، معیت کسی به جز آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان معیت در آتش و هلاکشان خواهد بود ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَهْمَةً يَدْعُونَ إِلَيَّ النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾^۲؛ هر کسی که به غیر از راه آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اخذ کند اهل نار است و معیت با اهل نار یعنی دخول در آتش!

هندسه معیت و مودت امام در دین

با تفاسیر گذشته مودت فی القربی در قرآن کریم^۳ یعنی پیمودن راه دین، همراه علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام،^۴

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج ۱، ص: ۶۴. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۲۹۵. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص: ۲۰۰.
۲. سوره قصص، آیه: ۴۱.

۳. ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ؛ سوره شوری، آیه: ۲۳

۴. لَمَّا نَزَلَتْ [هَذِهِ] آيَةُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ قُلْتُ [قَالُوا] يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَرَابَتِكَ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْنَا مَوَدَّتَهُمْ

امام همان صراط
مستقیم است

زیرا او الگو و محل أخذ ایمان است^۱ و امت، دین اصح را باید از او دریافت کنند. برخی به اشتباه فکر می کنند علی علیه السلام صرفاً هادی راه مستقیم است! او نه آنکه فقط رهنما و مرشد مسیر عبودیت باشد، نه! او خود مسیر عبودیتی است^۲ که باید در وی جریان داشت و باید در او به انحلال رسید تا به مقام بندگی دست یافت. خداوند در قرآن هدف خلقت را عبودیت بیان کرده است و از بشر می خواهد که بنده باشد: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۳؛ آیا اگر مسیری نباشد مقصد معنا خواهد داشت؟!

قَالَ عَلِيُّ وَ فَاطِمَةُ وَ وَوَلَدُهُمَا [وَ وَوَلَدُهُمَا] ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يَقُولُهَا؛ تفسیر فرات الکوفی، ص: ۳۸۹.

۱. اَلْسَلَامُ عَلٰی مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللّٰهِ؛ زیارت جامعه کبیره.
۲. عَلِيُّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛ این روایت اسناد و عبارات بسیار زیادی دارد؛ رجوع کن به: تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۲۸۰ و ۲۸۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص: ۷۱ و ۷۸. الکافی، ج ۱، ص: ۴۱۷.
- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص: ۷۴. الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام، ص: ۱۰۱. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة علیهم السلام، ص: ۵۴۴. مدینه المعاجز الأئمة الإثنی عشر، ج ۲، ص: ۱۳۰.

۳. الزاریات، ص: ۵۶.

بدون مسیر
عبودیت، عبادتی
نیست

به وسیله‌ی امام خدا
عبادت می‌شود

﴿عَلَيْ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ﴾^۱؛ علی مسیر عبودیتی است که عبادات بشر به وسیله‌ی او و در معیت او قبول خواهد شد.^۲ حال اگر مسیر عبودیت یا همان علی ابن ابی طالب علیه السلام نباشد، آیا عبودیت معنایی دارد؟

این که می‌گوئیم باید عبادات بشر در امام جاری باشد تا بشر بتواند بندگی خدا را به جا آورد، به این معناست که امام رکن عبادت است و با فقدان این رکن، عبادت از بین خواهد رفت ﴿بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُيِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدِلَّةُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُيِدَ اللَّهُ﴾^۳، تنها امام است

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۲۸۰ و ۲۸۶. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص: ۷۱ و ۷۸. الکافی، ج ۱، ص: ۴۱۷. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص: ۷۴. الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام، ص: ۱۰۱. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة علیهم السلام، ص: ۵۴۴. مدينة المعاجز الأئمة الإثنی عشر، ج ۲، ص: ۱۳۰.

۲. قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام: أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ ذَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَآيَةَ وَ وِيَّ اللَّهُ فَيُؤَايِيهِ وَ يَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ؛ الأمالی للمفید، ص: ۶۹. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص: ۲۹۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۲۵۹.

۳. توحید صدوق، ص: ۱۵۲. و با عباراتی دیگر: بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۶۱ و ۶۴. الکافی، ج ۱، ص: ۱۴۵. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص: ۳۰۰. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص: ۳۸۵. طرف من الأنباء و المناقب، ص: ۳۱۷، إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص: ۴۱۴.

که بشر را خداشناس می‌کند و به وسیله‌ی اوست که
خدای متعال عبادت می‌شود؛ أصلاً شرط عبادت خدا
علیست علیه السلام!

سوال؛ آیا اینگونه مدح علی علیه السلام را گفتن با توحید
منافات ندارد؟

جواب؛ أصلاً حقیقت توحید همان مودت
علیست علیه السلام!

نه تنها اسلام، بلکه اولین آموزه‌ی تمام انبیاء و
ادیان الهی توحید است و خداوند تمام معارف، اعمال
و معالم ادیان را حول محور توحید بنا نموده است؛
به بیانی دیگر، اگر توحید نباشد، اعمال انسان اصلاً
محاسبه نشده و محک نخواهد خورد، چون رکن رکن
دین توحید است. در تفسیر فطرت فرموده‌اند: ﴿هُوَ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَبِئْسَ اللَّهُ إِلَى هَاهُنَا
التَّوْحِيدُ﴾^۱؛ یعنی توحید بی علی علیه السلام ناقص است. ولایت
امام در طول ولایت خدای علی حکیم است؛ نه آنکه در

جایگاه توحید در
ادیان

توحید بدون امام
محقق نخواهد شد

إثبات الهداة من الهداة با النصوص والمعجزات، ج ۱، ص: ۸۱. حلیة الأبرار
فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام، ج ۱، ص: ۱۶.

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۳۴۴. تفسیر کنز الدقائق و بحر
الغرائب، ج ۱۰، ص: ۱۹۸. بحار الأنوار، ج ۳، ص: ۲۷۷. مناقب آل ابی
طالب علیهم السلام، ج ۳، ص: ۱۰۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص: ۱۸۳.

عرض خدا قرار بگیرد. به همین دلیل، کسی که ولایت علی علیه السلام را در دلش دارد، به مرز اتمام توحید خدا رسیده است و می‌توان به معنای واقعی او را موحد خواند.

قبول ولایت
علی علیه السلام شرط
نبوت انبیاء

شرط رسالت تمام انبیاء إقرار به ولایت علی علیه السلام است؛^۱ بنابراین، امت‌های الهی ماقبل اسلام هم با مودت بر مولا و مقتدای آئین خود، همان ولایت و مودت امیرالمومنین علی علیه السلام را در وجود خود جاری می‌نمودند.

اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله صراطُ الأَقْوَمِ^۲ اند و هر کس جز علی و اولاد او علیهم السلام راهی رود منحرف است. به این معنا، توحید مودت آل محمد صلی الله علیه و آله است و تقرب و عبودیت یعنی مودت ایشان؛ تمام دین مودت

۱. أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ أَنْ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَالُوا بَلَىٰ فَتَبَّتْ لَهُمُ النَّبُوءَةُ ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَىٰ أُولِي الْعِزْمِ أَيُّ رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَأَهْ أَمْرِي وَ خِرَانٌ عَلَمِي وَ أَنْ الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرُ بِهِ لِذِي بَيْتِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أُعْبَدُ بِهِ طَوْعًا وَ كَرْهًا قَالُوا أَفَرَّرْنَا يَا رَبَّنَا؟ ر.ك. به: تأويل الآيات الطاهرة فى فضائل العترة الطاهرة عليهم السلام، ص: ۳۱۳. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۲، ص: ۱۴۱. البرهان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۷۸۱. إلزام الناصب فى أثبات حجة الغائب، ج ۱، ص: ۷۴.

۲. أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ؛ زیارت جامعه کبیره.

علی ابن ابی طالب علیه السلام است،^۱ آن هم نه تسامحاً، بلکه بر وجه هو هویت.^۲ ﴿السَّلَامُ عَلَی الدِّینِ الْمَأْتُورِ﴾؛^۳ اصلاً دین کامل یعنی مودت علی ابن ابی طالب علیه السلام.

جایگاه مودت همان
جایگاه دین است

بشر مأمور بر این مودت است؛ مودتی که تمام دین اوست؛ جایگاه مودت همان جایگاه دین است؛ همان چیزی که تمام انبیاء برای تحقق آن مأمور شدند؛ همان گوهر گرانی که أجر رسالت تعریف شده است. تمام انبیاء علیهم السلام خبر از پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله می دهند و مردم را به رسالت وی بشارت می دهند. دنیا و موحدان جهان را به یاری حضرت خاتم صلی الله علیه و آله دعوت نموده اند. به راستی چه رسالت عظیمی است! اما ثمره‌ی تمام زحمات پیامبران و قریب بیست و سه سال زحمت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله یک چیز است؛ دین کامل؛ همان ولایت و مودت علی ابن ابی طالب علیه السلام. ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَمَامُ دِينِ اللَّهِ وَوَلَايَةُ عَلِيِّ بَعْدِي؛ کتاب سلیم ابن قیس هلالی، ج ۲، ص: ۶۴۵. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص: ۱۴۷. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال، حدیث الغدیر، ص: ۲۳۴. بحار الأنوار، ج ۳۱، ص: ۴۱۱.

۲. هو هویت به معنای «این همانی» است.

۳. البلد الأمين و الدرع الحصین، ص: ۲۸۶. مفاتیح الجنان، باب سوم، زیارت حضرت صاحب الأمر ع.

أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^۱؛
 رسالت تمام پیامبران
 در گرو ولایه امام
 مودت علی عَلَيْهِ السَّلَام به اندازه‌ای اهمیت دارد که اگر این
 مسئله توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تبیین نشود، تمام رسالت
 پیامبران سلف و پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از بین خواهد رفت؛
 آن هم بگونه‌ای که گویی هیچ رسالتی تا به حال ابلاغ
 نشده است! این است جایگاه مودت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام!

مطلق محبت معیت آور نیست

ما مأمور به مودتیم؛ مامور به معیت امام. مطلق
 محبت هیچگاه مثمر معیت نخواهد بود، بل این مودت
 است که دلیل تحقق معیت شده و انسان را با امام
 خویش همگام می‌سازد و قدم به قدم باعث تعالی انسان
 در ظرف وجودی امام می‌شود. این به آن معنا نیست که
 نقش محبت و
 مودت در رشد
 محبت خالی از ارزش و ثمر باشد؛ خیر! این محبت است
 که مقدمه‌ی مودت می‌شود و انسان را در دایره‌ی مودت
 داخل می‌نماید. لذا در روایات بهای زیادی به محبت
 داده شده است؛ ﴿ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ﴾^۲؛ تا جایی که امام

۱. سوره مائده، آیه: ۵.

۲. المحاسن، ج ۱، ص: ۲۶۳. الکافی، ج ۸، ص: ۸۰. دعائم الإسلام، ج ۱، ص:

می‌فرماید: آیا دین چیزی به غیر از حب است؟! اما تعالی، درجات مختلفی دارد که درجات اعلای آن با محبت به دست نخواهد آمد؛ بلکه فقط مودت و معیت امام می‌تواند این بستر رشد را برای بشر به ارمغان بیاورد.

در عالم همانند اصحاب حسین نخواهد آمد.^۱
 ﴿السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾^۲ آنان به قدری معیت امام را پیش گرفته بودند که گویی در ظرف وجود امام به انحلال رسیده بودند. به راستی همانند این مقام جز با معیت امام به دست خواهد آمد؟! یقیناً فرق است بین ارزش مودت و ارزش محبت!

أصحاب حسین علیهم السلام
 الگوی مودت

انسانی که تماماً در معیت فکری و عملی امام است هیچ‌گاه خلاف میل امام را پیشه‌ی خود نخواهد کرد، اما تاریخ به کرار به ما نمایانده که ممکن است کسی محب امام باشد و در صف دشمنان او در مقابل امام

۱. قَبَائِلُ لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْقَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِرٍّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا؛ ر.ک به: الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص: ۹۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۲۳۸.
 بحار الأنوار، ج ۴۴، ص: ۳۹۶.
 ۲. زیارت عاشورای معروفه.

با ایستد.

سعد ابن عبیده از شاهدان واقعه کربلا می‌گوید:
 بزرگان کوفه به روی تپه‌ها می‌رفتند و با گریه دعا
 می‌نمودند که خدا حسین عَلَيْهِ السَّلَام را یاری کند!^۱
 واعجباً! چه می‌شود دوست دار حسین عَلَيْهِ السَّلَام لباس
 یزیدیان را بر تن می‌کند و در مقابل حسین می‌ایستد؟!
 آن شیوخ دعاگو محبت امام را داشتند؛ اما محبت بی
 مودت چی سودی برایشان داشت؟

امتحان به وسیله‌ی
 امام هر کس محب امام باشد در نظام ولایت وی قرار
 می‌گیرد و روزی به وسیله‌ی امام امتحان خواهد شد؛
 آنجا دیگر صرف محبت به امام عامل نجات بخش
 بشر نخواهد بود. در امتحان با امام، تنها عامل موفقیت،
 مودت و معیت مطلق امام است و هر آن کس که
 وجودش خالی از مودت باشد، در امواج سهمگین این
 امتحان لطمات شدیدی خواهد خورد.

۱. قَالَ الْحَصِينُ: وَحَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبِيدَةَ، قَالَ: إِنَّ أَشْيَاخًا مِنْ أَهْلِ
 الْكُوفَةِ لَوْ قُوفُوا عَلَى التَّلِّ يَبْكُونَ وَيَقُولُونَ: اللَّهُمَّ أَنْزِلْ نَصْرَكَ، قَالَ: قُلْتُ:
 يَا أَعْدَاءَ اللَّهِ، أَلَا تَنْزِلُونَ فَتَنْصُرُونَهُ! تَارِيخُ طَبْرِي، ج ۵، ص: ۳۹۲.

مودت، محور معیت کربلا

بی شک واقعه عاشورای سال ۶۱ هـ.ق پرآموزه ترین واقعه ایست که بشر در تمام ابعاد زندگی می‌تواند از آموزه های این واقعه به نحو احسن استفاده کند و از افرادی که امام راجع به آنان فرمود: ﴿فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي﴾^۱، در تمام مراتب و عرصه های زندگی الگو برداری نماید.

با مرگ معاویه اوضاع مدینه به هم ریخت و یزید به سفارش معاویه^۲ بیعت خود را بر حسین ابن علی علیه السلام اجبار کرد.

با رد بیعت یزید توسط حسین ابن علی علیه السلام اوضاع مدینه برای حضور امام علیه السلام خطرناک شد و امام علیه السلام شبانه به سمت مکه خروج نمود.

امام از همین لحظه دعوت خود را آغاز نمود و مردم را از تصمیم بزرگ خویش آگاه می‌نمود. در آن لحظه

۱. فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا؛ ر.ک به: الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص: ۹۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۲۳۸. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص: ۳۹۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص: ۳۲۲. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص: ۶.

حسین ابن علی علیه السلام مصمم شد که این استخوان را از گلوی اسلام در آورد و چهره واقعی دستگاه خلافت معاویه، که عمری عوام فریبی کرده بود را به مردم بشناساند.

حسین ابن علی علیه السلام راهی شد و سفر خونین خود را شروع کرد. در طی این مسیر بسیاری امام را دیده‌اند و امام آنها را از حرکت خود آگاه نمود و به یاری خویش خواند؛ چه عجیب است بهانه‌هایی که در مقابل یاری حسین ابن علی علیه السلام آورده می‌شود!

به بهانه‌ی حج، امام را رها کردند!

عده‌ای بهانه حج واجب می‌آورند و در حالی که کعبه، خود به قتلگاه خویش می‌رود، مشغول اعمال حج می‌شوند! عده‌ای بهانه‌ی اهل و عیال آورده و از معیت حسین علیه السلام کناره گیری می‌کنند!

دیدار ابن عباس و عبدالله ابن عمر با سیدالشهدا علیه السلام

در اواخر سال ۶۰ هـ.ق که سیدالشهداء علیه السلام سفر شهادت خویش را آغاز نموده بود و آهنگ حرم امن الهی را به سر داشت تا از ترور یزیدیان در امان بماند، پس از ورود امام حسین علیه السلام به مکه، ابن عباس و عبدالله ابن عمر به دیدار سیدالشهداء علیه السلام می‌آیند و با ایشان به گفت و گو می‌پردازند. ۱ امام علیه السلام آن دو را از سفر و کشته

۱. الفتوح، ج ۵، ص: ۲۳؛ و همگه یومئذ عبد الله بن عباس و عبد الله بن

عمر بن الخطّاب رضي الله عنهم، فأقبلا جميعا حتّى دخلا على الحسين و قد عزمّا على أن ينصرفا إلى المدينة، فقال له ابن عمر: أبا عبد الله! رحمك الله أتق الله الذي إليه معادك! فقد عرفت من عداوة أهل هذا البيت لكم، وظلمهم إيّاكم، و قد ولي الناس هذا الرّجل يزيد بن معاوية، و لست آمن أن يميل النّاس إليه لمكان هذه الصّفراء و البيضاء فيقتلونك و يهلك فيك بشر كثير، فإني قد سمعت رسول الله (صلى الله عليه و سلّم) و هو يقول: حسين مقتول، و لئن قتلوه و خذلوه، و لن ينصروه، ليخذلهم الله يوم القيامة! و أنا أشير عليك أن تدخل في صلح ما دخل فيه النّاس، و اصبر كما صبرت لمعاوية من قبل، فلعلّ الله أن يحكم بينك و بين القوم الظّالمين. فقال له الحسين: أبا عبد الرّحمان! أنا أبايع يزيد و أدخل في صلحه، و قد قال النّبىّ (صلى الله عليه و سلّم) فيه و في أبيه ما قال؟ فقال ابن عبّاس: صدقت أبا عبد الله! قال النّبىّ (صلى الله عليه و سلّم) في حياته: مالي و ليزيد، لا بارك الله في يزيد! و إنّه يقتل ولدي [و ولد ابنتي الحسين رضي الله عنه، و الّذي نفسي بيده! لا يقتل ولدي-] بين ظهراي قوم فلا يمنعونه إلّا خالف الله بين قلوبهم و ألسنتهم! ثمّ بكى ابن عبّاس و بكى معه الحسين، و قال: يا ابن عبّاس! تعلم أيّ ابن بنت رسول الله (صلى الله عليه و سلّم)؟ فقال ابن عبّاس: اللهمّ نعم، نعلم و نعرف ما في الدّنيا أحد هو ابن بنت رسول الله (صلى الله عليه و سلّم) و على آله) غيرك، و أنّ نصرك لفرض على هذه الأمتة، كفريضة الصّلاة و الزّكاة التي لا يقدر أن يقبل أحدهما دون الأخرى. قال الحسين: يا ابن عبّاس! فما تقول في قوم أخرجوا ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم من داره، و قراره، و مولده، و حرم رسوله، و مجاورة قبره، و مولده، و مسجده، و موضع مهاجره، فتركوه خائفا مرعوبا لا يستقرّ في قرار، و لا يأوي في موطن، يريدون في ذلك قتله و سفك دمه، و هو لم يشرك بالله شيئا و لا اتّخذ من دونه وليا، و لم يتغيّر عمّا كان

عليه رسول الله (صلى الله عليه و سلم) و الخلفاء من بعده؟ فقال ابن عباس: ما أقول فيهم [إلا]: «أَنْتَهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُدَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» و على مثل هؤلاء تنزل البطشة الكبرى. و أما أنت يا ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم، فإنك رأس الفخار برسول الله صلى الله عليه و سلم و ابن نظيرة البتول، فلا تظنّ يا ابن بنت رسول الله أن الله غافل عما يعمل الظالمون و أنا أشهد أن من رغب عن مجاورتك، و طمع في محاربتك، و محاربة نبيك محمد (صلى الله عليه و سلم)، فما له من خلاق. فقال الحسين: اللهم اشهد! فقال ابن عباس: جعلت فداك يا ابن بنت رسول الله! كأنك تريدني إلى نفسك، و تريد منّي أن أنصرك! و الله الذي لا إله إلا هو، أن لو ضربت بين يديك بسيفي هذا، حتّى انخلج جميعا من كفي، لما كنت ممن أوفي من حقك عشر العشر! و ها أنا بين يديك، مرني بأمرك.

فقال ابن عمر: مهلا ذرنا من هذا يا ابن عباس. قال: ثمّ أقبل ابن عمر على الحسين فقال: أبا عبد الله! مهلا عما قد عزمت عليه، و ارجع من هنا إلى المدينة، و ادخل في صلح القوم، و لا تغب عن وطنك، و حرم جدك رسول الله (صلى الله عليه و سلم)، و لا تجعل لهؤلاء الذين لا خلاق لهم على نفسك حجة و سيلا، و إن أحببت أن لا تبايع، فأنت متروك حتّى ترى برأيك، فإنّ يزيد بن معاوية لعنه الله عسى أن لا يعيش إلا قليلا، فيكفيك الله أمره. فقال الحسين: أف لهذا الكلام أبدا ما دامت السماوات و الأرض! أسألك بالله يا عبد الله، أنا عندك على خطأ من أمري هذا؟

فإن كنت عندك على/ خطأ، فردّني، فإنّي أخضع و أسمع و أطيع. فقال ابن عمر: اللهم لا، و لم يكن الله تعالى يجعل ابن بنت رسول الله على خطأ،

و ليس مثلك من طهارته و صفوته من الرسول (صلى الله عليه و سلم) على مثل يزيد بن معاوية لعنه الله باسم الخلافة، و لكن أخشي أن يضرب وجهك هذا الحسن الجميل بالسيف، و ترى من هذه الأمة ما لا تحب، فارجع معنا إلى المدينة، و إن لم تحب أن تباع، فلا تباع أبدا، واقعد في منزلك.

فقال الحسين: هيهات يا ابن عمر! إن القوم لا يتركوني و إن أصابوني، و إن لم يصيبوني فلا يزالون حتى أباع، و أنا كاره، أو يقتلوني، أما تعلم يا عبد الله! أن من هوان هذه الدنيا على الله تعالى أنة أتى برأس يحيى بن زكريا عليه السلام إلى بغية من بغايا بني إسرائيل و الرأس ينطق بالحجة عليهم؟ أما تعلم أبا عبد الرحمان! أن بني إسرائيل كانوا يقتلون ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس سبعين نبيا، ثم يجلسون في أسواقهم يبيعون و يشترون كلهم، كأنهم لم يصنعوا شيئا، فلم يعجل الله عليهم، ثم أخذهم بعد ذلك أخذ عزيز مقتدر، اتق الله أبا عبد الرحمان و لا تدعن نصرتي، و اذكرني في صلاتك، فو الذي بعث جدّي محمدا صلى الله عليه و سلم بشيرا و نذيرا، لو أن أباك عمر بن الخطاب أدرك زماني لنصرتي كنصرته جدّي، و أقام من دوني قيامه بين يدي جدّي، يا ابن عمر! فإن كان الخروج معي ممّا يصعب عليك و يثقل، فأنت في أوسع العذر، و لكن لا تترك لي الدعاء في دبر كل صلاة، و اجلس عن القوم، و لا تعجل بالبيعة لهم حتى تعلم إلى ما تؤول الأمور. قال: ثم أقبل الحسين على عبد الله بن عباس رحمه الله فقال: يا ابن عباس! إنك ابن عمّ والدي، و لم تزل تأمر بالخير منذ عرفتك، و كنت مع والدي تشير عليه بما فيه الرّشاد، و قد كان يستنصحك و يستشيرك، فتشير عليه بالصواب، فامض إلى المدينة في حفظ الله و كلائه، و لا يخفى عليّ شيء من أخبارك، فإني مستوطن هذا الحرم، و مقيم فيه أبدا ما رأيت أهله يحبوني و ينصروني، فإذا هم خذلوني استبدلت بهم غيرهم، و استعصمت بالكلمة التي قالها

شدن خویش آگاه نمود؛ اما او امام را همراهی نکرد. ابن عباس در این حال به حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید: پدر و مادرم فدای تو باد. چنان می‌نماید که مرا برای خود می‌خوانی و مرا می‌آگاهانی و نصرت می‌طلبی؟ سوگند به خدا اگر در راه تو شمشیر زخم، تا هر دو دست من قطع شود، هنوز از حق تو آنچه بر ذمت من است، ادا نکرده باشم.^۱ او می‌داند و کاری نمی‌کند!

بسیاری از بزرگان کوفه چون سلیمان صرد خزاعی که نامه نوشتند و امام را ترغیب به آمدن کردند امام را تنها گذاشتند، چون فکر می‌کردند امام می‌آید و بدون دردسر و مشقت یک دولت کریمه برای آنها می‌سازد، ولی وقتی فهمیدند که آمدن امام یعنی ایستادن در برابر ظلم دستگاه حکومتی معاویه و یزید لعنت الله علیهما، دست از معیت خویش برداشتند.

إبراهیم الخلیل (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَوْمَ أَلْقَى فِي النَّارِ: «حَسْبِيَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» فَكَانَتْ النَّارُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا. قَالَ: فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ بَكَاءً شَدِيدًا، وَالحَسَنِ يَبْكِي مَعَهُمَا سَاعَةً، ثُمَّ وَدَّعَهُمَا، وَصَارَ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَقَامَ الْحَسَنِ بِمَكَّةَ قَدْ لَزِمَ الصَّوْمَ وَالصَّلَاةَ.

مودت، محور
سعادت بخشی کربلا

محور اعظم سعادت بخشی کربلا مودت مطلق بود، مودتی که همراهی بی‌قید و شرط را از أصحاب حسین طلب نمود و آنها اجابت کردند. تنها عده‌ی کمی به یاری حسین شتافتند و در تمام احوالات امام معیت با او را حفظ نمودند.

به راستی چه معیتی! الحق و الإنصاف أصحاب حسین علیهم‌السلام حق معیت و معیت مطلق را به جا آوردند. حتی شمشیر آن بزرگواران را از امام زمانشان جدا نمود. با امام بودن را به زیر شمشیر نیز مراعات نمودند و بالای نیزه‌ها نیز او را تنها نگذاشتند.

إنحلال عبدالله ابن
حسن علیه‌السلام

عبدالله ابن حسن علیه‌السلام از معیت گذشت! در میان خاک و خون، زیر سم اسبان حل و ذوب در امام شد و مقام حَلَّتْ بِفَنَائِكِ یافت و به معراج خویش رسید.

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱

۳

معیت و ابتلاء

مفهوم ابتلاء

کلمه‌ی ابتلاء، مصدر باب افتعال، از ابواب ثلاثی مزید و ریشه‌ی آن «بلو» می‌باشد؛ ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ﴾^۱. این ماده بر معنای کهنه شدن یا هموار شدن چیزی^۲ دلالت دارد؛ به دلیل اینکه بلا یا از جهتی باعث کهنگی و فرسایش انسان است، امتحانات الهی را نیز ابتلاء می‌نامند: ﴿وَتَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾^۳. ابن فارس در معجم خود می‌آورد: بلو؛ بمعنای فرسودگی، خستگی و کهنه شدن است. بلی؛ به معنای اختبار و آزمایش است.^۴

۱. سوره ملک، آیه: ۲.

۲. معجم المقائیس، ماده بلو.

۳. سوره انبیاء، آیه: ۳۵.

۴. الباء و اللام و الواو و الیاء، أصلان: أحدهما إخلاق «۲» الشئ، و

مفردات ألفاظ القرآن

راغب اصفهانی می‌نویسد: بلوته؛ یعنی او را آزمودم و با آزمایش خسته نمودم. وی زیل همین ماده آورده است که به دو معنا به کار می‌رود؛ اول، شناخت چیزی که مجهول است؛ دوم، ظاهر شدن حقیقت و فطرت شیء.^۲

طبق این تعبیر، وجه تسمیه امتحان الهی به ابتلاء این است که این امتحانات از جهتی باعث بروز عیب انسان شده و انسان می‌تواند ایرادات خود را بشناسد؛ از جهت دیگری امتحان الهی باعث بروز و ظهور حقیقت وجود انسان شده و عیار وی را مشخص می‌سازد.

وجه تسمیه
امتحانات إلهی به
إبتلاء

مفهوم امتحان

کلمه‌ی امتحان مصدر باب افتعال، از ابواب ثلاثی مزید و برگرفته از ریشه‌ی «محن» می‌باشد؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ

الثانی نوعٌ من الاختبار، و يحمل عليه الإخبار أيضا؛ معجم المفاتیس اللغة، ماده بلو.

۱. بَلَوْتُهُ: اختبرته کأني أخلقته من كثرة اختباري له؛ المفردات الفاظ القرآن، ماده بلی.

۲. فذلک يتضمن أمرين: أحدهما تعرّف حاله و الوقوف علی ما یجهل من أمره، و الثانی ظهور جودته و ردائه؛ همان.

قُلُوبِهِمْ لِيَتَّقُوا لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرٌ عَظِيمٌ^۱. این ماده بر مفاهیمی همچون ضرب، إعطا و اختبار^۲ دلالت دارد.

راغب اصفهانی این ماده را به ابتلاء^۳ نیز تعبیر می‌کند.

ابن منظور در معجم خود زیل تعریف این ماده می‌آورد: به ذوب کردن طلا و نقره برای تصفیه‌ی ناخالصی‌هایشان نیز دلالت دارد؛^۴ این تعبیر از اهم تعابیر آن است؛ لذا ابتلاء انسان به آزمایشات الهی را امتحان تعبیر می‌نمایند؛ چون سرآمد این ابتلاءات، تصفیه ناخالصی‌های آدمی است.

در کتاب العین نیز در تعریف این ماده وارد شده است: علم و شناخت پیدا کردن به قلب کسی از کلام وی.^۵

در تمام تعابیر مذکور یک نکته حائز اهمیت است و آن دستیابی به اصل و فطرت شیء می‌باشد؛ تعبیر ابن

۱. سوره حجرات، آیه: ۳.

۲. لسان العرب و مقائیس اللغة، ماده محن.

۳. المفردات الفاظ القرآن، ماده محن.

۴. و امتَحَنْتُ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ إِذَا أَذْبَتَهُمَا لِتَخْتَبِرَهُمَا حَتَّى خَلَّصْتَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ؛ لسان العرب، ماده محن.

۵. فیعرف بكلامه ضمیر قلبه؛ کتاب العین، ماده محن.

منظور بهترین وجه تسمیه امتحان و ابتلا می باشد.

مفهوم فتنه

کلمه‌ی فتنه مصدر ثلاثی مجرد و ریشه‌ی آن «فتن» می باشد؛ ﴿أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۱. اغلب معاجم اتفاق نظر دارند که بر معنای اختبار، امتحان و ابتلاء دلالت دارد.^۲

راغب اصفهانی می نویسد: أصل «فتن» یعنی إدخال طلا در آتش، به منظور جدا کردن زوائد از طلای خالص.^۳ ابن منظور نیز در لسان العرب بر همین مفهوم به عنوان اصلی ترین تعبیر این ماده اشاره می کند.^۴ تمام این تعابیر و وجوه تسمیه متحد با مفاهیم ابتلاء و امتحان می باشد.

مفردات ألفاظ القرآن

لسان العرب

۱. سوره عنکبوت، آیه: ۲.

۲. المفردات ألفاظ القرآن، معجم المقائیس، لسان العرب: ماده فتن.

۳. أصل الفتن: إدخال الذهب النار لتظهر جوده من رداءته، و استعمال

في إدخال الإنسان النار؛ المفردات فی غریب القرآن، ماده فتن.

۴. لسان العرب، ماده فتن.

خصوصیات امتحانات الهی

در پدیده‌ی امتحان و ابتلاء سه شاخصه مطرح است که در تمام موضوعات و افراد ممتحن محوریت کلی دارد: اولاً عنصر زمان در ابتلاء مطرح نیست؛ چه از حیث طول مدت ابتلاء، چه از جانب مقطع زمان رخداد ابتلاء در زندگی آدمی؛ یعنی در سنت‌های الهی معین نشده است که طول یک بلاء دو روز خواهد بود یا بیشتر؛ یا معین نشده است که تاریخ ابتلاء در چه روز از زندگانی وی می‌باشد. لذا بشر عاقل از بدو تولد تا خانه‌ی تاریک خود با بلا و ابتلاء پنجه نرم می‌کند.

ثانیاً ابتلاءات الهی عدد معینی ندارند؛ کسی نمی‌تواند در محکمه الهی ادعا کند که من بیش از حد معتبر مورد امتحان واقع شده‌ام؛ کسی نمی‌تواند تعدد امتحانات را دست‌آویز قرار دهد و از آن به عنوان توجیهی برای سربلندی و مردودیت استفاده کند.

ثالثاً؛ شدت ابتلاء رابطه‌ی مستقیمی با میزان تقرب افراد دارد؛ هر که بامش بیش برفش بیشتر؛ ﴿الْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفَّتِي الْمِيزَانِ، كَلَّمَا زِيدَ فِي إِيمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَاءِهِ﴾^۱. بنابراین، با

۱. التمهيص، ص: ۳۱. تحف العقول، ص: ۴۰۸. امالی الطوسی، ص: ۶۳۱ و ۸۱۱. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص: ۲۴۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل،

از دیاد ایمان، شدت امتحان نیز بیشتر خواهد بود و ایمان در شدت تمام ابتلاءات و امتحانات بشر موثر است.

اهمیت و فلسفه امتحان

در مقوله‌ی فلسفه امتحان، بسیار قلم زده و سخنان فراوان رانده شده است؛ زیرا سرنوشت ساز ترین اتفاقات زندگی آدمی در همین مهم رقم زده می‌شود. یکی از قراردادهای غیر قابل فسخ انسان و پروردگارش قرارداد ابتلاء و امتحان می‌باشد؛ به زبان ساده‌تر، هیچ انسانی در عالم وجود نداشته و نخواهد داشت که در زندگی خود مبتلا و ممتحن واقع نشده باشد.

ما انسان غیر ممتحن در طول عمر نداریم

یکی از سنت‌های خداوند علی حکیم این است که اقرباء و دوستان خود را در دنیا دچار سختی و بلا گرداند تا این امر باعث تزکیه و تربیت روح آنان شده و بستر راحتی ابدی آنان را در دار باقی فراهم سازد؛ ﴿لَا يَزَالُ ابْتِلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ فِي جَسَدِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَ مَا عَلَيْهِ حَاطِيَةٌ﴾^۱. بلاء روح زلال انسان را از

إمحاء معاصی و خلوص وجود در ابتلاء

ج ۲، ص: ۴۳۷.

۱. جامع الأخبار، ج ۱، ص: ۱۳۳. مسکن الفواد عند فقد أحبة و الأولاد،

ناخالصی‌های خبائث و معاصی می‌رهاند و فطرت پاک و مقدس او را دوباره مصفا می‌نماید، و به شرط مراقبت، نتیجه‌ی این تصفیه انعکاس نور الهی در وجود او خواهد شد.

سعه‌ی وجودی در
ابتلاء

ابتلاء صرفاً وسیله‌ای نیست که فقط از گناهان آدمی بکاهد، بلکه برخی از آثار آن در حقیقت وجود و ظرفیت انسان معنا پیدا می‌کند؛ یعنی برخی از درجات وجود انسان جز با ابتلاء به دست نمی‌آیند و انسان در راه تعالی، باید از ابتلاء برای کسب آنها استفاده نماید؛ ﴿إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَمَنْزِلَةً لَا يُبَلَّغُهَا الْعَبْدُ إِلَّا بِبَلَاءٍ فِي جَسَدِهِ﴾.^۱ در واقع بلاء برای مومن بستر رشد و ارتقاء درجه را فراهم می‌کند.

نفس ابتلاء مأخذ
پاداش است

خدای متعال به اهل بلاء ثوابی را عنایت می‌کند که در روز قیامت اهل عافیت آرزو می‌کردند ای کاش در دنیا سنگین‌ترین بلاها را متحمل می‌شدیم؛ ﴿لَيُؤَدَّنَّ أَهْلَ الْعَافِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّ جُلُودَهُمْ قُرِضَتْ بِالْمَقَارِيضِ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ ثَوَابِ أَهْلِ الْبَلَاءِ﴾.^۲

ج ۱، ص: ۲۱.

۱. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص: ۲۹۴. جامع الأخبار، ج ۱، ص: ۱۱۴.

المومن، ص: ۱۸.

۲. جامع الأخبار، ج ۱، ص: ۱۱۳. إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص: ۴۲.

برای امتحان و ابتلاء بشر، دلایل و فلسفه‌های فراوانی مطرح است که تماماً خیر است برای اهل ایمان، به شرط آنکه بتوانند در امتحانات به مواضع خیر آن توجه کافی داشته باشند و از آن مواضع به نحو احسن استفاده نمایند. بشر اگر بتواند ابتلاءات خود را مدیریت کند و آنها را مورد بررسی قرار بدهد، می‌تواند از آنها نردبانی به سوی کمال بدست آورد که هر کدام از پله‌های این نردبان یک حرکت عظیم به سوی ترقی ایمانی و روحانی وی باشند.

ابتلاء، طریق کمال

امیرالمومنین امام علی علیه السلام درباره‌ی فلسفه‌ی امتحانات الهی می‌فرماید:

فلسفه امتحان در کلام علی علیه السلام

﴿أَلَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً؛ لَا أَنَّهُ جَهَلَ مَا أَخْفَوْهُ مِنْ مَصُونِ أَسْرَارِهِمْ وَ مَكْنُونِ صَمَائِرِهِمْ؛ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، فَيَكُونَ الثَّوَابُ جَزَاءً، وَ الْعِقَابُ بَوَاءً﴾؛^۱

روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ج ۱، ص: ۳۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص: ۶۵. إرشاد القلوب، ج ۱، ص: ۱۶۹. بحار الأنوار، ج ۵، ص: ۹۵.

۱. یعنی: خداوند متعال با آزمایش پرده از اسرار بندگان برداشته، نه بخاطر آن که بی‌خبر است، بلکه می‌خواهد با امتحان آشکار شود کدام يك عمل نیکوتر انجام می‌دهند؛ نهج البلاغه، خطبه: ۱۴۴.

خداوند علی حکیم بشر را بنا بر افکار و نیاتش مؤاخذه نخواهد کرد؛ چرا که ثواب و عقاب نتیجه‌ی افعال آدمی است و افکار هنوز فعلیت نیافته‌اند که بر آن‌ها ثواب و عقاب مترتب شود؛ امتحان الهی باعث می‌شود افراد در مواقف مختلف نسبت به آنچه در دل و نیات دارند عمل کنند و همین عمل کردن طبق آنچه که در دل نهفته است یعنی فعلیت پیدا کردن افکار. لذا اگر افکار خیر و پاک باشند، در پرتو نیک و صالح فعلیت میابند و مستحق پاداش خواهند بود، و همچنین اگر افکار پلید باشند در جامه‌ی شر ظهور و فعلیت میابند و مستحق عقاب خواهند بود.

دو اثر مهم امتحان
 الهی
 عرصه امتحان الهی دو پیامد و اثر مهم بری انسان دارد که می‌توان آن‌ها را یکی از فلسفه‌های وجود امتحان دانست:

الف: شناخت نواقص

شاید می‌توان گفت بهترین و سازنده‌ترین ثمره

امتحان این است که انسان، در امتحان محک می‌خورد و می‌تواند در این عرصه به عیوب پنهان خود دست یابد و در صدد اصلاح آنها گام بردارد. این امر بسیار در معیت امام رهنمای انسان قرار می‌گیرد و به او نمایان می‌کند که چقدر در کنار امام است و چه مقدار از او تبعیت می‌نماید.

نفس آدمی همانند برکه‌ی زلالی است که همگان از تماشای آن لذت می‌برند و محو زیبایی آن می‌شوند؛ آنها نمی‌دانند در این برکه چه می‌گذرد و تنها با دیدن زلالی آن، برکه را مدح و ستایش می‌کنند. اما وای از زمانی که فردی در این برکه وارد شود و آب را به تلاطم بیاورد؛ در این لحظه خواهد دید که این زلال بودن برای وقتی بود که آب راکد و بی‌حرکت بود و تمام لجن‌ها و پلیدی‌های آن در کمال آرامی ته نشین شده و در زوایای نامعلوم آن مخفی شده بودند.

در وجود انسان، کمال وقتی تحقق می‌یابد که انسان در ناملایمات نیکو و استوار بماند، نه آنکه در مواقعی که فارغ از هرگونه شدت و سختی است صاحب مکارم اخلاق باشد. مهم‌ترین ثمره ابتلاءات و امتحانات الهی همین است که همانند برهم زدن یک لجنزار ته نشین

شده، وجود آدمی را متلاطم می‌سازد و عیوب وی را در مقابل دیدگانش به نمایش می‌گذارد. انسان در این لحظه، به لجنزار مخفی وجود خود و تارهای تنیده شده در اعماق جانش علم پیدا می‌کند؛ این علم و شناسایی ضعف جسمانی و روحانی مقدمه‌ی بسیار مهمی برای از میان بردن آن ضعف و عیوب می‌باشد.

ب: میدان تمرین برای امتحان اکبر

عرضه‌ی امتحان و ابتلاء، عرصه‌ی تشکیک است، به این منظور که مراتب متفاوتی دارد و می‌توان برای آن درجات مختلفی را از حیث شدت و ضعف فرض نمود. فرد ممتحنی که در درجه‌ی پائینی از ایمان قرار دارد، یقیناً طبق قاعده عقلی قبح ظلم^۱ درجه و شدت امتحان او باید به قدری باشد که میان ایمان و سختی ابتلاء او تناسب وجود داشته باشد؛ ﴿الْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفْتِي الْمِيْرَانِ، كَلَّمَا زَيْدٌ فِي إِيْمَانِهِ زَيْدٌ فِي بَلَاءِهِ﴾؛^۲ یعنی شدت امتحان

هر که بامش بیش
برفش بیشتر

۱. این قاعده بیانگر این است که ظلم از منظر تمام عقلا قبیح و مردود است؛ ریشه‌ی ظلم جهل و نیاز است؛ پس اگر خداوند ظلم کند یا نیازمند است یا جاهل (أعوذ بالله من هذا الكلام). نیاز و جهل از صفات سلبی می‌باشد، لذا خداوند منزله از ظلم است.
۲. التمهیص، ص: ۳۱. تحف العقول، ص: ۴۰۸. امالی الطوسی، ص: ۶۳۱ و

با مقدار ایمان رابطه‌ی مستقیم دارد؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾؛^۱ یعنی تمام افراد، به اندازه‌ی وسع و ظرفیت روحانی و جسمانی خود مکلف می‌شوند و اگر غیر از این اتفاق بیفتد منافی با قاعده قبح ظلم خواهد بود.

این مرتبه بندی و تشکیک در حقیقت امر، نعمت بزرگی است که انسان می‌تواند با ظرافت و تفکر آن را به عنوان بستری برای ترقی بکار بگیرد و به وسیله‌ی آن بر ایمان خود بیفزاید. انسان باید برای تمام مراتب امتحاناتش برنامه ریزی کند و از هر کدام به عنوان پله‌ای در راستای از بین بردن ضعف و کسب قوت استفاده نماید. وقتی ضعفی را که در ابتلاء پیشین از آن مطلع شده را برطرف کند، درجه ابتلاء بعدی او افزایش پیدا خواهد کرد و این نشان دهنده‌ی این موضوع است که ایمانش هم افزایش یافته است. اگر این فرایند مقابله با امتحانات مرحله به مرحله پیشروی داشته باشد، یک ثمر عظیم در جریان زندگی او بوجود می‌آید، که آن

۸۱۱. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص: ۲۴۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل،

ج ۲، ص: ۴۳۷.

۱. سوره بقره، آیه: ۲۸۶.

را می‌توان با عنوان استحکام در برابر بلایا معرفی کرد. وقتی نقشه‌ی راه یک فردی که قهرمان جهان در یک رشته ورزشی شده را با نگاهی عمیق بررسی کنیم، یک نکته بسیار در مسیر پیشرفت وی دخیل و حائز اهمیت است؛ قهرمان در ابتداء مسیر ورزشی خود، با مبارزانی هم تراز خود به نبرد می‌پردازد و راه چیره شدن بر آنان را می‌آموزد. بعد از آن با مبارزانی که یک مرحله از او بالاترند به نبرد می‌ایستد و تا وقتی که بر آنان چیره نشود و روش غلبه بر آنها را نیاموزد ارتقا نخواهد یافت. به یقین این مبارزات قوه نبرد را در تن وی می‌پروراند و تنومند می‌سازد. این ارتقاء در تمرینات، او را به قله‌ی قهرمانی و تغلیب می‌رساند و اگر یک قهرمان از نبردهای کوچک و هم تراز قدرت خود عبور نکند، در میدان نبرد جهانی یقیناً شکست خواهد خورد. ابتلاءات الهی پله‌ی ارتقاء به ایمان قوی تراند، و ایمان قوی‌تر، مقدمه‌ای برای ابتلاء شدید خواهد بود. این امتحانات تا جایی رشد می‌کنند که انسان را در معیت امام محک بزنند و به وسیله‌ی خود امام، که همان امتحان اکبر است، انسان را بیازمایند. خداوند پس از ابتلاءات شدید و جان فرسا ابراهیم

دو نکته در ابتلائات
ابراهیم نبی ﷺ

نبی ﷺ را به منسب امامت منسوب نمود و جایگاه او را نزد خود نزدیک‌تر قرار داد؛ ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ قٰلَآءَہُنَّ قَالِ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمٰمًا﴾^۱ در سیر ابتلاء ابراهیم ﷺ دو نکته حائز اهمیت است؛ اول اینکه سربلندی در ابتلائات است که ظرف وجود ابراهیم نبی ﷺ را به قدری افزایش داده و آماده نموده که بتواند حامل مقام امامت شود، و این مطلب بیانگر آن است که امتحان، بستر رشد حقیقت وجود آدمی است.

نکته دوم آنکه خداوند پس از اینکه ابراهیم ﷺ را مامور و مبتلا به بریدن سر فرزند خویش، حضرت اسماعیل ﷺ نموده و پدر و پسر سربلند از امتحان خارج می‌شوند به مطلب مهمی اشاره می‌کند؛ ﴿وَ قَدْ یٰنٰہُ بِذَبِیْحٍ عَظِیْمٍ﴾^۲

و فدیناہ بذیح عظیم

در این آیه، خداوند امتحان ابراهیم ﷺ را با تمام سختی‌هایش در مقابل ذبحی قرار می‌دهد که آن را در قبال امتحان ابراهیم به وصف عظیم توصیف می‌نماید. در روایات بسیاری ضوات مقدسه ﷺ در باب این آیه فرموده‌اند که خداوند ابتلاء فرزند ابراهیم را به آن ابتلاء

۱. سوره بقره، آیه: ۱۲۴.

۲. سوره صافات، آیه: ۱۰۷.

بزرگ، یعنی فاجعه‌ی عاشورا سال ۶۱ هـ.ق بخشید؛ ﴿فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ دَبَّحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتَلْتَهُ﴾^۱. واقعه‌ی عاشورا امتحانی بود که مردم به وسیله‌ی امام و معیت او مبتلی شدند و چه امتحانی از این بزرگتر است که امام خود محک امت واقع شود! اگر با این دید به امتحانات و ابتلائات الهی بنگریم،

۱. لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ (ع) أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبِشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ هَمَّتْهُ إِبْرَاهِيمُ (ع) أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبِشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزُّ وَلَدِهِ عَلَيْهِ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ أَرْقَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ فَقَالَ يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ إِلَيْكَ فَقَالَ يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ (ص) فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسِكَ قَالَ بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي قَالَ فَوَلَدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وَلَدُكَ قَالَ بَلْ وَلَدُهُ قَالَ فَذَبِّحْ وَلَدِهِ ظَلْمًا عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعِّ لِقَلْبِي قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَهُ تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظَلْمًا وَ عَدَوَانًا كَمَا يُذْبِحُ الْكَبِشَ وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي فَجَزَعِ إِبْرَاهِيمُ (ع) لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ دَبَّحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتَلْتَهُ وَ أَوْجِبْتُ لَكَ أَرْقَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ؛ الخصال، ج ۱، ص: ۵۸.

الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، ص: ۴۹۶. البرهان فی تفسیر

یقیناً پی می‌بریم که تمام ابتلائات مومن برای این است که او را برای ذبح عظیم یا همان ابتلاء در بستر معیت امام آماده نماید.

بسترهای امتحان و ابتلاءات الهی

در هر امری از امور، اگر جوانب آن امر، اعم از تعاریف، موضوعات، مقاصد و بسترهای مختلف امر مورد بررسی قرار بگیرند، مواجه با آن مطلب، کمتر دچار غموض و خطا خواهد بود؛ از این جهت، اگر انسان بخواهد به نحو احسن این ابتلاءات را مدیریت و مهندسی کند، بررسی بسترهای امتحان الهی و پدیده‌هایی که خداوند انسان را به وسیله‌ی آن‌ها مورد ابتلاء قرار می‌دهد، امری کاملاً ضروریست؛ چرا که مهم‌ترین مطلب در پیشبرد امور، شناخت همه جانبه‌ی امور می‌باشد.

در عرصه‌ی امتحانات الهی، تمام کائنات می‌توانند بالقوه و بالفعل، بستر ابتلاء قرار بگیرند و خداوند بوسیله‌ی

تأثیر شناخت در
امتحانات

القرآن، ج ۴، ص: ۶۱۹. بحار الأنوار، ج ۱۲، ص: ۱۲۵ و ج ۴۴، ص: ۲۲۶. النور المبین فی قصص الأنبياء والمرسلین، ص: ۱۲۹. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۱، ص: ۱۶۸. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص: ۴۳۰.

آنها بشر را محک بزند، اما نمونه‌هایی را بعنوان اهمّ موارد در مبحث بسترهای امتحان الهی مطرح می‌کنیم.

الفوب: اهل و اموال

از مواردی که به کرار خداوند انسان را به آنان مبتلاء کرده و خواهد کرد، اولاد^۱، ازواج^۲ و اموال^۳ هستند. در این موارد دو منظر وجود دارد:

منظر اول بحث اول؛ از این جهت می‌توانند محل آزمایش انسان واقع شوند که غالباً محبوب واقع می‌شوند. انسان نسبت به تمام کائنات رفتار متفاوت با دیگری را نشان می‌دهد. گاهی رفتار وی از جنس خصم و دشمنی است و گاهی از جنس احساس خطر و ترس، گاهی بی تفاوت است و گاهی به برخی پدیده‌ها به قدری وابسته می‌شود که تمام مواضع رفتاری‌اش، نسبت به آن پدیده رنگ و بوی عشق و عاطفه دارند. این علقه‌های عاطفی در وجود آدمی شدت و ضعف دارند؛ گاهی آنقدر قدرتمند و بوی عشق و عاطفه دارند. این علقه‌های عاطفی در وجود آدمی شدت و ضعف دارند؛ گاهی آنقدر قدرتمند و بوی عشق و عاطفه دارند. این علقه‌های عاطفی در وجود آدمی شدت و ضعف دارند؛ گاهی آنقدر قدرتمند و بوی عشق و عاطفه دارند.

۱. ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾؛ سوره تغابن، آیه: ۱۵.

۲. ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾؛ سوره طه، آیه: ۱۳۱.

۳. ﴿تَلْبَاؤُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...﴾؛ سوره آل عمران، آیه: ۱۸۶.

نشده‌اند که در روحيات وی تاثیر بگذارند، اما گاهی آنقدر علقه شديد و وابستگی زياد می‌شود که محبوب، موثر در محب واقع می‌شود، رفتار وی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و حتی ترس دوری محبوب، محب را به چالش می‌کشد و دائماً نسبت به محبوب «ترس از دست دادن» را دارد. از این جهت محب به وسیله محبوب به راحتی محک می‌خورد و مقصود و محصول امتحان به راحتی حاصل می‌شود.

نقش منطق در
إبتلائات عاطفی

در امتحانات و ابتلاءات الهی با محوریت عشق و عاطفه، تعیین کننده ترین پدیده در نتیجه‌ی این امتحان، میزان دخالت منطق در وابستگی است. به جرئت می‌توان گفت اجتماع منطق و احساسات امری بسیار دشوار است که اکثراً آدمی از آن ناتوان است؛ به میزان همین ناتوانی، احتمال شکست امتحان بیشتر می‌شود.

قابل ذکر است، این علاقه و وابستگی ممکن است بر غیر بشر نیز جاری بشود و انسان محب ثروت و دارائی شود.

منظر دوم بحث

دوم؛ از جهت تعاملات انسان با أهل و اموال است که این دو پدیده محل ابتلاء واقع می‌شوند.

این منظر، ناظر به
سلايق و خلییات
آدمی است که
ممکن است از
این حیث دچار
ناهنجاری‌های
اجتماعی بشود.

اینطور نیست که انسان در مراودات و تعاملات خود با همسر و اولادش همیشه نتیجه‌ی مطلوبی را بدست آورد. تجربه مکرراً به انسان نشان داده که در مواقع بسیاری انسان در تعامل با آنها به چالش کشیده شده و در مواقعی نیز نتیجه‌های نامطلوبی را کسب می‌کند. محل این چالش‌ها نیز محدود به عیال نمی‌باشد، بلکه تمام اجتماع است. انسان موجودی اجتماعی و دارای طرز فکر است؛ ربات نیست که با یک برنامه ریزی مشخص عمل کند و تعاملاتش به اختلاف با هموعانش کشیده نشود. منشأ این چالش‌ها، طرز تفکرات و روحیات مختلف بشر است و این اختلافات فکری هویت وی را تشکیل می‌دهند.

انسان در تعاملات با خانواده‌ی خود، بسیار با اموری مواجه می‌شود که مورد رضایت وی نیست و جبراً باید به صحیح‌ترین شکل ممکن با آنها رفتار کند؛ فرض کنید پسری به بیراهه قدم بگذارد و به گناه آلوده شود؛ آیا پدر می‌تواند حاصل زندگی خویش که همان پسر باشد را رها کند؟ بدیهی است که او را رها نخواهد کرد. تمام این ناملایمات و اختلاف در تعاملات، نمونه‌ای از امتحانات و ابتلاءات خداوند منان هستند که هر کدام

به نوبه خود انسان را محک می‌زنند.

پ: ترس

یکی از خطرناک‌ترین گردنه‌هایی که در عرصه‌ی امتحانات و ابتلاءات الهی در مسیر آدمی واقع می‌شود، گردنه‌ی ترس است و انسان بوسیله‌ی آن به راحتی محک می‌خورد؛ چرا که ترس، گاهی انسان را در موقعی قرار می‌دهد که تصمیم‌گیری و عقل‌گرایی را دچار اختلال می‌نماید و انسان ضعیف نمی‌تواند در هنگام خوف، منطقی رفتار نماید، لذا محک خوردن به وسیله‌ی ترس هایش عمدتاً منجر به شکست و سرافکندگی می‌شود.

تاریخ، همچون دفتری است که هر ورق و ماجرایش می‌تواند درس عبرتی برای متورقان این دفتر بزرگ و پرماجرا باشد. در تاریخ، یکی از واضح‌ترین امتحانات امت با محوریت خوف در غزوه احزاب^۲ نمایان شد.^۳ در این

امتحان ترس در
غزوه احزاب

۱. ﴿وَلَيُبْلَوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ...﴾؛ سوره بقره، آیه: ۱۰۵.

۲. غزوه احزاب به غزوه خندق نیز شناخته می‌شود.

۳. خداوند درباره امتحان آنان، در سوره احزاب آیه ی ۱۱ می‌فرماید:

﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا﴾؛ یعنی: آنجا بود که

مومنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

غزوه، ترس بگونه‌ای در قلب سربازان سپاه اسلام رخنه نمود که تماماً سپاه اسلام به جز عده‌ای انگشت شمار از این امتحان سرافکننده بازگشتند. عده‌ای به ماهیت ایمان خود دست پیدا کردند و عیار وجودی خود را سنجیدند. برخی به وعده‌ی پیروزی خداوند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شک نمودند و لب به اعتراض گشودند که: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما وعده‌ی فتح قصرهای کسری و قصبیر را می‌داد، و حالا احدی از ما در امان نیست که حتی برای قضای حاجت برود.^۱

در ماجرای احزاب، خداوند اثر چیره شدن ترس بر مومنان را اینگونه توصیف میکند: چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می‌بردید.^۲

با تعبیر قرآن از وحشت لشکریان در غزوه احزاب، می‌توان به عمق اهمیت محور ترس در عرصه‌ی

۱. قال معتب بن قشير، أخو بني عمرو بن عوف: كان محمد يعدنا أن نأكل كنوز كسرى وقيسر، وأحدنا اليوم لا يأمن على نفسه أن يذهب إلى الغائط؛ تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص: ۵۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص: ۲۳۸؛ السيرة النبوية، ج ۳، ص: ۷۰۶.

۲. إِذْ جَاءَكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا؛ سوره احزاب، آیه: ۱۰.

ابتلاءات پی برد و دریافت که خطر گردنه‌ی ترس، برای ایمان بسیار شکننده است و باید از تاریخ بسیار عبرت گرفت؛ در موقفی که سپاه اسلام معجزات فراوانی را به دست پیامبر ﷺ دیده‌اند و به نبوت وی یقین دارند، ترس چونان عنان نفس را به کف می‌گیرد که انسان به عقائد خویش پشت پا میزند و منکر یقینیات خود می‌شود.

انسان از ترس تأثیر می‌پذیرد، بر آن تغییر رویه می‌دهد و نسبت به آن تصمیم می‌گیرد. در چنین حالتی بدیهی است که مقابله با پدیده وحشت، در سیر تکامل و در مسیر سعادت انسان امری حیاتی باشد. در مقوله ترس یک نکته حائز اهمیت است؛ اینکه وحشت یکی از احساسات جدائی‌ناپذیر در وجود انسان است. برخی مفاهیم مثل مرض، گناه، گرسنگی و... جزوی از صفات انسان نیستند، بلکه بر او عارض می‌شوند و اگر آن‌ها را از وی جدا کنیم، در ماهیت انسان تغییری رخ نمی‌دهد. اما برخی از مفاهیم و صفات از وجود انسان جدائی‌ناپذیرند، مثل شهوت؛ اگر جدا شوند وجود انسان ماهیت دیگری خواهد یافت. هیچ فردی از عقلا و هیچ دین و آئینی نمی‌گوید که انسان باید بعد شهوانی خود را به

طور کلی از بین ببرد. بلکه اتفاق نظر بر کنترل آن است؛ نه افراط و نه تفریط. اگر فردی هم فرضاً بتواند قوه شهوتیه را از بین ببرد و تماماً آن را سرکوب کند، نه تنها مستحق تشویق نیست، بلکه باید او را مذمت کرد؛ چرا که یکی از ابعاد وجودی انسانی خویش را سرکوب کرده است. ترس هم بر همین شکل است. هیچ عاقلی تماماً بی پروائی را تحسین نمی‌کند و ترسو بودن هم شایان مذمت است.

انسان باید در ترس‌ها به ملکه‌ی اعتدال برسد، جائی که عقل حکم به ترس می‌نماید، بترسد، و جائی که عقل به شجاعت حکم می‌کند، با ترس‌ها مقابله کند.

اکثراً ترس برای انسان، نقطه‌ی ضعف محسوب می‌شود و باید با تمرین و ممارست در مقابل این ضعف سرنوشت ساز ایستاد، تا در مواقف حساسی همچون ابتلاءات و امتحانات الهی، بداند چگونه می‌تواند با وحشت‌ها رو به رو شود و آن‌ها را تحت اختیار بگیرد و بداند همراه وحشت‌ها چگونه می‌تواند تصمیم و تعامل درستی را پیش بگیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی راهکار مقابله با ترس‌ها

می فرماید: ﴿إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ﴾؛^۱ هر گاه از امری ترسیدی، خود را درون آن بیفکن؛ چرا که ترس از چیزی، از خود آن سخت تر است.

ت: گرسنگی

خداوند علی حکیم در قرآن کریم در کنار ترس، گرسنگی را نیز جزئی از بسترهای ابتلاء معرفی می نماید.^۲ درصد خطا در ابتلاء به جوع، نسبت به افراد مختلف سنجیده می شود و بنابر مقدار تحمل ریاضات در هر فرد مختلف خواهد بود؛ البته شدت ابتلاء به جوع نیز بسیار امر مهم و موثری در نتیجه‌ی امتحان با جوع خواهد بود.

در تاریخ و تجربیات بشر، نتیجه‌ی شکست انسان در این ابتلاء، اغلب بر روی آوری به حرام خواری من جمله ربا، پشت کردن به جبهه حق و طرفداری از جبهه باطل رقم می خورد. چه جنگ‌هایی که در تاریخ بر سر

نمونه اثرات شکست
در ابتلاء به جوع

۱. نهج البلاغه، حکمت: ۱۷۵.

۲. ﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِبَشِيٍّ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ

وَالنَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه: ۱۵۵.

قحطی رخ داده و چه کسانی در قحطی و دشواری، ایمان خود را به خداوند از دست داده‌اند.

ممکن است کسی ادعا کند که به راحتی و با سرفرازی می‌توان در این بستر امتحان چیره شد و از آن عبور نمود، اما وقتی بشر در اوراق تاریخ جستجو کند و در باب ضیافت شعب ابی طالب علیه السلام مطالعه نماید، بر اهمیت، دشواری و خاصیت فرسایشی این بستر امتحان خداوند برای بشر پی می‌برد.

شعب ابی طالب علیه السلام نمونه‌ی سخت‌ترین امتحان اقتصادی و گرسنگی مسلمانان است، آن هم در صدر اسلام!

در توصیف شرایط سختی که مسلمانان در شعب ابی طالب علیه السلام از حیث گرسنگی و قحطی داشتند، عتبه ابن غزوان می‌گوید: من و هفت تن از همراهانم با برگ‌ها و چیزهائی که می‌خوردیم دهانمان خون‌آلود می‌شد!

سلیمان الندوی در الرسالة المحمدية صلى الله عليه وآله وسلم می‌نویسد: نکه پوست دباغی شده! سعد ابن ابی وقاص، یکی از شب‌ها از گرسنگی درد

۱. هو يقول: إني وأصحابي السبعة قد دميت أفواهنا من أكل هذه الأوراق والأشياء التي نقتات بها؛ الرسالة المحمدية، ج ۱، ص: ۱۴۱.

شکم گرفت، از شعب ابی طالب عليه السلام خارج شد تا چیزی بیابد که مقداری از درد شدید خود را کم کند؛ چیزی به غیر از یک تکه پوست دباغی نشده نیافت. آن را برداشت، شست و پس از کباب کردن با آب آن را خورد! ^۱ همچنین سید محسن الأمين، زیل توصیف این شرایط سخت در کتاب *أعيان الشيعة* می نویسد: شرایط فشع ابی طالب عليه السلام بقدری سخت بود که صدای گریه‌ی کودکان و گرسنگان، تا بیرون شعب می‌رسید و این سخت‌ترین چیزی بود که رسول خدا و اهل بیت او صلوات الله وسلامه در مکه دیدند! ^۲

سخت‌ترین
چیز برای رسول
خدا صلوات الله وسلامه

بقینا عبارات، وصف ناقصی را از رنج‌های شعب ابی طالب عليه السلام ارائه می‌دهند؛ چرا که هیچ عبارتی نمی‌تواند حقاً آن روزهای سختی را که بر مسلمانان، علی‌الخصوص اهل بیت عليهم السلام گذشت را توصیف نماید.

۱. إنَّ سعد بن أبي وقاص مسَّه أمّ الجوع في ليلة شديدة من تلك الليالي، فخرج من شعب أبي طالب يطلب شيئاً يتبَّغ به ليذهب بعض ما به من أمّ السَّغب، فلم يجد إلا قطعة جافة من إهاب، فغسلها، وشواها، وأكلها بالماء؛ همان.

۲. يمسك ارماقهم حتى بلغ بهم الجهد وسمع أصوات صبيانهم من وراء الشعب وذلك أشد ما لقي رسول الله ص وأهل بيته بكة؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۳۰ ل.

براستی اصحاب شعب، چگونه بر دین خویش استوار بودند که توانستند قدم به قدم با رسول خدا ﷺ تمام آن روزهای سخت را سپری کنند و در کنار وی به مبارزه‌ی اقتصادی بپردازند؟

ث: جهاد

واقعه جانگداز کربلا عرصه‌ای مملو از امتحانات الهی بود و امت به تمام درجات ابتلاء و به تمام بسترهای آن امتحان شدند. به جرأت می‌توان گفت، بشر در آن لحظات، سخت‌ترین امتحان خود را پس داد. نبرد حسین علیه السلام و اصحابش، و تعامل تمام امت با دعوت وی، بسیار غم‌انگیز و دردناک است. چه غم انگیز تاریخ از بی‌شرمی امت می‌نویسد؛ آنجایی که تمام امت بهانه تراشی کرده و از جهاد در کنار حسین علیه السلام گریختند و امام را بین سی هزار گرگ رها نمودند. آنها در این امتحان از بازندگان بودند، اما در میان تمام امت، هفتاد و دو تن بهترین عملکرد را پیش گرفته و به فوز عظیم دست یافتند.

به راستی
حسین علیه السلام اصحاب
خود را ساخت!

براستی حسین علیه السلام اصحاب خود را ساخت. براستی
آن‌ها را بر تمام اولین و آخرین برتری داد و آن‌ها را با

ابتلاءات فراوان، کاملترین افراد امت قرار داد؛ تا آنجا که در وصف آنان فرمود: من أصحابی وفادارتر و بهتر از أصحاب خودم سراغ ندارم.^۱

جهاد هفتاد و دو تن، در میان سی هزار گرگ؛ براستی جگر می‌خواهد. چقدر این ابتلاء سنگین بود! یقیناً هیچ سربازی به مثل آنان مبتلای به جهاد نشد و هیچ سربازی مثل آنان، سرفراز از این امتحان خارج نشد.

یکی از مهم‌ترین سنگ محک‌هایی که انسان به وسیله‌ی آن آزموده می‌شود، جهاد است. محک به وسیله‌ی جهاد می‌تواند خطرات فراوانی را دارا باشد، چرا که تمام بسترهای امتحان در این مهم جمع شده و بشر در عرصه‌ی جهاد، بوسیله‌ی تمام بسترهای امتحان الهی آزموده خواهد شد؛ تبعاً به همین مقدار نیز درجه‌ی رشد و شدت آن نیز بیشتر خواهد بود. با این اوصاف، برای ثبات در این ابتلاء، اولاً باید محبت‌ها را مدیریت کرد،

تمام بسترهای ابتلاء در جهاد وجود دارد

راه‌های ثبات در ابتلاء جهاد

۱. قَائِلِي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِرٍّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا؛ ر.ک به: الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص: ۹۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۲۳۸. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص: ۳۹۶.

ثانیاً بر ترس غلبه کرد و در آن تصمیم صحیح و صراط مستقیم را أخذ نمود؛ ثالثاً به امیال نفسانی احاطه به دست آورد؛ رابعاً با تفاوت‌های اجتماعی و شخصیتی، بهترین تعامل را پیش گرفت، خامساً تشریحات شارع مقدس را در زندگی شخصی و اجتماعی جاری نمود؛ سادساً عملکرد به گونه‌ای باشد که نعمت و نعمت انسان را هیجان زده نکند و در هر دو حال مغرور و مغموم نشود؛ و در نهایت و أهم از موارد قبل، معیت امام در تمام احوالات در اعمال و وجنات او جاری باشد. با این اوصاف، ثبات در جهاد از اشد مراقبات است.

ثبات در جهاد حق از اشد مراقبات است

ج: تفاوت‌های اجتماعی

انسان، ناچاراً دچار اجتماع است و باید برای اجتماع وقت بگذارد؛ با اجتماع تعامل نماید و در ظرف اجتماع، به خودسازی پردازد.

تعامل با اجتماع عقلاً، عرفاً و بالأخص شرعاً، امری موکد واقع شده است؛ تا جایی که اگر به تشریحات اسلام بنگریم و در آن تفحص کنیم، می‌یابیم که اکثر دستورات اسلام، جمعی قلمداد شده است. از نظر اسلام، نماز مطلوب، نماز جماعت است و با تعیین أجر مضاعف

بر آن، مردم را به إقامة آن به صورت جمعی دعوت می‌نماید. دعای باران و استغاثه و مانند آن به صورت جمعی تأثیر گذار است و مطلق دعا به صورت جمعی سفارش شده است. اسلام، برای فقر زدایی از جامعه‌ی اسلامی دستورات واجبی را مقرر می‌نماید که اگر همه‌ی مسلمانان به آن پایبند باشند، هیچ فقری در جامعه‌ی اسلامی پیدا نخواهد شد؛ من جمله دستورات إعطای خمس، زکات، إنفاق، صدقه، وقف و مانند آن. اسلام با وضع این دستورات می‌خواهد به دنیا ابلاغ کند که تمام اجتماع یک روح واحدند که علاوه بر بعد شخصی، باید به روند تکامل بعد اجتماعی خود نیز بپردازند. ساده بگوییم؛ انسان مومن کنج خانه، به درد همان کنج خانه‌اش می‌خورد، نه به درد آرمان‌های اسلام و معیت امام.

محور اول بحث:

اجتماع مملو از اشخاصی است که هر کدام نسبت به دیگری تفکرات مختلفی دارند و نسبت به آنها زندگی کرده و رفتارهای خود را طبق آنها تنظیم می‌کنند. مع الوصف، هر کدام از انسان‌ها به تعداد افرادی که با آنها معاشرت دارند، با تفکرات و رفتارهای مختلف رو به رو

افراد اجتماع از هم جدا نیستند

در اسلام علاوه بر رشد و تکامل در بعد فردی، تکامل اجتماع نیز محوریت دارد و مقصود می‌باشد.

اختلاف سلايق و عقائد در بستر اجتماع

می‌شوند و نسبت به این رفتارات بازخوردهایی خواهند داشت. بدیهی است تمام رفتارهایی که انسان در زندگی روزمره با آنها رو به رو خواهد شد، باب میل او نخواهد بود.

اجتماع برای بشر و تمدن وی سنگ محک است؛ محکی که عیار انسان را در تعاملاتش با دیگران مشخص می‌کند. این مهم است که انسان در تعامل با سلائق مختلف که گاهاً بر خلاف میلش می‌باشند چطور عمل کند.

در اجتماع، علاوه بر تعامل صحیح با تفکرات و سلائق مختلف، تاثیر پذیری از آنها نیز در عرصه‌ی ابتلاء و امتحان مورد بحث واقع می‌شود. چنین نیست که همه‌ی تفکرات افراد صحیح باشند و تأثیر آنها بر شخصیت مورد تایید خداوند متعال واقع شود. گاهی افراد جامعه، افکاری را نشر می‌دهند که در کمال زیبایی و ملبس بودن به لباس حق، از وجودی شیطانی برخوردارند و این است تزویری که افراد باید آن را بشناسند و در صدد رد آن قدم بردارند. متأسفانه افراد، در ابتلاء به وسیله‌ی تفاوت‌ها، به شدت غربال می‌شوند. غربال در امتحان تفاوت‌ها گاهی از جهت عکس

عمل‌های غیر اخلاقی در قبال وجنات دیگران انسان را به دام می‌اندازد و انسان با تکرار این واکنش‌های غلط، به مرور زمان، خواسته یا ناخواسته آنها را در شخصیت خود نهادینه کرده و به سجیت تبدیل می‌کند؛ گاهی نیز از این جهت است که افراد نمی‌توانند خط فکر درست را از غلط تشخیص داده و در راستای یک تفکر باطل قدم بر میدارند، مرتکب خطا در مراودات می‌شود. ما حاصل بحث اینکه اجتماع بستر مملو از ابتلاء و امتحان به وسیله‌ی تفاوت هاست.

محور دوم بحث:

در جامعه، تمام افراد، استعدادها و کمالات یکسانی ندارند. خداوند علی حکیم در قرآن کریم، تفاوت شخصیت‌ها از حیث کمالات خدادادی را اینگونه بیان می‌کند: ﴿وَرَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَلْوَكُم فِي مَا ءَاتَكُم﴾^۱ و درجات برخی از شما را بر برخی دیگر برتری دادیم تا شما را در آنچه به شما داده شده بیازمائیم. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم

تفاوت مراتب
استعداد در وجود
افراد اجتماع

۱. ﴿وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلِيفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَلْوَكُم فِي مَا ءَاتَكُم إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾؛

بَعْضٍ لِّقَوْلُوا أَهْوَآءِ مَنْ أَلَّهْ عَلَيْهِمْ مَنْ بَيْنَنَا أَلَّسَ أَلَّهْ بِأَعْلَمَ بِالشَّكْرِينَ^۱؛ و این چنین بعضی از آنها را با بعضی دیگر آزمودیم، تا بگویند: آیا اینها هستند که خداوند از میان ما بر آنها منت گذاشته و نعمت ایمان را به آنان بخشیده است؟! آیا خداوند، شاکران را بهتر نمی‌شناسد؟! خداوند متعال این تفاوت‌ها را وسیله‌ای برای امتحان می‌نامد؛ وسیله‌ای که در آن، حسد زمین امتحان را لغزنده می‌نماید و باب بهانه تراشی را برای تعالی نیافتن، می‌گشاید.

تفاوت‌ها بهانه
برای عدم پیشرفت
می‌شوند

طبق این آیه ممکن است کسی بهانه بیاورد که من پیشرفت نکردم چون خدا به من قابلیت نداد، ولی به فلانی داد؛ در جواب باید گفت خدای علی حکیم در جای دیگری نیز فرموده است: ﴿لَا يُكَلِّفُ أَلَّهْ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾^۲ یعنی خداوند، از هیچ کسی بیشتر از چیزی که به او داده است تکلیف نمی‌خواهد؛ پس بهانه‌ای از حیث تفاوت‌های درجاتی که خداوند عطا کرده است، در دستگاه قضاء الهی پذیرفته نخواهد بود.

۱. سوره انعام، آیه: ۵۳.

۲. ﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ أَلَّهْ لَا يُكَلِّفُ أَلَّهْ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ أَلَّهْ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾؛

سوره طلاق، آیه: ۷.

تفاوت آئین بستری
برای ابتلاست

در آیه‌ی دیگری نیز خداوند علی حکیم، علت یک‌پارچه خلق نکردن افراد از حیث آئین را بستری برای آزمایش می‌نامد: ﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...﴾؛^۱ ما برای هر کدام از شما، آئین و طریقتی روشن قرار دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همه‌ی شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را بیازماید، پس در نیکی بر یکدیگر سبقت جوئید. با قرینه‌ی ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ می‌توان گفت، ثمره‌ی امتحان در تفاوت‌های اجتماعی افراد، تعالی افراد خواهد بود.

د: نعمات و نقات

این مسلم است که انسان به وسیله‌ی بلاء و نقت امتحان خواهد شد. در مباحث قبل گذشت که بسترهای امتحان الهی، به دلیل اینکه در بلاء شیوع دارند، از باب

۱. ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِع أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾؛ سوره مائده، آیه: ۴۸.

تغلیب بر آنها واژه‌ی ابتلاء اطلاق شده است.

امتحان منحصر
محور بلاء نیست

برخی به اشتباه بر این باورند که ابتلاءات انسان فقط حول محور نعمت و بلاست؛ اما این چنین نیست و انسان به وسیله‌ی نعمات و خیرات نیز امتحان می‌شود؛^۱ بلکه امتحان به نعمت، چه بسا سخت‌تر از امتحان به نعمت است؛ چرا که انسان هیچ‌گاه سرگرم و دلخوش به بلاء نمی‌شود، اما نعمات و خوشی‌ها به شدت سرگرم‌کننده‌اند و انسان را در غفلت فرو می‌برند، تا جایی که غفلت، در ناخودآگاه انسان، نقش خدای متعال را در وجود بخشی به این نعمات کمرنگ می‌کند و در طولانی مدت انسان چنین خیال می‌کند هر چه دارد از خود دارد. با این اوصاف به خوبی خطر بیشتر ابتلاء با نعمت، نسبت به ابتلاء با نعمت برای انسان واضح می‌شود.

۵: بستر معیت امام

انسان به وسیله‌ی امام و معیت او امتحان می‌شود

۱. ﴿ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴾؛ یعنی: اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور می‌شود و) می‌گوید: «پروردگارم مرا گرمی داشته است. این آیه صراحتاً دلالت بر این موضوع دارد که یکی از بسترهای امتحان نعمت خواهد بود؛ سوره فجر، آیه: ۱۵.

و محک می خورد؛ ﴿أَنَّهُ مُبْتَلَىٰ وَ مَبْتَلَىٰ بِهِ، لَوْ لَا عَلِيٌّ لَمْ يُعْرَفَ حِزْبِي وَلَا أَوْلِيَائِي وَلَا أَوْلِيَاءَ رَسُولِي﴾؛^۱ لذا علی ابن ابی طالب علیه السلام باب ابتلاء شیعیان است.

مهم‌ترین و سخت‌ترین بستر امتحان، امتحان و ابتلاء به وسیله‌ی امام است. اصلاً دیگر وسیله‌ها بهانه است که انسان برای این امتحان بزرگ آماده شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا او برادر و همراه من است.

خداوند فرمود: این قضائست که نزد من مقدر شده است. او خود مبتلی شده و وسیله‌ی ابتلاء مردم خواهد شد؛ اگر علی نباشد، نه حزب من، نه اولیاء من و نه دوست داران پیامبر من شناخته نخواهند شد.^۲ در این روایت، خدای متعال صراحتاً علی علیه السلام را بستر ابتلاء امت و سپس با جمله‌ی آخر او را غربال و سنگ محک امت معرفی می‌نماید.

به راستی، از او سخت تر چه کسی مبتلاء شد!؟

در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم ﴿أَنْتُمْ... الْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ﴾؛ امام باب و بستر امتحان و ابتلاء است. یعنی اراده‌ی خدا بر این قرار گرفته است که امام محکی برای أخذ عیار ایمان باشد!

۱. امالی للطوسی، ص: ۳۴۳. التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین، ص:

۵۴۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۹۲. الیقین باختصاص مولانا علی

علیه السلام بامرة المؤمنین، ص: ۱۵۹.

۲. همان.

چه سکوت سختی! چه استخوان‌هایی که راه گلوی او را نبستند! چه خارهایی که در چشم او فرو نرفتند! چه سخت امتحان شد علی علیه السلام! او علیه السلام هم خود امتحان شد، هم امت با او علیه السلام امتحان شدند؛ امت غربال شد و غربال شد؛ تا آنجا که فرمودند: ﴿ارْتَدَّ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ ص إِلَّا ثَلَاثَةً نَقَرَ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرَّ الْعِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ لَحِقُوا بَعْدُ﴾؛^۱ بعد از نبی همه‌ی امت مرتد شدند؛ به غیر از سه نفر! مقداد، ابوذر و سلمان، بعد از مدتی مردم فهمیدند و ملحق شدند.

این است امتحان امامت؛ دشوار است، بسیار دشوار؛

ممکن است همه غربال شوند به غیر از سه نفر!

امتحانات الهی انسان را رشد می‌دهند؛ به شرط قبولی در آنها انسان را می‌سازند و به درجات بالاتری از ایمان می‌رسانند. همین رشد در امتحان باعث می‌شود شدت ابتلاء نیز رشد کند، تا به حد‌اعلای سختی یا همان درجه‌ی امتحان با امام علیه السلام برسد. یقیناً تمام امتحانات انسان، عرصه‌ی تمرین و آمادگی است برای بزرگ‌ترین بستر امتحان بشریت، که همان امتحان با

۱. الکافی، ج ۸، ص: ۲۴۵، ح ۳۴۱. الإختصاص، ص: ۶. اختیار معرفة الرجال،

امام خواهد بود.

امتحان در بستر امام، زاده‌ی معیت امام است. هر کس که قرار است همراه امام باشد و در سفینه نجات جای بگیرد، باید محک بخورد و در صورت لزوم غربال شود. اصلاً فلسفه‌ی تمام امتحانات انسان، آمادگی برای معیت با امام است.

إشکال؛ امام برای همه باب امتحان است.

جواب؛ ابتلاء مقصود ما، ابتلاءاتی اعم از رد و قبولی اصل امامت است!

برای غیر مأموم صرفاً رد و قبول امامت مطرح است، اما برای مأموم ابتلائاتی فراتر، برای به چالش کشیدن و معیر نمودن معیت امام مقدر خواهد شد!

ارتباط امتحان الهی و معیت امام

تعیین کننده‌ترین عامل شدت و نوع امتحان بشر، ایمان است، چنانچه در روایات ائمه علیهم‌السلام به این مطلب اشاره شده است.^۱ ارتباط ایمان و بلاء به شکلی رابطه‌ی لازم و ملزوم است؛ به طوری که لازمه‌ی ازدیاد ایمان در وجود مومن، ابتلاء اوست. هر چقدر بر مرتبه‌ی ایمان در وجود بشر افزوده شود، بر شدت ابتلاء او نیز افزوده خواهد شد.

۱. الْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفْتِي الْمِيزَانِ، كَلَّمَا زَيْدٌ فِي إِيْمَانِهِ زَيْدٌ فِي بَلَاءِهِ؛ التَّمْحِيصُ، ص: ۳۱. تحف العقول، ص: ۴۰۸. امالی الطوسی، ص: ۶۳۱ و ۸۱۱. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص: ۲۴۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص: ۴۳۷.

اگر در تاریخ و احوال امت‌های مختلف تورق و تحقیق کنیم، این مطلب به وضوح نمایان است که همیشه افراد و امت‌هایی که از حیث اعمال و رفتار به خدا نزدیک‌تر بودند، بیشتر دشواری می‌دیدند. ایمان دُرّ گرانبهایی است که مؤونه‌ی آن تزکیه‌ی نفس است، و بلاء، نفس را از غبار گناه پاک و مطهر می‌سازد؛ ﴿لَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ فِي جَسَدِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ حَتَّىٰ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَىٰ وَ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ﴾.^۱ به دلیل ارتباط ایمان و ابتلاء است که انبیاء سخت‌ترین و شدیدترین بلاها را متحمل می‌شوند؛ (مَا أُودِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُودِيَتْ)؛^۲ لذا پیامبر اکرم ﷺ که برترین مقام تقرب را دارد، از همه بیشتر رنج و بلا خواهد کشید.

مؤونه‌ی ایمان
تزکیه‌ی نفس است
و تزکیه از جانب
ابتلائات الهی ثمر
می‌دهد

ایمان یعنی معرفت علمی و عملی به خداوند عز و جل؛ این معرفت، در وجود امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام مستقیماً از خداوند متعال و با علم حضوری أخذ می‌شود؛ چرا که او محل نزول وحی و مسیر آمد و شد ملائکه است.^۳

ایمان یعنی معرفت
علمی و عملی به
خداوند متعال

۱. جامع الأخبار، ج ۱، ص: ۱۳۳. مسکن الفواد عند فقد أحبة و الأولاد،

ج ۱، ص: ۲۱.

۲. مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَام، ج ۳، ص ۲۴۷. كشف الغمة في معرفة

الأئمة عَلَيْهِمُ السَّلَام، ج ۲، ص: ۵۳۷.

۳. و مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَحْبِطِ الْوَحْيِ؛ زیارت جامعه کبیره.

اما أخذ ایمان در وجود غیر امام، به صورت اکتسابی از وجود امام است؛ چرا که امام الگو و نمونه‌ی کامل ایمان خداوند است^۱ و به منظور تعلیم معرفت و تربیت ایمان فرستاده شده است.^۲ بنابراین، هر اندازه که انسان این معارف را از امام اخذ نماید و خود را تحت آموزه‌های او تربیت نماید، به همان مقدار نیز صاحب ایمان خواهد بود.

با تفاسیر گذشته، در نظام ولایت امام، تشبیه و تقریب معرفت و عمل انسان به معرفت و عمل امام، عیار ایمان او را مشخص می‌کند؛ به بیان دیگر، معیت امام، همان ایمان مأموم است؛ فلذا هر اندازه معیت مأموم رشد نماید، شدت ابتلائات او نیز بیشتر خواهد شد.^۳ تمام افرادی که قرار است همراه امام باشند و

معیت امام همان
ایمان مأموم است

۱. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ

أَيَّامَ الْآخِرَةِ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾؛ أحزاب، ۲۱.

۲. ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَبَيِّنْ لَهُمْ مَا كَانُوا مِن قَبْلُ

لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ آل عمران، ۱۶۴.

۳. المؤمن من مثل كفتي الميزان، كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه؛ التمهيد، ص: ۳۱. تحف العقول، ص: ۴۰۸. امالی الطوسي، ص: ۶۳۱ و ۸۱۱. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص: ۲۴۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص: ۴۳۷.

در معیت او رشد کنند، یقیناً مبتلاء می‌شوند، چه بسا
ابتلائی که برای آنان مقدر می‌شود، از حیث شدت از
باقی امت جان فرساتر و سخت‌تر قلمداد شود.

۴

معیت و رشد

مفهوم شناسی رشد

ماده‌ی رشد، در لغت عرب در دو وزن ثلاثی مجرد استعمال شده است. وزن اول «رَشَدَ يَرشُدُ» می‌باشد که دارای مصدر رُشِد است و از لحاظ معنایی نقیض غی^۱ قرار دارد.^۲ وزن دوم این ماده «رَشِدَ يَرشُدُ» می‌باشد که دارای مصدر رَشِد بوده و معنای آن نقیض ضلال^۳ قلمداد می‌شود.^۴

ابن فارس در معنای رشد می‌نویسد: الرء و الشین و مقائیس اللغة

۱. به معنای گمراهی است اما اصل این گمراهی فساد است؛ الفروق فی اللغة، الفرق بین الغی و الضلال.

۲. کتاب العین. المحيط فی اللغة، ماده رشد.

۳. به معنای خروج شیء از مسیری که حق اوست به کار می‌رود، معجم مقائیس اللغة، ماده ضلل.

۴. کتاب العین. المحيط فی اللغة، ماده رشد.

الذال أصلٌ واحدٌ يدلُّ على استقامة الطريق؛ مادهی رشد بر استقامت در راه، دلالت می‌کند.^۱ ظاهراً مراد ابن فارس از طریق، طریق حق است؛ چرا که در ادامه، رشد را در مقابل گمراهی معرفی می‌نماید.

مفردات ألفاظ القرآن
راغب إصفهانی می‌نویسد: رشد در معنای هدایت نیز استعمال می‌شود.^۲

أساس البلاغة
زمخشری در معجم خود، رشد را به این عبارت تعبیر می‌نماید: و هو یمشي على الطريق الأمد الأرشد؛ رشد یعنی گام نهادن و حرکت در راهی استوار و محکم.^۳

مجمع البحرين
طریحی در معجم خود چنین می‌نویسد: الرُّشْدُ هو خلاف العمى و الضلال، و فسر بإصابة الحق؛ رشد مخالف کوری و گمراهی است و به رسیدن و دست یابی بر حقیقت، تفسیر می‌شود.^۴ ظاهراً منظور جناب طریحی از کوری در عبارت یاد شده، نابینایی و ناتوانی در پیدا کردن و پیمودن راه است. وی در ادامه، حقیقت بودن راه را در مفهوم رشد قید می‌نماید.

۱. معجم المقائیس اللغة، ماده رشد.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ماده رشد.

۳. أساس البلاغة، ماده رشد.

۴. مجمع البحرين، ماده رشد.

با تعابیر ذکر شده در معاجم، در باب معانی ماده رشد، اگر بخواهیم معنای واحدی را از مجموع این عبارات استنباط کنیم، می‌توان گفت: رشد یعنی حرکت شیء به سمت حقیقت، در راهی استوار و محکم، بگونه‌ای که اگر غیر از آن راه را برود به غی و ضلال، که همان گمراهی است منجر خواهد شد.

تفاوت هدایت‌ورشد

ماده‌ی «هدی» و «رشد» از نظر مفهوم، ارتباط تنگی با یکدیگر دارند؛ به همین جهت در ترجمه و تفهیم مفهوم، بسیار دیده می‌شود که رشد را به هدایت، و راشد را به هادی تعبیر می‌نمایند. این تعبیرات غیر دقیق، در مواقعی که می‌خواهیم عمق عبارت را بشناسیم و حقیقت مراد متکلم را بفهمیم، کار آمد نبوده و صرفاً معنایی نزدیک به مضمون ماده‌ی دیگر را به تصویر می‌کشد.

با توجه به مطالب ذکر شده پیرامون معانی ماده‌ی رشد، دو مفهوم ذکر شده، در عین ارتباط زیادی که با یکدیگر دارند، از هم جدا بوده و متفاوتند.

تفاوت اول

مراد ماده هدی اعم از مقصد حق و باطل است، اما مراد در رشد، فقط مقصد خیر است.

اولاً، در ماده‌ی هدی صرف دلالت و راهنمایی بر راه مراد و مفهوم ماده می‌باشد؛ حال فرقی ندارد آن هدایت و راهنمایی به سمت حقیقت، یا به سمت باطل باشد. بنابراین، دلالت ماده‌ی هدایت، بدون در نظر گرفتن مقصد و نتیجه‌ی آن است؛ یعنی راهنمایی چه بر راه حق باشد، چه راه باطل، این ماده بر آن صدق خواهد کرد. اما در رشد فقط دلالت و راهنمایی بر راه حق مراد از این ماده می‌باشد.^۱

تفاوت دوم

ماده‌ی هدی صرفاً دلالت را شامل می‌شود، اما برای تحقق ماده رشد، پیمودن راه موضوعیت دارد.

دوماً؛ در هدایت، صرف دلالت و راهنمایی باعث تحقق مفهوم این ماده می‌شود، اما در مفهوم رشد، این نکته بسیار حائز اهمیت است که صرف شناخت و شناساندن راه حق مراد از این ماده نمی‌باشد، بلکه حرکت و ترقی برای تحقق مفهوم رشد موضوعیت دارد؛^۲ بنابراین به رکود و سکون در راه حق، ابداً رشد اطلاق نخواهد شد. به بیانی دیگر، انسان اگر به کسی راهی را نشان دهد، چه آن فرد راه را برود، چه راه را نرود، عمل

به رکود در راه حق رشد اطلاق نمی‌شود!

۱. يقال أيضا هداه الى المكروه... و لا يقال أرشده الا الى المحبوب؛ الفروق

فی اللغة، ص ۲۰۳، الفرق بین الهدایة و الإرشاد.

۲. أن الارشاد الى الشيء هو التطريق اليه و التبيين له. و الهدایة هي

التمکن من الوصول اليه؛ همان.

آن رهنما هدایت محسوب می‌شود؛ اما در ماده‌ی رشد، اگر انسان راه درست را به فردی بشناساند، در صورتی که فرد در آن راه قدم نهد، ماده‌ی رشد محقق می‌شود، اگر آن راه را اخذ نکند، این رهنمایی، صرف هدایت محسوب می‌شود، نه رشد.

صفت رشد دهنده‌ی امام

همانگونه که زیارت جامعه کبیره اشاره دارد، یکی از صفات بارز نظام امامت که صفت ذاتی آن محسوب می‌شود، رشد دهنده بودن است.^۱ ﴿يُمِينُهُ رُزْقَ الْوَرَى﴾^۲؛ امام منشأ رشد تمام ذرات جهان است و تک تک ذرات عالم به یمن امام است که روزی خود را دریافت می‌کنند.

راشد بودن امام در معیت او تحقق پیدا می‌کند! به همین دلیل است که قرآن راه رشد را معین می‌داند^۳ و می‌یابد

۱. أَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأِمَّةُ الرَّاشِدُونَ؛ زیارت جامعه کبیره.

۲. فرازی از دعای عدیله کبیر.

۳. ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾؛ سوره بقره، آیه: ۲۵۶.

دستور تمسک به ﴿عُرْوَةُ الْوُثْقَى﴾^۱ را صادر می‌کند؛ چرا که امام همان ریسمان محکم الهی است^۲ که تمسک به او انسان را رشد خواهد داد.

امام مجرای ماهیت رشد است، نه آنکه صرفاً مجرای مصادیق رشد باشد. رشدی که امام آن را محقق می‌نماید رشد ظرفیت وجودی انسان است؛ بنابراین، انسان به دلیل توسعه‌ای که در وجودش پدیدار شده است، در تمام ابعاد فردی و اجتماعی می‌تواند رشد خود را از امام أخذ نماید.

۱. ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطُّغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه: ۲۵۶.
 ۲. احادیث دال بر این مطلب بسیار است: الکافی، ج ۴، ص: ۵۷۰، ۵۷۳؛ ج ۸، ص: ۱۲۴؛ ج ۹، ص: ۲۷۰، ۲۹۶، ۳۰۲؛ ج ۱۵، ص: ۳۰۱. تفسیر فرات الکوفی، ص: ۱۵۵، ۱۷۹، ۳۰۷، ۳۷۲، ۳۷۳. المسترشد فی إمامة علی ابن ابی طالب علیه السلام، ص: ۴۰۴. هداية الكبرى، ص: ۴۳۲. الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص: ۳۶. تحف العقول، ص: ۴۱۶. شرح الأخبار فی فضائل الأمة الأطهار عليهم السلام، ج ۱، ص: ۲۴۰. کامل الزیارات، ص: ۲۰۲، ۳۱۷. أمالی للصدوق، ص: ۳۱، ۳۹. الخصال، ج ۲، ص: ۴۳۲، ۴۷۹. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص: ۵۵؛ ج ۲، ص: ۵۸، ۱۲۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۰۲؛ ج ۲، ص: ۳۳۷. أمالی للمفید، ص: ۱۱۰. أمالی للطوسی، ص: ۳۵۱، ۷۷۵. بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، ص: ۱۵۳. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الظاهرة عليهم السلام، ص: ۴۳۲، ۶۶۲، ۸۳۲، ۸۳۳. إثبات الهداة با النصوص و المعجزات، ج ۲، ص: ۴۷، ۵۷، ۵۸، ۱۳۲، ۲۱۶، ۳۳۳؛ ج ۳، ص: ۵۴، ۱۳۸، ۱۷۷، ۲۴۶، ۲۶۳.

انحصار رشد در ولایت الهیه

هر شهری دروازه‌ای دارد که باید برای ورود به شهر از آن دروازه عبور نمود. هر خانه بایی دارد که راه ورود به خانه را تعیین می‌کند. انسان نیز برای ورود به منطقه‌ی رشد و شکوفا شدن، باید از دربی وارد بشود که رشد دهنده، آن را دروازه و شرط بهره‌برداری از رشد و شکوفایی قرار داده است.

تنها مجرای اتصال عالم وجود به مبداء هستی بخش، امام است؛ **الْوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ**؛^۱ اصلاً نمی‌توان تصور نمود از وجود بسیط و واحد، دو صادر شود؛ لذا اقتضای ذات اقدس إله صدور واحد است که یک واسطه‌ی فیض کامل، در پرتو سنخیت علت و معلول خلق نماید و مراد از سنخیت، سنخیت در لازمانی و لامکانی، علم و قدرت و صفات الهیه است؛ لذا در حدیث اولین صادر از خالق هستی، نور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ **پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است** اولین صادره نور است^۲ که از نور آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خلق تمام به جز او

۱. برای مطالعه در باب قاعده **الْوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ** به کتاب قواعد کلی فلسفی در فلسفه‌ی اسلامی، ج ۱، ص: ۴۵۱ رجوع نمائید.
۲. **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي**؛ این روایت از طرق دیگری نیز با الفاظی همچون: عقل، قلم، ماء، روح و... به جای لفظ «نوری» وارد شده است

نشأت گرفته است.^۱ حال ممکن است کسی اشکال کند

که یکدیگر را نفی نخواهند کرد؛ چرا که اولین خلق خداوند متعال حقیقت نوری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و هر کدام از این روایات صفتی از این حقیقت نوری را بیان میکنند. به واسطه ی اینکه این حقیقت به اذن خدا مجرای تدبیر و اداره جهان است آن را عقل خطاب نمود و به واسطه ی اینکه نقوش علوم و کائنات در لوح محفوظ به دست اوست آن را قلم خطاب نمود و به واسطه ی اینکه اولین حلقه در سلسله ی هستی بخش های وجود قرار دارد آن را آب خطاب نمود؛ چرا که همه چیز زنده از آب است و به واسطه اینکه این حقیقت را از روح خود خلق نمود آن را روح خطاب نموده است. مستندات حدیث: تفسیر القمی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۷. الکافی، ج ۱، ص: ۴۴۲؛ ج ۲، ص: ۴۴۳؛ **أَوَّلُ مَا خَلَقَ خَلْقَ مُحَمَّدًا ص وَ عِزَّتُهُ الْهُدَاةُ الْمُهْتَدِينَ**. غرر الأخبار، ص: ۱۹۵، ۴۲۲، ۴۳۶؛ نور نبیک. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص: ۹۹. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص: ۱۹؛ **أَوَّلُ مَا خَلَقَ خَلْقَ مُحَمَّدًا ص وَ عِزَّتُهُ الْهُدَاةُ الْمُهْتَدِينَ**. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص: ۳۱؛ ج ۲، ص: ۱۲۱؛ ج ۲، ص: ۳۴۹. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۵، ص: ۱۹۶؛ **أَوَّلُ مَا خَلَقَ خَلْقَ مُحَمَّدًا ص وَ عِزَّتُهُ الْهُدَاةُ الْمُهْتَدِينَ**. بحار الأنوار، ج ۱، ص: ۹۷، ۱۰۵؛ ج ۱۵، ص: ۲۴؛ ج ۲۵، ص: ۲۲؛ ج ۵۴، ص: ۱۷۰. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص: ۲۵؛ ج ۵۴، ص: ۱۹۷؛ **أَوَّلُ مَا خَلَقَ خَلْقَ مُحَمَّدًا ص وَ عِزَّتُهُ الْهُدَاةُ الْمُهْتَدِينَ**.

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُنْشِئَ الصَّنْعَةَ فَتَقَى نُورِي وَ خَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛** یعنی زمانی که خدای متعال اراده نمود که خلق کند، نور مرا از نور خودش خلق نمود و از نور من آسمان ها و زمین را خلق نمود؛ تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة علیهم السلام، ص:

امام وجودی
بالاستقلال از خدا
ندارد

که این کفر است و با توحید خدا منافات دارد و غلو در شأن اهل بیت علیهم السلام است! در جواب می گوئیم: امام وجودش با الاستقلال نیست و تمام وجود خود را از خدا دارد؛ فلذا خود وجود این سنخیت با اراده حضرت احد، وجود بخشی شده است! این موضوع منافاتی با توحید نخواهد داشت؛ چرا که در باب فطرت فرمودند: ﴿هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى اللَّهِ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ﴾.^۱ این یعنی ولایت الهیه همان توحید خداست و بدون آن توحید تحقق نخواهد یافت!

۵۹۲. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص: ۷۳. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال، ج ۱۱، ص: ۷۴ و ج ۱۷، ص: ۶.

قال علی ابن ابی طالب علیه السلام: خَلَقَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ ص جَوْهَرَةً وَ قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ فَنَظَرَ إِلَى الْقِسْمِ الْأَوَّلِ بِعَيْنِ الْهَيْبَةِ فَصَارَ مَاءً عَذْبًا وَ نَظَرَ إِلَى الْقِسْمِ الثَّانِي بِعَيْنِ الشَّقَقَةِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشِ وَ خَلَقَ مِنْ نُورِهِ الْكُرْسِيِّ وَ اللَّوْحِ ثُمَّ خَلَقَ مِنْ نُورِ اللَّوْحِ الْقَلَمَ؛ خداوند متعال از نور محمد صلی الله علیه و آله جوهری را خلق کرد و آن را دو قسم نمود. با نگاهی هیبت‌وار به قسم اول نگاه نمود و از او آب گوارا را خلق نمود و به قسم دوم نظر رحمتی افکند و از آن نور، عرش را خلق نمود و از نور عرش کرسی و لوح را خلق نمود و از نور لوح قلم را خلق نمود؛ الأنوار و مفتاح السرور و الأفكار فی مولد النبی المختار، ج ۲، ص: ۸.

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۳۴۴. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۰، ص: ۱۹۸. بحار الأنوار، ج ۳، ص: ۲۷۷. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص: ۱۰۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص: ۱۸۳.

در سلسله‌ی هستی بخش‌های عالم، اولین حلقه و حیاتی‌ترین مجرا در مجاری فیض الهی، وجود ولایت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ ﴿أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي﴾؛^۱ و با

۱. این روایت از طرق دیگری نیز با الفاظی همچون: عقل، قلم، ماء، روح و... به جای لفظ «نوری» وارد شده است که یکدیگر را نفی نخواهند کرد؛ چرا که اولین خلق خداوند متعال حقیقت نوری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و هر کدام از این روایات صفتی از این حقیقت نوری را بیان میکنند. به واسطه‌ی اینکه این حقیقت به اذن خدا مجرای تدبیر و اداره جهان است آن را عقل خطاب نمود و به واسطه‌ی اینکه نقوش علوم و کائنات در لوح محفوظ به دست اوست آن را قلم خطاب نمود و به واسطه‌ی اینکه اولین حلقه در سلسله‌ی هستی بخش‌های وجود قرار دارد آن را آب خطاب نمود؛ چرا که همه چیز زنده از آب است و به واسطه‌ی اینکه این حقیقت را از روح خود خلق نمود آن را روح خطاب نموده است. مستندات حدیث: تفسیر القمی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۷. الکافی، ج ۱، ص: ۴۴۲؛ ج ۲، ص: ۴۴۳. فیہ: ۴۴۳. **أَوَّلُ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَ وَ عِرَّتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ**. غرر الأخبار، ص: ۱۹۵، ۴۲۲، ۴۲۶. فیہ: نور نبیک. عوالی اللالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص: ۹۹. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آلہ الأطهار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج ۱، ص: ۱۹. فیہ: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَ وَ عِرَّتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ**. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج ۱، ص: ۳۱؛ ج ۲، ص: ۱۲۱؛ ج ۲، ص: ۳۴۹. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج ۵، ص: ۱۹۶. فیہ: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَ وَ عِرَّتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ**. بحار الأنوار، ج ۱، ص: ۹۷، ۱۰۵؛ ج ۱۵، ص: ۲۴؛ ج ۲۵، ص: ۲۲؛ ج ۵۴، ص: ۱۷۰. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص: ۲۵؛ ج ۵۴، ص: ۱۹۷. فیہ: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَ وَ عِرَّتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ**.

توجه به قاعده‌ی الواحد لا یصدُرُ عنهُ إلا الواحد، مجرا یا همان واسطه‌ی فیض اول، واحد خواهد بود؛ لذا تنها عامل رشد و تنها راشد دنیا نظام ولایت الهیه‌ی امام است؛ فلذا اصلاً، عقلاً ممکن نیست که رشد در جایی به غیر از معیت این خاندان علیهم‌السلام پیدا شود؛ بلکه اگر خلاف این مطلب را قبول کنیم، نتیجه‌ی این عقیده‌ی ما، موجودیت دو خدا را می‌طلبد، که این شرک و منافی با توحید خدای علی حکیم خواهد بود!

در احادیثی نیز فرموده‌اند: ﴿أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقَ أَرْوَاحِنَا فَأَنْطَقَنَا بِتَوْحِيدِهِ وَتَحْمِيدِهِ﴾^۱ و این منافات با روایت قبل ندارد و دلالت بر کثرت مجاری اولیه نخواهد کرد؛ چرا که این حدیث دلالت بر عدم ترتب خلقت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر خلقت اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌کند؛ بلکه در روایات دیگر به صراحت به این ترتب اشاره شده و نور اهل بیت علیهم‌السلام از وجود ایشان نشأت

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص: ۵. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة علیهم‌السلام، ص: ۸۳۵. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ج ۱، ص: ۱۰؛ ج ۲، ص: ۳۹۸. الإنصاف علی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص: ۳۱۷. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص: ۴۴۵؛ ج ۲۶، ص: ۳۳۵؛ ج ۵۴، ص: ۵۸.

گرفته است؛ ﴿أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيٍّ﴾؛^۱
 لذا اولین مخلوق عالم وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ بوده و تمام عالم مشتق از نور ایشانند. این اشتقاق، نه آنکه اشتقاقی صرف برخورداری عالم از نور وجودی آنها؛ باشد؛ نه! بلکه به این معناست که این بزرگواران در سلسله‌ی علل هستی بخش عالم قرار دارند^۲ و به اذن خدا علت ثانویه‌ی خلق عالم محسوب می‌شوند؛ ﴿نَحْنُ صَائِعُ رَبَّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَائِعُنَا﴾.^۳ قلم اینجا رسید و سر بشکست!^۴

تنها امام آن دربی است که خداوند حکیم او را به عنوان شرط و دروازه‌ی رشد معین نموده و زمام تمام امور هدایت و رشد را به وی عطا نموده است و او را

۱. بحار الأنوار، ج ۵۴، ص: ۱۷۰.

۲. در این سلسله، فقط خدا علت بالذات است و غیر او، علل ناقصی هستند که این علیت را از خدای منان دریافت نموده و در طول علیت خدای علی حکیم قرار دارند.

۳. الغيبة للطوسی، ص: ۲۸۵. الإحتجاج علی أهل اللجاج للطبرسی، ج ۲، ص: ۴۶۷. منتخب الأنوار المضية فی ذکر قائم الحجة ۷، ص: ۱۱۹. الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم، ج ۲، ص: ۲۳۵. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، ج ۱، ص: ۳۸۹. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص: ۱۷۸. سفينة البحار، ج ۸، ص: ۵۵۲.

۴. مصرعی از جناب خاقانی.

مجرای تربیت و شکوفایی قرار داده است ﴿أَشْهَدُ أَنْتُمْ الْأُمَّةَ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُونَ﴾.^۱ وقتی می گوئیم امام مجرای رشد است، یعنی اگر خود را در شریان نظام ولایت امام قرار دادیم و إرادة کردیم که ولایت امام که همان ولایت خداست در وجود ما جاری شود، آنگاه یقیناً رشد حاصل خواهد شد.

امام فیضی عام و فراگیر است

نظام ولایت امام و واسطه‌ی فیض بودن او شامل تمام خلقت، اعم از مومن و ملحد است؛ چرا که تنها به واسطه‌ی او تمام خلقت متصل به مبدأ هستی بخش می‌شود؛ اگر نباشد نه ملحد بلکه تمام خلقت معدوم خواهد شد. اما با اینکه ارتزاق خلقت از مجرای امام صورت می‌گیرد، برخی از ارتزاقات صرفاً برای مومن است و ملحد از آنها بهره‌ای نخواهد برد. یکی از آن ارتزاقات رشد و شکوفایی روح است که انسان را از حیوان متمایز می‌کند. این مطلب بیانگر این نیست که امام برخی فیوضات را از ملحد دریغ می‌کند، نه! عموم خلقت محل حلول ولایت خدا از مجرای امامند، اما در واقع، حقیقت وجود ملحد و ظرفیت وجودی اوست که از دریافت بسیاری از مراتب رشد عاجز است. به عبارتی

فیوضات امام بی کف و دریغ است

۱. زیارت جامعه کبیره.

دیگر ملحد با رفتارات خود، این ظرفیت را در وجودش ایجاد نمی‌کند که بتواند رشد امام را قبول کند و به تعالی برسد؛ معدن طلا ممکن است در اختیار همگان باشد اما به راستی تمام افراد نمی‌توانند از دل سنگ، به طلای معیر دست پیدا کنند، بلکه به دست آوردن طلا مستلزم آموختن دانش استخراج می‌باشد. امام نیز فیض مطلق است و همانند چشمه‌ای که دائماً می‌جوشد، رحمت خدا از وجود او سرازیر می‌شود؛ مادامی که چشمه، چشمه می‌گویند که آب از آن بجوشد؛ در غیر این صورت آن حفره‌ی خالی از جوشش آب، چشمه نخواهد بود. مجرای فیض بودن امام جزوی از ذات اوست که اگر این صفت دائماً از او صادر نشود ذات او دچار تغییر خواهد شد، و در آنی، دیگر امام نخواهد بود! پس علی‌الیقین، هیچ فیضی از ناحیه‌ی امام دریغ نخواهد شد؛ بلکه این ملحد است که ظرفیت وجودی خود را به اندازه‌ی محدود نموده است که نمی‌تواند مشمول رشد دهندگی امام قرار بگیرد.

در مقابل نظام ولایت امام، دستگاه کفر نیز همواره دارای پیشرفت است. همانگونه که دستگاه امامت و هدایت گسترده‌تر می‌شود و به مرور زمان به نبوغ

دستگاه کفر هم
سعه می‌یابد

متعالیه می‌رسد، دستگاه شیطان نیز مجهزتر شده و سعه پیدا می‌کند. اما رشد این دستگاه در راستای هدایت الهیه نبوده و هر چقدر توسعه پیدا کند پلیدتر و پست‌تر خواهد شد. به همین دلیل، واژه‌ی رشد برای توسعه‌ی این دستگاه واژه‌ی مناسبی نیست، چرا که در رشد بحث تعالی مطرح است نه ضلال!

در این دنیا اگر قرار است رشدی واقع شود، اگر قرار است روحی شکوفا شود، اگر قرار است هدایتی جاری شود، فقط یک باب است که مجرای تعالی انسان تعیین شده است و به انسان این امکان را می‌دهد تا از درجات و لایه‌های مختلف رشد الهیه بهره‌مند شود. نه آنکه کسان دیگری نیز بتوانند مجرای رشد و تعالی باشند ولی معیت اهل بیت علیهم‌السلام قوی‌ترین مسیر رشد باشند نه! وقتی می‌گوئیم امام بستر رشد و ولی تعالی معنوی است، یعنی تمام تعالی و ماهیت رشد از امام نشأت می‌گیرد و خدا اراده کرده است که ماهیت و مطلق رشد در وجود امام واقع شود و فقط او مجرای تعالی خلقت قرار گیرد؛ ﴿مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ﴾؛^۱ در

تمثیل اهل بیت علیهم‌السلام
به کشتی نوح!

۱. الغیبة للنعمانی، ص: ۴۴. إثبات الهداة با النصوص و المعجزات، ج ۲،

ماجرای کشتی نوح، هر کسی که معیت نوح را أخذ نمود، نجات یافت و به تعالی رسید و هر کسی که غیر از معیت او راهی رفت، به هلاکت رسید. به تعبیر این روایت نورانی، تلازم با امام همانند رکوب و بودن در کشتی نوح است؛ یعنی اگر چیزی به غیر از این باشد، منجر به هلاکت خواهد شد!

امام باقر علیه السلام فرمود:

﴿ذُرُوءُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَنْبِيَاءِ وَ رِضَى الرَّحْمَنِ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ إِلَى حَفِيزًا أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَآيَةَ وَ لِيَّ اللَّهُ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بَدَلَالَةً مِنْهُ إِنَّهُ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي تَوَابِهِ وَ لَآ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ أَوْلَيْكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِهِ وَ رَحْمَتِهِ﴾؛^۲

ص: ۱۳۳، ۱۳۶. التعجب من أغلاط العامة في مسائل الإمامة، ج ۱، ص: ۱۵۱. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص: ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۵۵. بشارة المصطفى لشعة المرتضى، ص: ۸۸. الأمالی للطوسی، ص: ۳۴۹، ۷۳۳. دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۶، ص: ۲۶۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۴۷. ۱. سوره النساء، آیه: ۸۰.

۲. زرارہ از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند کہ فرمود مهمترین پایگاه دین

لذا اگر انسان با دلالت امام حرکت نکند، این حرکت در جهت رشد نخواهد بود؛ حتی اگر طبق تعبیر امام علیه السلام، تمام روزها را روزه و شبها را به نماز و تمام روزگار خود را به حج بگذرانند! چون اصلاً جهتی که برای حرکت أخذ نموده غلط خواهد بود.

فرض کنید شخصی می‌خواهد از ایران به مدینه برود و امام را زیارت کند. حال آنکه مدینه در جنوب ایران واقع شده است، او در جاده‌ای مملو از مناظر خوش، به سمت شمال ایران حرکت می‌کند، تا به مدینه برسد!

و قلّه‌ی بلند آن و کلید و راه بسوی پیامبران و رضای خدا همانا اطاعت امام است. پس از شناختن او سپس فرمود: خداوند می‌فرماید مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ تا این قسمت آیه (حفیظاً) توجه داشته باشید. اگر شخصی تمام شب هایش بعبادت و روزها بروزه بگذرد و تمام ثروتش را در راه خدا انفاق نماید و هر سال تا آخر عمر بحج برود ولی آشنا بولایت ولی خدا نباشد که او را دوست بدارد و تمام اعمالش براهنمائی آن امام باشد پاداشی نزد خداوند ندارد، در مقابل اعمالش و نه از اهل ایمان شمرده می‌شود آنهایی که مستضعفند و نیکو کار خداوند بفضل و رحمت خود ایشان را داخل بهشت می‌کند؛ الکافی، ج ۲، ص: ۱۸؛ ج ۳، ص: ۵۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۲۵۹. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۱۳۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص: ۲۶۸. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص: ۲۹۴؛ ج ۶۵، ص: ۳۳۲. المحاسن، ج ۱، ص: ۲۸۶. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۷، ص: ۱۰۸. إثبات الهداة با النصوص و المعجزات، ج ۱، ص: ۱۱۷.

خب یقیناً او هر چقدر بیشتر و تندتر حرکت کند، نه تنها به مدینه نخواهد رسید، بلکه بسیار از هدف خود دورتر خواهد شد!

ولایت الهیه امام نیز همانند آن طریقی است که اگر به جای آن طریقی دیگری أخذ شود، نه تنها تلاش در آن، انسان را به رشد نخواهد رساند، بلکه انسان در آن راهی که همراه امام نیست، بیشتر به سوی هلاکت حرکت خواهد کرد.

در مسئله‌ی رشد، معیت امام موضوعیت دارد. نه آنکه امام راه و وسیله‌ای برای رسیدن به رشد باشد و انسان را به مقصدی که نام آن رشد است برساند؛ بل کسی که به معرفت و حقیقت امام برسد، به کامل‌ترین درجه رشد خود خواهد رسید. ﴿فَإِنَّهُ﴾ ﴿الْحَسِينُ﴾ مَكْتُوبٌ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِصْبَاحِ هَادٍ وَ سَفِينَةِ نَجَاةٍ؛^۱ امام سفینه نجات است، نه آنکه پلی باشد تا ما را به سعادت و رشد برساند. مادامی که انسان سوار این کشتی و در معیت

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۶۴. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۴۰۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۹. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ج ۲، ص: ۳۲۷. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص: ۱۸۴. قصص الأنبياء، ج ۱، ص: ۳۶۱.

این سفینه‌ی نجات باشد، در بستر رشد خواهد بود و از تمام امواج تکان دهنده و ویران کننده‌ی ایمان دور خواهد ماند. معیت امام راه رسیدن به جایی به نام رشد نیست، بلکه بستر و منطقه‌ی رشد است و انسان مادامی که در معیت امام است، یقیناً لحظه به لحظه شکوفا خواهد شد؛ البته معیت نه صرف معیت ظاهری، بل به معنای اینکه در تمام ابعاد و شؤونات زندگی امام، تفکر و رفتار، او را عالمانه و فقیهانه همراهی کند.

آیا خود امام هم رشد می‌کند؟

اینکه مقام اهل بیت علیهم‌السلام مقامی فوق ادراک بشر است، امری مسلم است. ایشان أعظم کائناتند و رسیدن به مقام آنها، فهم مقام آنها و درک درجات آنها از عهده‌ی غیر خدا خارج است. علی علیه‌السلام را فقط نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شناخت و خداوند علی حکیم؛ ﴿يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ وَ لَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ وَ لَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا﴾^۱.

تنها علی شناس عالم
خداست!

۱. مختصر البصائر، ص: ۳۳۶. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة علیهم‌السلام، ص: ۱۴۵ و ۲۲۷. مدينة المعاجز الأمة الإثنی عشر، ج ۲،

با این حال، مقام ایشان منتهای کمال نبوده و هیچگاه نمی‌توان این ادعا را نمود؛ چرا که کمال یعنی تقرب به ذات مقدس الهی و این تقرب به ذات نامحدود است؛ چرا که ذات خدای متعال لایتناهی است.

در عالم، رشد، حد توقف و منتهی ندارد. تمام ذرات عالم در حرکتند و به سمت تعالی و رشد قدم می‌گذارند. امام نیز با آن شأن عظیم و لایدرک، به سمت تعالی حرکت می‌نماید؛ اما رشد امام با رشد سایر مخلوقات متفاوت است! تمام مخلوقات با رشد، نواقص خود را تکمیل می‌نمایند، اما امام با رشد، به تعالی و تقرب می‌رسد! امام کامل است و تکمیل نواقص در وجود او متصور نیست. این که می‌گوئیم امام نیز رشد می‌کند، از حیث این است که تقرب و نزدیکی به ذات لایتناهی خداوند علی حکیم، حد توقف ندارد؛ چرا که انتها برای محدود است و خدا نامحدود.

این مطلب که امام در حال رشد می‌باشد،

ص: ۴۳۹، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص: ۱۴۸. در مضمون این حدیث، حدیثی را ابن شهر آشوب نیز نقل نموده است: يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرِكَ وَ مَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِي؛ مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص: ۲۶۸.

پشتوانه‌ای چون کلام معصوم را دارد و غیر قابل انکار است. امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه‌ای برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین دعا فرمود که:

﴿صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَنَبِيِّكَ صَلَاةً نَامِيَةً زَاكِيَةً تَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتَهُ وَتُبَيِّنُ بِهَا فَضْلَهُ﴾^۱

این خطبه‌ی منوره بیانگر این است که رشد و سعه‌ی وجودی، برای وجود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز جاری بوده و ایشان نیز به سمت تعالی در حرکت‌اند.

در باب علم امام، روایاتی وجود دارند که دلالت بر ازدیاد علم امام می‌کنند و صراحتاً به رشد ایشان اشاره دارند؛ ﴿لَوْلَا أَنَا نَزَدًا لَأَنْفَدْنَا﴾^۲

این که علم ایشان افزوده می‌شود، منافاتی با ﴿خُزَّانَ الْعِلْمِ﴾^۳ بودن ایشان ندارد. ایشان فرمودند: ﴿إِنِّي

۱. یعنی: خداوندا درود فرست بر محمد، بنده و رسول و پیامبرت؛ درودی رشد دهنده و پاک گرداننده که به وسیله‌ی آن درجه و جایگاهش بالا رود و فضلش آشکار بشود؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۴۳۲.
پاک کننده در این عبارت به این معنا نیست که ایشان نعوذ بالله در حال حاضر این پاکی را ندارند! منظور ارتقاء درجه‌ی ایشان است در این مفهوم...

۲. یعنی: اگر ما رشد نکنیم، از بین می‌رویم؛ الکافی، ج ۱، ص: ۲۵۴.

۳. زیارت جامعه‌ی کبیره.

لَأَعْلَمُ... مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ^۱، و همین است و جز این هم نیست .

ممکن است کسی سوال کند: اینکه علم ایشان ﷺ زیاد می‌شود، بنابراین نسبت به موضوعاتی جهل دارند؛ اگر عالم به ما کان و ما یکون هستند، چرا باید علم آنان زیاد شود؟!

در جواب می‌گوئیم: علم اهل بیت ﷺ، علم به معلومات و موجودات است! اصلا علم یعنی کسی از یک واقع خارجی و موجود آگاه باشد. یعنی در هر لحظه به هر آنچه که موجودیت دارد، عالمند. خداوند متعال هر لحظه در حال خلقت است و هر آن، مخلوق تازه‌ای را خلق می‌نماید که تا آن لحظه موجودیت نداشته است؛ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا تَنْقُضِي عَجَابُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ﴾^۲؛ لذا هر لحظه

۱. یعنی من هر آنچه بود و هر آنچه هست را می‌دانم؛ کامل روایت: سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ قَالَ ثُمَّ مَكَتْ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ؛ الكافی، ج ۱، ص: ۲۶۱.

۲. یعنی: حمد و ستایش از آن کسی است که نمی‌میرد و عجائبش تمام

دایره‌ی وجود گسترش میابد و به همان میزان علم اهل بیت علیهم‌السلام نیز در حال توسعه و رشد می‌باشد.

۵

معیت و معرفت

مفهوم شناسی معرفت

معرفت از ماده «عرف» می‌باشد. این ماده دارای دو مصدر عُرف و مَعْرِقَة است که مصدر عُرف به معنای تتابع و به هم پیوستگی اجزاء^۱ و مَعْرِقَة به معنای طمأنینه و آرامش^۲ دلالت دارد. برخی نیز آن را دال بر علم^۳ می‌دانند؛ وجه تسمیه علم و شناخت به معرفت به این دلیل است که شناخت پدیده‌ها، باعث ایجاد آرامش نسبت به آن‌ها می‌شود؛^۴ لذا این حال علم و شناخت را معرفت نامیده‌اند.

۱. معجم المقائیس اللغة. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده عرف.

۲. معجم المقائیس اللغة. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده عرف.

۳. لسان العرب، ماده عرف.

۴. معجم المقائیس اللغة. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده عرف.

مفردات ألفاظ القرآن

راغب اصفهانی نیز در تعریف معرفت می‌نویسد:
معرفت و عرفان، به معنای إدراک چیزی با تفکر و تدبیر
در آثار آن است.^۱

تفاوت معرفت و علم

درست است که برخی از دانشمندان لغت معرفت را
به علم تعبیر نموده‌اند،^۲ اما این یک تعبیر بدوی است و
با تعمق در معانی این دو ماده، تفاوت آنها روشن خواهد
شد.

علم اعم از معرفت است و رابطه‌ی این دو مفهوم
عموم و خصوص مطلق می‌باشد؛ به عبارت دیگر، هر
معرفتی علم است، ولی هر علمی معرفت نخواهد بود.
عسکری در وجه افتراق معرفت و علم می‌نویسد:
معرفت اخص از علم است، چرا که معرفت به معنای
علم به خود شیء به صورت مفصل است، در صورتی

علم اعم از معرفت
است

الفروق فی اللغة

۱. المَعْرِفَةُ و العِرْفَانُ: إدراك الشيء بتفكير و تدبیر لأثره؛ مفردات الفاظ

القرآن الکریم، ماده عرف.

۲. لسان العرب، ماده عرف.

که علم می‌تواند هم مجمل باشد هم مفصل.^۱
 کتاب التحقیق همین وجه افتراق را با مقید کردن
 به عبارت: «فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ تَمَيِّزُ الشَّيْءِ عَمَّا سِوَاهُ» ذکر می‌کند
 و می‌نویسد: معرفت یعنی اطلاع پیدا کردن بر شیء و
 تمییز دادن آن از غیر خودش، به همراه علم پیدا کردن
 به خصوصیات و آثار آن.^۲

در معرفت بر خلاف علم، شناخت شیء از
 خصوصیات و آثار آن حاصل می‌شود، و ذات آن اثری در
 تحصیل شناخت ندارد؛ لذا در باب شناخت خدای علی
 حکیم، بنا بر این دلیل که این شناخت از آثار او نشأت
 میابد، ماده عرف به کار گرفته می‌شود، نه ماده علم؛
 ﴿عَرِفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَظَائِمِ﴾.^۳

معرفت در مقابل و نقیض انکار، و علم نقیض جهل
 است.^۴ لذا یکی دیگر از تفاوت‌های معرفت و علم این
 است که در ماده معرفت، قلب، شناخت حاصل شده را

۱. أن المعرفة أخص من العلم لأنها علم بعين الشيء مفصلا عما سواه،
 والعلم يكون مجملا و مفصلا: الفروق في اللغة، الفرق بين العلم و
 المعرفة.

۲. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده عرف.

۳. نهج البلاغة، حکمت: ۲۵۰، بحار الأنوار، ج ۵، ص: ۱۹۷.

۴. مفردات ألفاظ القرآن، ماده عرف.

تصدیق می‌کند، ولی در ماده‌ی علم، شیئی که به آن علم حاصل شده، گرچه معلوم واقع شده باشد، ممکن است تصدیق نشود؛ به بیانی دیگر، تحقق ماده معرفت، علاوه بر شروط ماقبل، در گرو تصدیق قلب به معلوم خواهد بود. لذا مفهوم معرفت امام این است که انسان امام را به وسیله‌ی خصوصیات و اثرات وی بشناسد و با زدودن انکار از قلب به مقام تصدیق قلبی او دست پیدا کند.

جایگاه معرفت امام در معیت

اگر بخواهیم حق مطلب جایگاه معرفت امام را ادا کنیم، می‌توان ذیل این عنوان کتاب‌های فراوانی نوشت؛ چرا که به گواهی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمام دین معرفت امام است؛ ایشان فرمود: ﴿مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً﴾^۱. این روایت نورانی، تمام

تمام دین معرفت
امام است

۱. مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۱، ص: ۵۴۲. و با عبارت لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ در: الکافی، ج ۲، ص: ۱۹ و ج ۳، ص: ۵۸. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج ۷، ص: ۱۰۹ و ۱۱۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص: ۵۰۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۱۱۳. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص: ۸۹

أهمیت معرفت امام را در خود جای داده است. ما برای فهم این روایت عظیم الشان به دو مقدمه نیاز داریم که ابتداءً به آنها می‌پردازیم:

مقدمه اول: عصر جاهلیتی که در آن مرگ

جاهلیت اتفاق می‌افتاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در این روایت به آن اشاره نموده‌اند، به دوران قبل از بعثت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطلاق می‌شود. در این دوران، بشر بدون اعتقاد به توحید و یکتاپرستی در کفر و ضلالت غوطه ور بود و بدیهی است که زندگی ضلال به مرگ جهالت نیز منتهی می‌شود. به بیان دیگر، عصر جاهلیت یعنی عصری که رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن جاری نبود و مردم به مرگ کفر از دنیا می‌رفتند!

مقدمه دوم: تمام انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام، بلا استثناء، بشارت

آمدن پیامبری به نام أحمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جاری شدن حکومت وی را به امت خویش داده‌اند و مردم را سفارش کرده‌اند که اگر وجود او را درک کردید، به رسالت او تمسک نمائید؛ این یعنی تمام انبیاء الهی عرصه‌ی دین داری و دین‌گریزی را مطلع از رسالت او می‌کنند و بعد معنوی جامعه‌ی بشر را برای ظهور و جاری شدن رسالت او

مقدمه اول

مرگ جاهلیت یعنی مرگ کفر و ضلال؛ این مضاف الیه نوع مرگ را نسبت به بت پرستان عصر جاهلیت می‌نماید. یعنی عصر نبود رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

مقدمه دوم

محتوای حدیث معرفت امام این را می‌رساند که نبود معرفت امام یعنی جاری نشدن رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وجود آدمی.

آماده سازی می نمایند! به راستی این چه رسالت عظیمی است که تمام پیامبران ماقبل از محمد ابن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تمام جبهه‌ی حق، با بسترسازی تلاش می کنند که این رسالت محقق شود؟!

حال، در روایت فوق پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید عدم معرفت امام، انسان را به مرگ جاهلیت دچار خواهد کرد. با توجه به مقام رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و با توجه به تلاش جبهه‌ی حق و تمام امت‌ها و پیامبران پیشین عَلَيْهِمُ السَّلَام برای برپایی آن، جایگاه رفیع معرفت مشخص خواهد شد. معرفت امام امری است که حقیقت دست نیافتن به این معرفت، همان عدم وجود رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهد بود؛ چرا که انسان را به مرگ کفر و ضلالت دچار خواهد کرد.

این که می گوئیم عدم معرفت امام، همان عدم رسالت عظیم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است نه آنکه صرفاً ادعای ما باشد، نه! بلکه قرآن این مطلب را در غدیر خم و در آیه‌ی تبلیغ^۱ به صراحت تبیین می نماید!

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛
سوره مائده، آیه: ۶۷.

طبق آیه ی تبلیغ، نبود امام و معرفت او مساوی است با نبود رسالت تمام پیامبران و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حجه الوداع، قرار است ولایت علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام را به امت ابلاغ کند، ولی به دلیل ترس از جان علی عَلَيْهِ السَّلَام و مکر دشمنان او، مقداری تأمل نموده و این ابلاغ را به تأخیر می اندازد. بلا فاصله جبریل بر وجود مقدس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شده و این آیه را از جانب خداوند علی حکیم به ایشان می رساند^۱ که:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۲.

منظور از ﴿مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ در این آیه، ولایت علی ابن

۱. برای مطالعه و تحقیق در باب آیه ی تبلیغ و ماجرای ابلاغ ولایت علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام خواننده میتواند رجوع کند به کتاب های: تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۱۷۱. تفسیر فرات الکوفی، ص: ۱۳۰. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۳۳۱. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص: ۱۱۷۲. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص: ۲۴۹. تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۳۳۶.

۲. یعنی ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند؛ سوره مائده، آیه: ۶۷.

ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است.^۱ خداوند علی حکیم پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر این موضوع آگاه می‌کند که اگر ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ابلاغ نشود و مردم امامشان را نشناسند، در حقیقت آن است که هیچ رسالتی از جانب او به مردم نرسیده است! تمام پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برای جاری شدن ولایت الهیه بستر ساز واقع شده و زمینه ساز این مهم بودند؛ لذا عدم معرفت امام، نه تنها مساوی با عدم ابلاغ رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، بلکه معرفت ولایت الهیه در حقیقت، عصاره و اکسیر رسالت تمام انبیاء است و معدوم شدن این معرفت، تمام جبهه‌ی حق را به نافرجامی می‌کشاند!

ولایت الهیه عصاره‌ی رسالت تمام انبیاء است

۱. قُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ مَعْنَعًا عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ فِي وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ قَالَ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدَ إِبْرِيْدٍ [عَلِيٍّ] ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فِي يَوْمِ عَدِيرِ حُمٍ [ثُمَّ] [وَأَرْفَعَهَا] وَقَالَ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ [وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ]؛ تفسیر فرات الکوفی، ص: ۱۲۹. و همانند این خبر بسیار است. ر.ک به: الکافی، ج ۱، ص: ۲۸۹. ج ۱، ص: ۲۹۰، ۲۹۵. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص: ۱۷۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۲۰۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ۱، ص: ۵۱۶. تفسیر فرات الکوفی، ص: ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۱، ۵۱۶. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴. المسترشد فی إمامة علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص: ۶۰۶، ۶۰۸. بحار الأنوار، ج ۳۷، ص: ۱۷۰.

معرفت مفهومی انفکاک ناپذیر از مسئله معیت است؛ چرا که معرفت از مقومات معیت بوده و اگر نباشد، نه تنها معیت تحقق پیدا نخواهد کرد، بلکه تمام عبادات بشر منوط به وجود معرفت امام در قلب انسان است؛ اصلاً شناخت خدای متعال در گرو معرفت امام است؛ لذا امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ﴿بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدِلَّةُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ﴾^۱.

انواع شناخت و آثار آنها در معیت

با توجه به مفاهیمی که در باب وجوه افتراق ماده علم و معرفت گذشت، شناخت امام به سه قسم تقسیم می‌شود:

الف) علم اجمالی: گاهی انسان شناختی نسبت به امام دارد که این شناخت از حد یک شناخت سطحی

۱. توحید صدوق، ص: ۱۵۲. و با عباراتی دیگر: بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۶۱ و ۶۲. الکافی، ج ۱، ص: ۱۴۵. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص: ۳۰۰. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص: ۳۸۵. طرف من الأنبیاء و المناقب، ص: ۳۱۷، إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص: ۴۱۴. إثبات الهداة من الهداة با النصوص و المعجزة، ج ۱، ص: ۸۱. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ج ۱، ص: ۱۶.

و شناسنامه‌ای و شاید به همراه شناخت برخی خصوصیات وی تجاوز نمی‌کند، که به آن علم إجمالي إطلاق می‌شود.

علم تفصیلی

ب) علم تفصیلی: گاهی نیز انسان همراه با تمام خصوصیات و آثار، به طور مفصل امام را می‌شناسد، ولی قلباً این شناخت را تصدیق نکرده است. گرچه این شناخت از علم إجمالي گذشته و وسعت بیشتری پیدا کرده است، اما همانند معرفت دارای ژرفا نمی‌باشد. انسان در این شناخت، به جزئیات بیشتری نسبت به علم إجمالي إحاطه پیدا کرده است و این تعدد معلومات در بین اجزاء پدیده‌ای است که آن را نسبت به علم إجمالي برتری می‌بخشد.

معرفت امام

پ) معرفت امام: انسان در این شناخت، علاوه بر علم تفصیلی به دست آمده از آثار و خصوصیات، در این جزئیات تعمق پیدا کرده و به شناختی دست میابد که قلباً به تصدیق آن شناخت رسیده است. انسان در معرفت، معروف را به گونه‌ای می‌شناسد که می‌تواند غیر آن را تمییز دهد و از آن جدا کند. این تعمق در جزئیات معروف است که معرفت را ارزشمندتر از علم تفصیلی می‌نماید.

در باب معیت امام، معرفت است که عنصر جدائی ناپذیر این مسئله شمرده می‌شود. معرفت، معیت را معیر می‌کند و تمام زوائد معیت را می‌زداید؛ اگر این عنصر ناب و نایاب نباشد، انسان با ابتلاء در محور امام، ممکن است صدمه‌های فراوانی بر پیکره ایمانش وارد شود و از ادامه معیت امام غربال شده و جا بماند. البته نمونه‌های فراوانی در تاریخ وجود دارند که به دلیل عدم معرفت در مقابل امام صف آرائی کرده و برای قتل او همدست شده‌اند؛ کسانی که حتی به علم تفصیلی نیز امام را می‌شناختند، اما فقط معرفت است که در این میدان موتور محرک ایمان قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، برخی غاصبین حق علی علیه السلام، او و خصوصیات او را می‌شناختند، اما در مقابل او صف آرای می‌کردند و کمر به قتل او می‌بستند. معاویه لعنت الله علیه بارها به جنگ علی علیه السلام آمد و دستور لعن او را بر منابر صادر نمود، اما وقتی خبر شهادت علی علیه السلام را برای او آوردند، گریه کرد و گفت: انا لله و انا الیه الرجعون! همسرش به او گفت: تو دشمن علی بودی و به او ناسزا می‌گفتی، حال گریه میکنی؟! معاویه لعنت الله علیه گفت: وای بر تو! بر کسی گریه می‌کنم که مردم از علم و حلم و

گریه‌ی معاویه برای

شهادت حضرت

امیر علیه السلام

بردباری او محروم شدند! آنچه از علم و فضل او از بین رفت را تو نمی‌دانی!^۱

ادله فراوانی دلالت بر این موضوع می‌کنند که برخی معاندین، کاملاً امام را می‌شناختند، ولی در عین حال نه تنها معیت او را أخذ نمی‌نمودند، بلکه در مقابل ایشان قرار می‌گرفتند. خب اگر این شناخت را علم تفصیلی نخوانیم چه بخوانیم؟! لذا بین معرفت و علم تفصیلی یک فرق ماهیت ساز وجود دارد و آن تصدیق قلبی است که در مفهوم و ماهیت معرفت نهفته است؛ چرا که معرفت نقیض إنکار است.^۲

ایمان از دو گره تشکیل می‌شود؛ گره اول عقد قضیه و گزاره با عقل است که از این عقد علم متولد می‌شود. گره دوم، گره این علم با عمل و جان آدمی است که اگر نباشد، انسان عقیده‌مند نخواهد بود و به مرحله عقل عملی نخواهد رسید. فرق معرفت و شناخت تفصیلی در گره دوم است!

۱. فرائد السمطين، ج ۱، ص: ۳۷۲.
۲. مفردات ألفاظ القرآن، ماده عرف.

٦

معیت و استقامت

مفهوم‌شناسی استقامت

استقامت از مشتقات ریشه‌ی «قَوَمَ» بوده و یکی از مصادر باب استفعال شمرده می‌شود. این ریشه دلالت بر دو معنا می‌کند؛ معنای اول، بر جماعتی از مردم دلالت دارد.^۱ از معنای دوم این ماده نیز تعبیرات مختلفی همانند به پا خواستن و ایستادن،^۲ عزم و اراده،^۳ وقوف و ثبات^۴ و عدل و اعتدال^۵ ذکر شده است، ولی به نظر می‌رسد معنای اصلی این ماده ایستادن است که بقیه‌ی معانی

۱. المحيط فی اللغة. کتاب الجیم؛ ماده قوم.

۲. مفردات الفاظ القرآن الکریم. لسان العرب فیہ نقیض الجلوس.

التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ماده قوم.

۳. مفردات الفاظ القرآن الکریم. لسان العرب؛ ماده قوم.

۴. کتاب العین. لسان العرب؛ ماده قوم.

۵. مصباح المنیر. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ماده قوم.

از این تعبیر أخذ شده‌اند؛ چرا که اراده، وقوف، ثبات و اعتدال همگی از برخاستن نشأت گرفته و سلاله‌ی این تعبیر ایستادگی است.

در مقام استعمال نیز استقامت در چهار معنا استعمال می‌شود:

اول؛ برخاستن جسمانی، که قهراً و به ناچار انجام می‌شود؛ ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا﴾^۱.

دوم؛ برخاستنی که از اختیار نشأت می‌گیرد؛ ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا﴾^۲.

سوم؛ به معنای مراعات و محافظت از چیزی نیز به کار می‌رود؛ ﴿قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۳.

چهارم؛ به معنای قصد و اراده چیزی به کار می‌رود؛ ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾^۴.

تمام استعمالات فوق صحیح و کاربردی است، لکن وقتی ماده‌ی قوم در باب استفعال به کار گرفته

۱. سوره حشر، آیه: ۵.

۲. سوره زمر، آیه: ۹.

۳. سوره آل عمران، آیه: ۱۸.

۴. سوره بقره، آیه: ۳.

می‌شود، از این ماده به طلب ایستادگی و ثبات در راه تعبیر می‌شود؛ لذا مفهوم استقامت، ملتزم شدن انسان برای ایستادگی و بودن در طریق است.^۱

استقامت در قرآن

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مستقیماً از بشر خواسته‌اند که در راه حق استقامت پیشه نمایند.

﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۲

آیهی اول...

پس همان گونه که فرمان یافته‌ای ایستادگی کن؛ و نیز آنان که همراهت به سوی خدا روی آورده‌اند ایستادگی کنند و سرکشی مکنید که او به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

﴿فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ

آیهی دوم...

۱. مفردات الفاظ القرآن الکریم، ماده قوم.

۲. سوره هود، آیه: ۱۱۲.

قُلْ ءَاَمَنْتُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ كِتٰبٍ وَّ اُمِرْتُ لِاَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اَللّٰهُ
رَبُّنَا وَّ رَبُّكُمْ لَنَا اَعْمَلْنَا وَّ لَكُمْ اَعْمَلْتُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَّ بَيْنَكُمْ
اَللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَّ اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ﴿۱﴾

پس آنان را به سوی همان آیینی که به تو وحی شده دعوت کن، و همان گونه که مأموری بر این دعوت استقامت کن، و از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آوردم، و مأمورم که در میان شما به عدالت رفتار کنم؛ خدا پروردگار ما و شماست؛ اعمال ما برای خود ما و اعمال شما برای خود شماست؛ دیگر میان ما و شما پس از روشن شدن حقایق هیچ حجت و برهانی نیست؛ خدا ما و شما را در عرصه قیامت جمع می کند، و بازگشت به سوی اوست.

آیه ی سوم...

﴿۱﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
اَلْمَلٰٓئِكَةُ اَلَّا تَخَافُوْا وَّ لَا تَحْزَنُوْا وَّ اَبْشُرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِيْ كُنْتُمْ

تُوْعَدُونَ ﴿۱﴾

بی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خدا است؛ سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند و می‌گویند: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ آیه‌ی چهارم...

بی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

۱. سوره فصلت، آیه: ۳۰.

۲. سوره أحقاف، آیه: ۱۳.

آیهی پنجم...

﴿وَأَلُو اسْتَقْمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^۱

و اگر انس و جن بر طریقه حق پایداری کنند حتماً آنان را از آب فراوانی سیراب خواهیم کرد.

آیهی ششم...

﴿وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۲

و همگی به ریسمان خدا قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت، چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت ﴿بزرگی﴾ خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید

۱. سوره جن، آیه: ۱۶.

۲. سوره آل عمران، آیه: ۱۰۳.

پذیرای هدایت شوید.

عنصر استقامت در معیت امام

قبلا در باب معنا و مفهوم معیت امام مطالبی را بیان نمودیم. اگر به همان مطالب، عمیق و موی شکافانه فکر کنیم، در میابیم که یک نوع ارتباط مفهومی ظریفی در میان مفهوم معیت امام و استقامت وجود دارد. معیت یعنی همراهی؛ همراه هم به کسی نمی‌گویند که لحظاتی را کنار امام سپری کند و مدام در حال آمد و شد فیزیکی و عقیدتی باشد. بل همراه به کسی می‌گویند که با تداوم ملازم امام باشد و بی‌وقفه به وجود او که حبل الله المتین است، تمسک نماید. این ارتباط مفهومی، یک ارتباط انتزاعی، از بررسی دو مفهوم در کنار هم است، نه آنکه جزئی از معنای لغوی معیت باشد. لذا معیت امام بدون استقامت و تداوم در طریقت او معنا و مفهومی ندارد.

استقامت در راه حق نیز بدون معیت امام معنا نخواهد داشت؛ ﴿عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا

همراه به کسی
می‌گویند که در آمد
و شد باشد

دَارَ: ^۱ چرا که حق و حقیقت، همان امام است و اصلاً این استقامت باید در معیت امام به کار گرفته شود تا نجات بخش واقع شود.

﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۲؛ خداوند علی حکیم به پیامش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور استقامت می‌دهد و مردم را نیز در معیت او، ملتزم به استقامت می‌نماید؛ این یعنی استقامت باید در راه ولایت الهیه، به رهبری ولایت الهیه و در معیت ولایت الهیه باشد. کسی که اراده وجه الله کند و به سوی او باز گردد، یک مسیر بیشتر ندارد و آن همراهی ولایت الهیه است؛ به همین دلیل است که خداوند حکیم در آیه فوق فرمود: ﴿مَنْ تَابَ مَعَكَ﴾؛ یعنی کسی که می‌خواهد به سوی من آید، باید همراه تو باشد. اگر استقامت، این چنین تحقق یافت، انسان از هرگونه ضعف و خوفی ایمن خواهد شد؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ

خداوند به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور استقامت می‌دهد.

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۱۵۹. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات.

۲. یعنی: پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن؛ و همچنین کسانی که با تو بسوی خدا آمده‌اند (باید استقامت کنند) و طغیان نکنید، که خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌بیند! سوره هود، آیه:

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱؛ اگر استقامت اینگونه محقق شود، خداوند علی حکیم به صراحت و با تأکید وعده داده است که عطش معنوی و مادی انسان را سیراب نماید؛ «وَأَلْوِ اسْتَقْمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا»^۲. معیت امام محل حق و حقیقت است و استقامت در غیر معیت او باطل و گمراه کننده است. «فَإِنَّهُ» الْحَسِينُ» مَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِصْبَاحٌ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ»^۳؛ امام راه نجات است، امام کشتی نجات است! مگر می‌توان بدون او در دریای موج هوسات و شهوات زنده ماند؟! اصلاً اگر تنها راه حسین باشد، اگر کشتی نجات، ولایت الهیه باشد، مگر می‌شود کسی خود را به دریا افکند و انتظار زنده ماندن و رشد را داشته باشد؟!

۱. بی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند؛ سوره أحقاف، آیه: ۱۳.

۲. و اگر انس و جن بر طریقه حق پایداری کنند حتماً آنان را از آب فراوانی سیراب خواهیم کرد؛ سوره جن، آیه: ۱۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۶۴. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۴۰۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۹. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ج ۲، ص: ۳۲۷. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص: ۱۸۴. قصص الأنبياء، ج ۱، ص: ۳۶۱.

استقامت لازمه‌ی برپایی اهداف امام

امام برای پیش برد اهداف خود به یک امتی نیاز دارد که در سختی‌های راه حق استقامت ورزند، او را در مسیر رسیدن به اهداف و ساختن آنها همراهی کنند و شبکه‌ی منظمی از فعل و انفعالات را به محوریت اوامر امام، در جامعه بگسترانند. یکی از ارکان جامعه‌ی موفق، امت آن جامعه است و اگر آنها دخالت منسجم و حق محور در امور جامعه نداشته باشند، آن جامعه به سمت تباهی پیشروی خواهد کرد. حتی اگر علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز رهبر و سردمدار امتی قرار بگیرد، اگر مردم او را تصدیق نکرده و در معیت او نباشند، علی علیه السلام هم خانه نشین شده و جامعه به سمت تباهی و بدعت پیشروی خواهد کرد.

یکی از ارکان
جامعه‌ی موفق امت
آن است

حضرت صدیقه علیها السلام فرمودند:

﴿أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَىٰ أَهْلِهِ، وَاتَّبَعُوا عِتْرَةَ نَبِيِّهِ، لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ ائْتِنَانٌ﴾؛^۱ یعنی خانه نشینی علی علیه السلام و

۱. یعنی: به خدا قسم اگر حق را به اهلش می‌سپاردند و از خاندان نبی خدا صلی الله علیه و آله پیروی میکردند، هیچگاه دو نفر با هم به اختلاف نمی‌خوردند؛ الإمامة و التبصرة من الحيرة، قسم أحادیث، ص: ۱. كفاية الأثر في النص على الأمة الإثنى عشر، ص: ۱۹۹ و ۲۴۷.

ابتر ماندن حکومت الهی در میان مردم، به دلیل تبعیت و همراهی نکردن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود! امام عادل عالم معصوم منتصب از جانب خدا حضور داشت، اما استقامت مردم در مسیر اهداف و اندیشه‌های او تحقق نیافت که امام بتواند به رشد جامعه پردازد!

در این حدیث نورانی، عامل اصلی ضعف و بدعت در امت، خود امت معرفی شده است؛ مرجع ضمایر و اژگان **﴿تَرْكُوا﴾** و **﴿اتَّبِعُوا﴾** مردمی‌اند که بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، استقامت در طریق معیت ولایت الهیه را رها کرده و با فلان کسان هم پیمان شدند و به جای سپردن زمام دین به دستان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، آن را به دست ناکسان سپرده و حق را در دستان نا‌اهلان به تزویر کشاندند! لذا نه آنکه تنها وجود ولایت الهیه باعث رشد و حق‌مداری باشد، بل که خود معیت و استقامت مردم در راه امام نیز موضوعیت دارد.

الصراف المستقیم علی مستحق التقدیم، ج ۲، ص: ۱۲۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۸۵۵. الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص: ۱۸۰ و ۴۱۲ و ۵۳۳. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص: ۳۵۳ و ۳۵۷. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال، النصوص، ص: ۱۹۸ و ۲۳۳ و حدیث الغدیر، ص: ۲۱ و ۲۶۵ و ج ۱۱، ص: ۷۸۳ و ۸۷۶.

نقش استقامت در رشد

نه تنها در مسئله معیت، بلکه در تمام مسائل و اهداف، استقامت در طریق است که انسان را به غایت آن امر نزدیک می‌نماید. رشد در معیت امام نیز منوط به استقامت در طریق اوست. اگر قرار است ورزشکاری به قله‌های موفقیت دست یابد، باید بر تمرینات سخت و طاقت فرسایی که مربی به او تحمیل می‌کند، استقامت کند. بدیهی است، اگر استقامت نکند و تمرینات را به طور منظم، در معیت مربی تکرار نکند، یقیناً در طریق خود، برای رسیدن به هدف موفق نخواهد بود. مسئله رشد در معیت امام نیز همانند موفقیت این ورزشکار، بدون استقامت محال است؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...﴾^۱؛ این آیه دو معیار مهم را برای رشد معین می‌نماید؛ اول اینکه انسان باید پرورش دهنده را بیابد و خود را در مسیر و طریقت او

رشد در معیت امام
منوط به استقامت
است.

دو معیار مهم برای
رشد

۱. یعنی: پی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خدا است؛ سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند و می‌گویند: نترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد؛ سوره فصلت، آیه: ۳۰.
در آیه ای دیگر: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ سوره احقاف، آیه: ۱۳.

قرار دهد. سپس اینکه در مسیر، تداوم به خرج دهد و از مسیر او منحرف یا متوقف نشود؛ لذا صرف شناخت حق کارساز نیست، بلکه حق و حقیقت باید توأم با تداوم و استقامت باشد تا مثمر رشد و کمال شود.

حق ولایت الهیه است و ولایت الهیه همان حق است؛ ﴿عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ﴾^۱ انسان اگر این ولایت را در وجود خود به جریان انداخت و خود را در معیت او قرار داد، یکی از دو بال رشد را به کار گرفته است، که البته یک بال برای پرواز موثر نیست! بال دیگر استقامت است که باید توأم با معیت ولایت الهیه به کار بسته شود تا انسان را در طریق رشد و کمال به پرواز در آورند.

تلون در مقابل استقامت

تلون به معنای رنگ عوض نمودن و ناپایداری است
استقامت یعنی ایستادگی؛ یعنی پایداری. در مقابل استقامت صفت تلون است که به معنای رنگ عوض کردن و پایدار نبودن اراده می‌شود. به جرأت می‌توان

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۱۵۹. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات.

بزرگ‌ترین آفت برای
رشد تلون است

گفت که بزرگ‌ترین آفت برای رشد و تعالی تلون است؛ چرا که هیچ مسئله‌ای همانند این صفت انسان را از طریق باز نمی‌دارد!

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُبْغِضُ مِنْ عِبَادِهِ الْمُتَلَوْنَ﴾^۱ افراد ناپایدار مغضوب خدا بوده و در روایات بسیار مذمت شده‌اند. به راستی ضربه‌ای که از تلون بر پیکر اسلام وارد شد، چه بسا هولناک‌تر از ضربات و زخم‌های دیگر بود!

انسان اگر می‌خواهد به حق برسد و در زمره‌ی حق مداران قرار گیرد، همواره باید در راه امام استقامت کند و تمام سعیش را به کار گیرد که از حق و طریقتش کناره‌گیری ننماید؛ ﴿فَلَا تَزُولُوا عَنِ الْحَقِّ وَوَلَايَةِ أَهْلِ الْحَقِّ فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَبَدَّلَ بِنَا هَلَكَ وَ مَنِ اتَّبَعَ أَمْرَنَا لِحَقِّ﴾^۲؛ لذا لازمه‌ی وصول به حق، ترک تلون است.

ترک تلون، لازمه‌ی
وصول به حق!

در تاریخ سست‌عنصرتر و متلون‌تر از شبث ابن ربیع لعنت الله علیه را نمی‌توان یافت! چگونه یک نفر

تلون در وجود شبث
ربعی

۱. بدانید؛ خداوند تبارک و تعالی از بندگان ناپایدار بدش می‌آید؛ تفسیر فرات الکوفی، ص: ۳۶۷. الخصال، ج ۲، ص: ۶۲۶. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص: ۱۰۵ و ج ۶۵، ص: ۶۱.

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص: ۳۶۸. الخصال، ج ۲، ص: ۶۲۶. الأمالی للمفید، ص: ۱۳۷. فيه: ﴿فَلَا تَزُولُوا عَنِ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ فَإِنَّ مَنِ اسْتَبَدَّ بِالْبَاطِلِ وَ

می‌تواند در حین آنکه یک وجود دارد هزار و یک رنگ به خود بگیرد و در هر برهه از زمان، در جایی و در سمت و سویی قرار گیرد؟! ابتدا مسلمان شود و در امت رسول خدا ﷺ داخل شود؛ پس از شهادت رسول خدا ﷺ مرتد شود! بعد مسلمان شده و به حکومت عثمان در آید! بعد در زمره‌ی أعوان و انصار علی ؑ قرار بگیرد و به گونه‌ای بسیار مهم از علی ؑ حمایت نماید! بعد در جنگ نهروان در مقابل علی ؑ بایستد و در لشکر خوارج شود! بعد از شهادت علی ؑ در زمره یاران سست عنصر حسن ابن علی ؑ قرار بگیرد! پس از صلح امام حسن ؑ به سمت معاویه لعنت الله علیه برود و با او هم پیمان شود! بعد به حسین ابن علی ؑ نامه نویسد و او را به کوفه بخواند! بعد در مقابل حسین ؑ شمشیر زند و قاتل او شود! لعنت خدا بر او باد!

٧

معیت و اعانت

مفهوم إعانت امام

إعانت از ماده عون گرفته شده و به دلیل اینکه واژه‌ای ساده و پر کاربرد تلقی می‌شود، در لغت نامه‌های عربی به عربی، مشتقات همین واژه در معادل آن بررسی شده است. اما در لغت نامه‌های عربی به فارسی، به معنای یاری و کمک و پشتیبانی استعمال می‌شود.^۱ در معاجم عربی به عربی، برخی این ماده را به پشتیبانی^۲ نیز تعبیر نموده‌اند. به طور مثال ابن منظور می‌نویسد: «العَوْنُ الظَّهِيرُ عَلَى الْأَمْرِ».^۳ البته ماهیت تظاهر و پشتیبانی را نیز همان یاری و کمک شکل می‌دهد؛

۱. فرهنگ ابجدی، ص: ۶۰. قاموس قرآن، ج ۵، ص: ۷۰.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص: ۵۹۸. لسان العرب، ج ۱۳، ص: ۲۹۸. المصباح

المنیر، فی غریب الشرح الکییر، ج ۲، ص: ۴۳۸.

۳. لسان العرب، ج ۱۳، ص: ۲۹۸.

فلذا صریح ترین تعبیر از این ماده، یاری است.

مؤونه لازمہ إعانت امام

انسانی که بالفعل یاور و حامی قرار می‌گیرد، علی القاعده باید بالفعل نیز امکان و توان بذل داشته باشد تا بتواند یاری رسان باشد. حال این بذل، گاه بذل تفکر و تجربه، گاهی بذل طاقت، گاهی بذل مال و گاهی بذل جان است. به نظر اصلا نمی‌شود یاری رسانی را تصور نمود که در فعل یاری رسانی، در حال بذل چیزی نباشد! این بذل، نوعی هزینه است که انسان به هنگام یاری می‌پردازد و منظور از مؤونه همان بها و هزینه می‌باشد. بدیهی است که هرچه مقدار یاری و حمایت گسترده‌تر باشد، مؤونه‌ای که در قبال یاری قرار خواهد گرفت بیشتر خواهد بود.

هر معینی در حال
بذل است

در مسئله‌ی ولایت الهیه بین معیت و إعانت امام تلازمی انفکاک ناپذیر در جریان است؛ ﴿مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ
أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَ قَاتَلَ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا يَبْدِهِ فَهُمْ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا ...

معیت مستلزم
إعانت و إعانت
مستلزم مؤونه است

مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ لَمْ يُعِنَّا بِلِسَانِهِ وَ لَا يَبْدِهِ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ ﴿۱﴾؛^۱ در این عبارت منور، امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام اشاره می‌نماید که اگر اعانت امام از بین برود، بر کالبد معیت خدشه وارد شده و معیت را از بین خواهد برد؛ لذا در عبارت دوم حدیث، ﴿مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا﴾ ذکر نشده و صرفاً بهشت بر محب غیر معین بشارت داده شده است؛ لذا میان مؤونه و معیت نیز التزام وجود دارد، چرا که معیت، مستلزم اعانت است و اعانت بدون مؤونه غیر ممکن است.

معیت امام هزینه

بردار است

معیت امام هزینه بردار است؛ یعنی شخصی که می‌خواهد امام را همراهی کند باید خود را برای پرداخت هزینه و بذل بها بیاراید. لذا در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم ﴿بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي﴾؛ یعنی پدر، مادر، خود انسان، خانواده، عیال، اولاد و اموال، بالجمله فدای امام! این هزینه و بهای معیت اوست. هر آنچه هست متعلق به امام باشد و در راه با او بودن هزینه گردد.

۱. الخصال، ج ۲، ص: ۶۱۰. تحف العقول عن آل الرسول، ۶، ص: ۱۰۰. بحار

الأنوار، ج ۱۰، ص: ۸۹.

عناصر معرفت و زمان در اعانت

یکی از عناصری که در میزان عمق و ارزش اعانت دخالت دارد، معرفت امام است.

خداوند حکیم به انسان دستور می‌دهد که در

خیرات و امور نیک تعاون داشته باشد؛ ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلٰی

الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی﴾؛^۱ برای همکاری و تعاون در خیرات، مهم

ترین و نخستین مسئله این است که انسان موضوع را

به خوبی بشناسد و نسبت به آن معرفت پیدا کند. یعنی

انسان تا نداند چه چیزی خیر است، اصلاً به مرحله‌ی

تعاون یا همان حکم، وارد نخواهد شد. در معیت و اعانت

حق، اولویت و قدمت با مبحث معرفت است؛ لذا انسان

اگر نشناسد چه کسی موضوع تعاون یا اعانت است،

بدیهی است که نمی‌تواند به هدف معیت دست یابد

و این تعاون بر نیکی‌ها را به طور صحیح انجام دهد!

همانگونه که معرفت در سرنوشت اعانت تأثیر

می‌گذارد، تشخیص زمان اعانت نیز خالی از اثر نیست.

درست است که انسان باید در باب معیت مؤونه بپردازد،

اما این هزینه و بها تاریخ انقضا دارد. اگر به وقتش

انسان معین واقع نشود، هر کاری که کند، دیگر اثر

اهمیت معرفت

متعلق تعاون

یاری امام تاریخ

انقضاء دارد

۱. سوره مائده، آیه: ۲.

همان اعانت را نمی تواند به جا آورد.

معرفت و زمان در تحركات شیعه

در تاریخ بسیار دیده شده است که شیعه، بارها در تحركات خود دچار ضعف معرفتی و ضعف در مسئله‌ی زمانشناسی شده است.

تحركات شیعه، بعد از واقعه‌ی عاشورا، از جهت ضعف این دو عنصر، بسیار تحت الشعاع قرار داشت و وقایعی همچون واقعه حرّه واقم و نهضت توابعین دارای نقاط ضعف و شاید کج روی‌هایی از جانب عدم زمانشناسی و ضعف در معرفت امام بودند.

هدف تسکین درد بود!

اکثر نهضت‌هایی که پس از واقعه‌ی عاشورا، به نیت خونخواهی حسین علیه السلام شکل گرفتند، با محوریت تسکین درد و ندامت حاصل از عدم یاری امام علیه السلام حرکت می کردند. نه آنکه به دنبال حفظ تشیع، یا پیاده سازی آرمان‌های بلند امام علیه السلام در متن جامعه و حکومت باشند.

بی توجهی به ضعف قدرت شیعه

نهضت‌های بعد از واقعه‌ی عاشورا سال ۶۲ ه.ق، عمدتاً بدون توجه به این موضوع که در آن برهه از زمان شیعه ضعیف شده و تاب کشته شدن عده‌ی کثیری از

شیعیان را ندارد، به خونخواهی حسین علیه السلام قیام کردند و به قتل عام رسیدند!

پس از شهادت امام حسین علیه السلام حکومت جور کاملاً تحركات شیعیان را تحت نظر داشت و شیعه در سکوتی مملو از تقیه به سر می‌برد. زمان، زمان مناسبی برای قیام‌های گسسته و پی در پی نبود و این قیام‌ها، اثر منفیشان بیشتر از اثر مثبتشان بود؛ چرا که موجب کشتار شیعه می‌شدند و هر چند اثراتی همچون ترس دستگاه حکومتی و بیداری جامعه نیز می‌گذاشتند، اما هیچ اثری، سستی شیعه بر اثر کشتار جمعی را جبران نمی‌نمود. لذا خود امام سجاد علیه السلام که پسر کشته‌ی کربلا علیه السلام بود، به دلیل آگاهی کامل به اوضاع جامعه، به جای خونخواهی پدر بزرگوارشان علیه السلام، در تقیه به سر می‌بردند و حفظ شیعه را ارجح از هر اثر اجتماعی دیگری می‌دانستند.

توابین

پس از فاجعه‌ی عاشوراء سال ۶۱ ه.ق، گروهی از شیعیان که به سید الشهداء علیه السلام نامه داده بودند و او را به کوفه دعوت نموده بودند، به دلیل رها کردن او علیه السلام خود

را در قتل حضرت مؤثر می دانستند و پس از دریافت خبر شهادت و اسارت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بسیار پشیمان شدند که به یاری حسین عَلَيْهِ السَّلَام نرفته و او را رها نموده بودند.^۱ بزرگان کوفه همچون سلیمان ابن صرد خزاعی، مسیب ابن نجبه فزاری، عبدالله ابن سعد ازدی و رفاعه ابن شداد بجلی در پی این ندامت، به فکر تشکیل حزب توابین افتادند و ما حصل نشست‌های آنان به این مطلب انجامید که گمان کردند این ننگ بزرگ، جز با کشته شدن پاک نخواهد شد.^۲

تشکیل حزب توابین

این نهضت ماه‌ها در خفا و با شرایط ویژه‌ای شروع به عضوگیری و جمع‌آوری صلاح نمودند، تا به خونخواهی حسین عَلَيْهِ السَّلَام برخاسته و در راه او جان خود را فدا کنند.^۳

وجه تسمیه‌ی این حزب به توابین

وجه تسمیه‌ی این گروه این است که آنان می‌پنداشتند با یاری نکردن حسین ابن علی عَلَيْهِمَا السَّلَام، گناه کردند و مدام از گناه خویش توبه می‌نمودند. از این رو نام نهضت را توابین نهادند.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص: ۳۵۴.

۲. الفتوح، ج ۶، ص: ۲۰۵.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص: ۵۵۸.

سر انجام، در سال ۶۵ ه.ق، توابین قیام خود را آغاز کرده و به سمت شام حرکت نمودند و در منطقه‌ی عین الوردة، در مقابل سپاه شام، به فرماندهی عبید الله ابن زیاد لعنت الله علیه صف آرائی نمودند.^۱ پس از چهار روز جنگ، فرماندهان و اکثر افراد لشکر توابین کشته شده بودند و همان عده‌ی کمی که باقیمانده بودند، به همراه رفاعه ابن شداد عقب نشینی کرده و به کوفه بازگشتند.^۲ نتیجه‌ی قیام توابین!

نقد تحركات توابین

هر چند که ماهیت حرکت نهضت توابین بر مبنای خونخواهی حسین علیه السلام شکل گرفت و مبنای مقدسی شمرده می‌شود، اما این نهضت و تحركات آنان، خالی از ایراد تلقی نمی‌شود.

در مباحث قبل، ما به طرح بحث در باب ارتباط إعانت و هزینه دادن برای امام پرداختیم و دو عنصر معرفت و زمان شناسی و ارتباط آنها را با إعانت بیان نمودیم. هر عقل سلیمی آنها را می‌پذیرد و عدم این دو

۱. البداية و النهاية، ج ۸، ص: ۲۵۴.

۲. همان.

عنصر را بی بصیرتی و بی فکری تلقی می نماید!

عدم توجه کافی
و الگو برداری
از تحرکات امام
سجاد علیه السلام

توابعین در تفکرات و خط مشی نهضت خود، نسبت به امام زمان خویش، امام سجاد علیه السلام، کمال توجه را نداشتند و از وجنات و تحرکات ایشان الگو برداری نکردند؛ این به آن معنا نیست که بی توجه بودند، خیر! منظور این است که بهتر می توانستند در محوریت امام تصمیم بگیرند و در مدار او حرکت کنند! به این دلیل که وقتی امام در تقیه به سر می برد، بهترین حال برای شیعه تبعیت از حرکت امام است.

برخی ممکن است احوال بد امام سجاد علیه السلام را بهانه و دست آویز برای توجیه عدم امام مداری توابعین قرار دهند؛ یقیناً این توجیه مردود است! چون این قیام حدود چهار سال برنامه ریزی شد! آیا در این چهار سال کسی نتوانست اذن صریحی از امام برای قیام دریافت کند؟!

برخی دیگر تقیه را توجیه عدم امام مداری این نهضت می دانند! این توجیه مردود است چرا که امام علیه السلام، اگر بنا بر تقیه نمی توانست به توابعین اعتماد کند، الحق و الإنصاف این بی اعتمادی چهار سال به طول نمی انجامید! اصلاً به دور از بحث اعتماد، از امام سجاد علیه السلام، سخنی نیز راجب این حرکت نقل

نشده است! چگونه می‌شود که در همان دوران تقیه، حضرت زینب علیها السلام فعالیت سیاسی خود را زیر نظر امام سجاد علیه السلام آغاز می‌کند و به همین دلیل بانو علیها السلام به شام تبعید می‌شود، ولی تواین نتوانسته‌اند زیر نظر امام عمل کنند؟!

برخی نیز به اشتباه می‌گویند: عدم امام‌مداری تواین، کناره‌گیری امام سجاد علیه السلام از مردم بود! آیا این سخن در شأن امام است که بگوییم امام وظیفه‌ی هدایت امت را رها کرده و در حالی که امت به او نیاز دارند از امت کناره‌گیری نموده است؟!

با این تفاسیر و ادله‌ی متعددی که در این نوشتار مجال و محل بحث آن نیست، نه تنها تواین، بلکه اکثر شیعیان نتوانستند حق معیت امام زمان خویش را در آن دوران حساس ادا کنند و بدون برنامه‌ریزی دقیق سیاسی و با محوریت تسکین درد و ندامت، شاکله‌ای برای نهضت‌ها شکل دادند و قیام نمودند!

امام برای کج‌روی مأمؤونه خواهد داد

شیعه باید بر مبانی و اهداف امام خویش استقامت

کند و امام خویش را برای تحقق اسلام ناب یاری نماید. این یاری مستلزم مؤونه است و بها می‌خواهد. اگر انسان در راه معیت امام مؤونه نپردازد، امام برای حفظ و نجات جامعه مؤونه می‌پردازد؛ امام برای شیعه مؤونه می‌پردازد.

اگر مدینه علی علیه السلام را رها نمی‌نمود و معیت او را پیش می‌گرفت، اسلام مؤونه‌ی سنگینی چونان شهادت صدیقه‌ی طاهره علیها السلام را متحمل نمی‌شد. اگر مردم کوفه حسین علیه السلام را رها نمی‌کردند و معیت او را أخذ می‌نمودند، حسین علیه السلام چنین بهای سنگینی را برای اصلاح امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، متحمل نمی‌شد.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ فَوَقَّيْتُهُمْ وَاللَّهِ بِنَفْسِي﴾^۱.

۱. یعنی: همانا خداوند عزوجل بر شیعه غضب نمود؛ مرا مخیر نمود در عذاب خودم و عذاب ایشان، سوگند به خدای متعال که من عذاب خودم را اختیار نمودم. الکافی، ج ۱، ص: ۲۶۰. مدینه المعاجز الأمة الإثنی عشر، ج ۶، ص: ۳۷۹.

غضب خداوند متعال که در روایات به آن اشاره شده است، به دلیل ترک تقیه و خلوص توسط شیعه، در متابعت از امام می‌باشد؛

حدیث فوق، به نظر ناظر به زندانی شدن امام کاظم علیه السلام می‌باشد. در قبال کج روی شیعه، ایشان برای شیعه مؤونه می‌پردازند و عذاب شیعیان را به جان خود می‌خرند!

خاتمه

به پایان آمد این دفتر...

از مخاطب تشکر می‌نمائیم که این نوشته را برای مطالعه در باب روش شناسی معیت امام انتخاب نمود. انتشار مطالب این نوشته صدقه‌ی جاریه محسوب شده و قلب انسان را مملو از عطر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌نماید. لذا از خواننده‌ی محترم تقاضا داریم در نشر این کتاب کوشا باشد...

۸

فهرست‌ها

فهرست منابع

قرآن كريم

١. ابراهيم ابن محمد حموي، فرائد السمطين، مؤسسة المحمودى.
٢. ابن أبى جمهور، عوالى اللائى العزىزية فى الأحاديث الدينية، دار سيدالشهداء للنشر.
٣. ابن أبى حاتم، تفسير القرآن العظيم، مكتبة نزار مصطفى الباز.
٤. ابن أبى زينب، غيبى نعمانى، نشر صدوق.
٥. ابن أثير، الكامل فى التاريخ، دار صادر بيروت.
٦. ابن أعم، الفتوح، بيروت.
٧. ابن بابويه، إعتقادات الإمامية، كنگره شيخ مفيد.
٨. ابن بابويه، الأمالى، كتابچى.
٩. ابن بابويه، الإمامة و التبصره من الحيرة، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف.

١٠. ابن بابويه، الخصال، جامعه مدرسين.
١١. ابن بابويه، توحيد، جامعه مدرسين.
١٢. ابن بابويه، صفات الشيعة، أعلمى.
١٣. ابن بابويه، علل الشرايع، كتاب فروشى داورى.
١٤. ابن بابويه، عيون أخبار الرضا، نشر جهان.
١٥. ابن بابويه، كمال الدين و تمام النعمة، اسلاميه.
١٦. ابن بابويه، من لا يحضره الفقيه، دفتر انتشارات اسلامى.
١٧. ابن حيون، دعائم الإسلام، مؤسسة آل البيت عليهم السلام.
١٨. ابن حيون، شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار، جامعه مدرسين.
١٩. ابن شاذان القمى، الروضة فى فضائل أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهما السلام، مكتبة الأمين
٢٠. ابن شعبة حرانى، تحف العقول عن آل الرسول، جامعه مدرسين.
٢١. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، علامه.
٢٢. ابن طاووس، اليقين باختصاص مولانا عليّ عليه السلام بإمرة المؤمنين، دار الكتاب.
٢٣. ابن طاووس، التحصين لأسرار ما زاد من كتاب اليقين، مؤسسة دار الكتاب.
٢٤. ابن طاووس، التحصين لأسرار ما زاد من كتاب اليقين، دار الكتاب.
٢٥. ابن طاووس، اللهوف على قتلى الطوف، جهان.
٢٦. ابن طاووس، طرف من الأنباء و المناقب، تاسوعا.
٢٧. ابن طيفور، بلاغات النساء، الشريف الرضى.
٢٨. ابن عقده كوفى، فضائل اميرالمومنين عليه السلام، دليل ما.

٢٩. ابن عقده، فضائل أميرالمؤمنين: دليل ما.
٣٠. ابن فارس، معجم المقائيس اللغة، دار الفكر.
٣١. ابن قولويه، كامل الزيارات، دار المرتضوية.
٣٢. ابن منظور، لسان العرب، دار صادر.
٣٣. ابن هشام الحميري، السيرة النبوية، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده - مصر.
٣٤. ابن همام اسكافي، التمهيد، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف.
٣٥. ابو مخنف، وقعة الطف، جامعه مدرسين.
٣٦. أبو هلال العسكري، الفروق في اللغة، دار العلم والثقافة للنشر والتوزيع.
٣٧. احمد ابن ابى يعقوب، تاريخ يعقوبي، دار صادر.
٣٨. أربلي، كشف الغمة في معرفة الأئمة، بني هاشمي.
٣٩. أزدى، كتاب الماء، مؤسسه مطالعات تاريخ پزشکی.
٤٠. استر آبادي، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، مؤسسة النشر الإسلامي.
٤١. بحراني، الإنصاف في النص على الأئمة الإثنى عشر، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
٤٢. بحراني، البرهان في تفسير القرآن، بعثة.
٤٣. بحراني، حلية الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار، مؤسسة المعارف الإسلامية.
٤٤. بحراني، حلية الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار عليهم السلام،

مؤسسة المعارف الإسلامية.

٤٥. بحراني، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار

و الأقوال، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف.

٤٦. بحراني، مدينة المعاجز الأمة الإثني عشر، مؤسسة المعارف

الإسلامية.

٤٧. بحراني، مدينة معاجز الأمة الإثني عشر، مؤسسة المعارف

الإسلامية.

٤٨. برقي، المحاسن، دار الكتب الإسلامية

٤٩. بستاني، فرهنگ أيجدي، انتشارات اسلامي.

٥٠. بغوي، تفسير البغوي، دار إحياء التراث العربي.

٥١. بكري، الأنوار و مفتاح السرور و الأفكار في مولد النبي المختار،

دار الشريف الرضي.

٥٢. جزائري، النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين، مكتبة آيت الله

المرعشي النجفي.

٥٣. جزائري، رياض الأبرار في مناقب الأمة الأطهار، مؤسسة التاريخ

العربي.

٥٤. جزري، النهاية في غريب الحديث و الأثر، موسسه مطبوعاتي

اسماعيليان.

٥٥. جمعي از نويسندگان، موسوعة الإمام الحسين، ٧، سازمان پژوهشي

و برنامه ريزي آموزشي.

٥٦. جوهرى، السقيفة و فدك، مكتبة نينوى الحديثة.

٥٧. حائري، تسلية المجالس و زينة المجالس، مؤسسة المعارف الإسلامية

٥٨. حر عاملى، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، اعلمى بيروت.
٥٩. حر عاملى، الجواهر السنبة فى الأحاديث القدسية، انتشارات دهقان.
٦٠. حر عاملى، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، مؤسسة آل البيت:.
٦١. حسانى، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى، مجمع إحياء الثقافة الإسلامىة.
٦٢. حلى، المسلك فى اصول الدين و الرسالة المانعية، مجمع البحوث الإسلامىة.
٦٣. حلى، مختصر البصائر، مؤسسة النشر الإسلامى.
٦٤. حلى، نهج الحق و كشف الصدق، دار الكتاب اللبنانى.
٦٥. خازن، لباب التأويل فى معانى التنزيل، دار الكتب العلمىة.
٦٦. خراز رازى، كفاية الأثر فى النصّ على الأئمة الإثنى عشر، بيدار.
٦٧. خراز رازى، كفاية الأثر فى النصّ على الأئمة الإثنى عشر، بيدار.
٦٨. خصيبى، الهداية الكبرى، البلاغ.
٦٩. ديلمى، إرشاد القلوب إلى الصواب، الشريف الرضى.
٧٠. ديلمى، أعلام الدين فى صفات المؤمنىن، مؤسسة آل البيت:.
٧١. ديلمى، غرر الأخبار و درر الآثار فى مناقب الأبى الأئمة الأطهار، دليل ما.
٧٢. الراغب الإصفهانى، المفردات ألفاظ القرآن، دار القلم، الدار الشامىة - دمشق بيروت.
٧٣. راوندى، قصص الأنبياء، مركز پژوهش هاى اسلامى.

٧٤. رضی، خصائص الأئمة عليهم السلام، آستان قدس رضوی.
٧٥. الرضى، نهج البلاغة، دار الكتاب اللبناني.
٧٦. زبيدي، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفكر بيروت.
٧٧. زمخشري، أساس البلاغة، دار صادر.
٧٨. زين الدين ابن على، مسكن الفواد عند فقد الأوبة و الأولاد، بصيرتى.
٧٩. سليم، كتاب سليم ابن قيس هلالى، الهادى.
٨٠. سليمان الندوى؛ الرسالة المحمدية، دار القلم.
٨١. سيد محسن الأمين، أعيان الشيعة، دار التعارف بيروت.
٨٢. سيواسى، عيون التفاسير، دار صادر.
٨٣. شعيرى، جامع الأخبار، مطبعة حيدرية.
٨٤. صاحب ابن عباد، المحيط فى اللغة، عالم الكتاب.
٨٥. صفار، بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، مكتبة آية الله المرعشى النجفي.
٨٦. طراني، تفسير الكبير تفسير القرآن، دار الكتاب الثقافى.
٨٧. طبرى، إعلام الورى بأعلام الهدى، إسلامية.
٨٨. طبرى، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضى.
٨٩. طبرى، مجمع البيان فى تفسير القرآن، ناصر خسرو.
٩٠. طبرى، مشكاة الأنوار فى غرر الأخبار، المكتبة الحيدرية.
٩١. طبرى آملى، المسترشد فى إمامة على ابن أبى طالب، كوشانپور.
٩٢. طبرى آملى، بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، المكتبة الحيدرية.
٩٣. طبرى آملى، دلائل الإمامة، بعثت.

٩٤. الطبري، تاريخ الأمم و الملوك، بيروت.
٩٥. طريحي، مجمع البحرين، مرتضوى.
٩٦. طوسى، الغيبة، دار المعارف الإسلامية.
٩٧. طوسى، أمالى، دار الوثيقة.
٩٨. عاملى نباطى، صراط المستقيم إلى مستحقى التقديم، المكتبة الحيدرية.
٩٩. عباس قمى، سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، اسوه.
١٠٠. العروسى الحويزى، تفسير نور الثقلين، اسماعيليان.
١٠١. علوى، المناقب، دليل ما.
١٠٢. عياشى، التفسير، مكتبة العلمية الإسلامية.
١٠٣. غلام حسين ابراهيمى دينانى، قواعد كلى فلسفى در فلسفه ى اسلامى، پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى.
١٠٤. فتال نيشابورى، روضة الواعظينو بصيرة المتعظين، انتشارات رضى.
١٠٥. الفراهيدى، كتاب العين، دار و مكتبة الهلال.
١٠٦. فيومى، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، مؤسسه دار الهجرة.
١٠٧. قمى، تفسير القمى، دار الكتاب.
١٠٨. قمى، تفسير القمى، دارالكتاب.
١٠٩. قمى، تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، سازمان چاپ و انتشارات.
١١٠. قمى، كنز الدقائق و بحر الغرائب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
١١١. كراجكى، التعجب من أغلاط العامة فى مسائل الإمامة، دار الغدير.
١١٢. كشى، إختيار معرفة الرجال، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.

١١٣. كفعمى، البلد الأمين و الدرع الحصين، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
١١٤. الكليني، الكافي، دار الكتب الإسلامية.
١١٥. كوفى أهوازي، المؤمن، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام.
١١٦. كوفى، تفسير فرات الكوفى، مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي.
١١٧. ليثى واسطى، عيون الحكم و المواعظ، دار الحديث.
١١٨. مجلسى، بحار الأنوار، بيروت.
١١٩. مجلسى، حياة القلوب، سرور.
١٢٠. مجلسى، زندگانی حضرت زهراؑ، انتشارات مهام.
١٢١. مجلسى، مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسولؐ، دار الكتب الإسلامية
١٢٢. مصطفىوى، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
١٢٣. مظفر نجفى، دلائل الصدق لنهج الحق، مؤسسة آل البيت::
١٢٤. مفاتيح الجنان، عباس قمى،
١٢٥. مفيد، الإختصاص، المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد.
١٢٦. مفيد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، كنگره شيخ مفيد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام.
١٢٧. مفيد، أمالى، كنگره شيخ مفيد.
١٢٨. مقاتل، تفسير مقاتل ابن سليمان، دار إحياء التراث العربى.
١٢٩. مكارم، تفسير نمونه، دار الكتب الإسلامية.
١٣٠. نورى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسة آل البيت::

١٣١. نبلى نجفى، منتخب الأنوار المضيئة فى ذكرالقائم الحجفة٧، مطبعة الخيام.

١٣٢. بى بن حسين، الأمالى الخميسية، دار الكتب العلمية.

١٣٣. يزدى حائرى، إلزام الناصب فى إثبات الحجفة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، مؤسسة الأعلمى.

فهرست تفصیلی

فهرست اجمالی... / ۵

مقدمه... / ۷

معیت... / ۱۵

مفهوم شناسی معیت... / ۱۷

مفهوم شناسی امام... / ۱۹

مفهوم شناسی معیت امام... / ۲۲

معیت در قرآن... / ۲۳

معیت در روایات... / ۳۵

تأثیر معیت امام بر افراد... / ۴۲

تأثیر معیت امام در جامعه... / ۴۶

معیت امام بهتر از بهشت... / ۵۱

مقومات معیت امام... / ۵۵

تاچه حد همراه امام؟... / ۶۳

معیت و مودت... / ۶۹

مفهوم شناسی مودت... / ۷۱

ارتباط معیت و مودت... / ۷۲

هندسه معیت و مودت امام در دین... / ۷۹

مطلق محبت معیت آور نیست... / ۸۵

مودت، محور معیت کربلا... / ۸۸

معیت و ابتلاء... / ۹۵

مفهوم ابتلاء... / ۹۷

مفهوم امتحان... / ۹۸

مفهوم فتنه... / ۱۰۰

خصوصیات امتحانات الهی... / ۱۰۱

اهمیت و فلسفه امتحان... / ۱۰۲

بسترهای امتحان و ابتلاءات الهی... / ۱۱۲

ارتباط امتحان الهی و معیت امام... / ۱۳۴

معیت و رشد... / ۱۳۹

مفهوم شناسی رشد... / ۱۴۱

تفاوت هدایت و رشد... / ۱۴۳

صفت رشد دهنده‌گی امام... / ۱۴۵

انحصار رشد در ولایت الهیه... / ۱۴۷

آیا خود امام هم رشد می‌کند... / ۱۵۹

معیت و معرفت... / ۱۶۵

مفهوم شناسی معرفت... / ۱۶۷

تفاوت معرفت و علم... / ۱۶۸

جایگاه معرفت امام در مسئله معیت... / ۱۷۰

انواع شناخت امام و آثار آن‌ها در معیت او... / ۱۷۵

معیت و استقامت... / ۱۷۹

مفهوم شناسی استقامت... / ۱۸۱

استقامت در قرآن... / ۱۸۳

عنصر استقامت در معیت امام... / ۱۸۷

استقامت لازمه‌ی برپایی اهداف امام... / ۱۹۰

نقش استقامت در رشد... / ۱۹۲

تلون در مقابل استقامت... / ۱۹۳

معیت و اعانت... / ۱۹۷

مفهوم اعانت امام... / ۱۹۹

مؤونه لازمه اعانت امام... / ۲۰۰

عناصر معرفت و زمان در اعانت... / ۲۰۲

معرفت و زمان در تحركات شیعه... / ۲۰۳

توابع... / ۲۰۴

۲۲۶ | ومعکم معکم، لامع غیرکم...

نقدتحرکات توابین... / ۲۰۶

امام برای کج روی مامؤونه خواهد داد... / ۲۰۸

خاتمه... / ۲۱۰

فهرست‌ها... / ۲۱۱

فهرست آیات... / ۲۱۳

فهرست تفصیلی... / ۲۲۳

